باستان شناسی کتاب مقدس



Archa book mehryar jahed

https://www.facebook.com/groups/263061607140109/

جان الدر

ترجمه سهیل آذری

انتشارات نور جهان

۱۳۳۵

باستان‌شناسی کتاب مقدس

نویسنده: دکتر جان الدر

مترجم: سهیل آذری

از انتشارات نورجهان

۱۳۳۵

هزینهٔ چاپ این کتاب از موقوفهٔ دکتر
سموئل جردن پرداخت شده است.

بنگاه انتشارات نور جهان
۱۷۲، خیابان قوام‌السلطنه،
تهران - ایران

چاپ نخست
۱۳۳۵

چاپ مصور

فهرست فصول مندرجات

دیباچه

معمولاً نخستین روزهای پس از استقلال آمریکارا عصر رواج دین و ایمان میدانیم. بـا تجسم مهاجـران اولیه، که تفنك بر دوش گروه گروه بکلیسا میروند، میپنداریم کـه در آن روزگار طلائی همه دیندار بودند و کسی گرفتار شك و بی ایمانی نبود. از این روی، بسیاری از مردم، با آشنائی باین حقیقت که در آغاز قرن نوزده شك و الحاد بر افکار مردمان روشنفکر و تحصیل کرده حکومت میکرد، دچار شگفت و حیرت میشوند. میخوانیم که کالج «دارتموت» در طی چهار سال تنها یك فارغ‌التحصیل دیندار و با ایمان بیرون داد و، همچنین، میدانیم که مجموع آمریکائیانی که در آن روزگار در کلیسا عضویت داشتند در قیاس با جمعیت کشور از یك هفتم جماعتی که امروز در کلیساهای آمریکا عضویت دادند تجاوز نمیکرد.

یکی از موجبات بی‌ایمانی مردم آمریکا در آن روزگار عدم‌اعتقاد اکثر مردم به صحت مندرجات و مضامین کتاب مقدس بود. بسیاری از مردم تحصیل کرده، بتأثر افکار نویسندگان شکاك فرانسه، کتاب مقدس‌را مجموعه‌ئی از اساطیر و افسانه‌های فاقد مبنای تاریخی میشمردند و گمان میکردند روزگاری که این کتاب بر افکار مردم حکومت میکرد سپری گشته است. این گفتهٔ ولتر که تا صد سال دیگر مسیحیت بگورستان ادیان مرده ومنقرض سپرده خواهد شد مورد قبول عموم بود. تاریخدانان و دانشمندان از تمدن باستانی بابل و نینوا و صور آگاه نبودند، و لذا روایات کتاب مقدس‌را از شکوه و عظمت تمدنهای آن سرزمین‌ها افسانه میپنداشتند.

بخود جلب کرد. بر اثر آشنائی با او، راولینسون به آثار باستانی ایران علاقمند شد و در سال‌های بعد هنگامی که بدرجهٔ سرگردی در ارتش انگلیس ارتقاء یافت و از طرف شرکت هند شرقی بسمت نماینده و قنسول به کرمانشاه اعزام گردید، فرصت یافت که این علاقه‌را جامهٔ عمل بپوشاند. پس از ورود به کرمانشاه، بسال ۱۸۳۲، توجه راولینسون بخواندن خط میخی معطوف گشت و او خودرا با مطالعهٔ لوحی که در شش میلی همدان واقع است و گنجنامه خوانده میشود سرگرم ساخت. هنگام مطالعهٔ لوح مزبور، او حدس زد بعضی از کلماتی که درآن بکار رفته باید مفهوم «شاه»را در بر داشته باشد و همچنین سه نفری که ازآنها بعنوان شاه نامبرده شده باید داریوش وخشایارشا و ویشتاسب باشند. برمبنای این حدس، او توانست معنای احتمالی یك‌سوم هجاهائی‌را که در کتیبه بکار رفته تشخیص دهد. پس‌ازآن، او توجه خودرا به کتیبهٔ عظیم‌تر و کامل‌تر بیستون، که در ۲٦ میلی کرمانشاه واقع است، معطوف داشت. در اینجا سینهٔ کوه بابعاد ۲۵ و ۵۰ پا در ارتفاع چند صد پا از جلگه تراشیده شده و بر روی آن نقش‌های عظیمی همراه با خطوط میخی بطور برجسته حك گردیده است. این نقش‌ها ازمدت‌ها قبل نظر سیاحان و مسافران‌را بخود جلب مینمود و هر کس معنای آنرا به نحوی تعبیر میکرد. مسافری که در قرن دهم میلادی کتیبه‌را دیده نقش روی آن‌را معلمی پنداشته است که بشاگردانش درس میدهد و تصور کرده این معلم تازیانه‌ئی در دست دارد که با آن شاگردان‌را تنبیه میکند. مسافری دیگر در قرن نوزده آنرا تصویر مسیح و حواریون شمرده و گمان کرده بود یهودا بزیر پا انداخته شده واهورا مزدا نوعی صلیب است. در صورتی که این لوح داریوش‌را نشان میدهد که دربرابر دشمنان خود که با طناب بهم بسته شده‌اند ایستاده‌است

و یکی ازآنان‌را بزیر پای خود انداخته. و تصویری که در بالا دیده میشود اهورا مزدا است.

استنساخ این کتیبه مستلزم شهامت و مداومت فراوان بود. البته قسمتی ازآنرا با نهادن نردبانی در روی تخته سنك باریکی که در زیر لوح قرار دارد میتوان استنساخ نمود. باین ترتیب راولینسون هزار و دویست سطر از کتیبه‌را استنساخ نمود و پس از مطالعهٔ مداوم اطمینان یافت که این کتیبه به سه زبان مختلف نوشته شده و سرانجام توانست چهارصد سطر ازپارسی باستان‌را ترجمه کند. معلوم شد این کتیبه بسال ۵۵۵ ق.م. بفرمان داریوش ساخته شده، و شرح مبارزات و پیکارهای اورا با مدعیان تاج وتخت دربردارد.

داریوش در این کتیبه حدود امپراتوری پهناور خودرا شرح داده، لعنت خدارا برای همهٔ کسانی که در صدد اخلال کار او برآیند میطلبد. روی لوح‌را با مادهٔ براقی که استحکام کتیبه‌را چند برابر کرده و آنرا ۲٤۰۰ سال ازگزند حوادث مصون داشته است، پوشانیده اند.

راولینسون ترجمهٔ متن پارسی کتیبه‌را بسال ۱۸٤۷ انتشار داد و پس ازآن باکمك دانشمندان دیگر عبارت بابلی‌را نیز که روی کتیبهٔ بیستون نوشته شده ترجمه کرده، منتشر ساخت. ناگفته نماند که خواندن خط بابلی مستلزم تحمل زحمات بیشتری بود، زیرا دراین خط یك علامت گاهی یك کلمه بود و حتی ممکن بود بوسیلهٔ چند علامت مختلف نوشته شود. این مشکلات مدتی دانشمندان‌را از خواندن آن مأیوس کرده بود، تا لوحی بدست آمد که در آن فهرستی از حروف تصویری همراه باحروف مصوت نوشته شده بود. قریب صد لوح مختلف بدست آمد که قاموس نسبتاً کاملی از خط و زبان بابلی‌را تشکیل میداد.

درك مفاهیم این کتیبه‌ها و حل مسائلی که با کشف آنها پدید آمد بحدی مشکل مینمود که گروهی پنداشتند آن عده از دانشمندانی که مدعی اند بمضامین آنها دست یافته اند در اشتباه اند. موزهٔ بریتانیا، بمنظور آزمایش گفتار آنان، تصمیم گرفت در این باره تحقیق کند. باین جهت، از میان کتیبه‌هائی که هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته بود، یکی‌را انتخاب نموده، چهار نسخه از آن تهیه کردند وهر نسخه‌را بیکی از متخصصین خط میخی دادند؛ تا متن آنهارا ترجمه نموده، به موزهٔ بریتانیا بفرستند. یکی از این دانشمندان راولینسون بود. متخصصین مزبور، بی آنکه از کار یکدیگر آگاه باشند، کتیبه‌را ترجمه نموده، به موزه ارسال داشتند. از تطبیق و مقایسهٔ ترجمه‌ها معلوم شد در مطالب مهم در بین آنها تفاوتی موجود نیست. پس ازاین آزمایش، هر گونه‌شك وشبهه‌ئی در بارهٔ صحت اظهارات دانشمندان راجع باین کتیبه‌ها مرتفع گشت. لوح بیستون، نظر به نقش مهمی که در جریان کشف رموز خط میخی داشته، حقاً مهمترین اثر و یادگار تاریخی در آسیا شمرده میشود. در نتیجهٔ آشنائی با حقایقی که بر اثر کشف مضامین کتیبهٔ بیستون بدست آمد معلوم شد داریوش، همانگونه که در کتاب‌های عذرا (باب ۵ آیهٔ ۵ و باب ٦ آیات ۱ـ۷)، حجی نبی(۱:۱) و ذکریا (باب ۱ آیهٔ ۱) روایت شده، وجود تاریخی داشته و فرمانروای امپراتوری پهناور و نیرومندی بوده است.

از اینکه پس از کشف این همه آثار و کتیبه‌های شگفت انگیز تاریخی تا مدتی تحقیقات دانشمندان در این زمینه بکندی پیشرفت نمود نباید تعجب کرد، زیرا تا این زمان هزاران کتیبه از زیر خاك بیرون آورده شده و به موزه‌های اروپا انتقال یافته بود و کسانی که قادر بدرك مضامین آنها باشند از معدودی تجاوز نمیکردند. بهمین جهت ترجمهٔ آنها

بکندی صورت میگرفت. با اینحال، علاقه وافری به ادامهٔ تحقیقات و حفریات ابراز میشد.

پس از سالها، موزهٔ بریتانیا دانشمند جوان و با ذوقی‌را بنام « جرج سمیت » (۱) استخدام کرد که کتیبه‌های خط میخی‌را تنظیم نماید. روزی که او مشغول کار بود، به کتیبهٔ جالب توجهی برخورد که در اصل شامل شش ستون بوده، ولی سه ستون آن در اثر شکستگی کتیبه از میان رفته بود. وقتی سمیت در عبارات آن دقت نمود، معلوم شد کتیبه حاوی شرح داستان کشتی‌ئی است که بر روی قلهٔ کوهی بنام «نزیر» بر خاك نشسته، و کبوتری که از آن بپرواز درآمده چون نتوانسته است جائی برای نشستن بیابد ناگزیر بداخل کشتی باز گشته است. ناگهان، دانشمند جوان متوجه شد مشغول خواندن متن کلدانی داستان نوح است. هیجانی که از این اکتشاف به سمیت دست داد، وی‌را از خود بیخود ساخت. روزنامهٔ «دیلی تلگراف» بودجهٔ قابل ملاحظه‌ئی در اختیار او نهاد که وی به بین‌النهرین رفته، برای کشف باقی این داستان کوشش کند. سمیت بسال ۱۸۷۲ به نینوا رهسپار گشت و تحقیقات و حفریات دانشمندان قبلی‌را بمقیاس وسیع‌تری ادامه داد. در میان کشفیات او در بین‌النهرین از همه مهمتر کتیبه‌هائی بخط میخی بود که تعداد آنها از سی هزار تجاوز میکرد. اینها بقایای کتابخانهٔ بزرگی بودند که آنرا آشور بانیپال با گردآوری کتیبه‌های زمان خویش، که اغلب آنها از روی کتیبه‌های کتابخانهٔ قدیم بابل استنساخ شده بود، تأسیس نموده بود. آشور بانیپال، که درزمان منسه و هوشع میزیست، اشتیاق وافری بگرد آوری متون و کتیبه‌های زمان خویش داشته، و در کتیبه‌هائی که در کتابخانهٔ نینوا گرد آورده شرح اقدامات خودرا جهت

1- George Smith

تهیهٔ نسخ کتیبه‌ها و متون موجود در آن عصر گنجانیده است.

سمیت در مجاهدات خویش جهت کشف اسناد و کتیبه‌هائی که داستان نوح‌را تکمیل نماید توفیق کامل یافت؛ و علاوه بر آن ، اسنادی در بارهٔ داستان خلف بدست آورد و کتیبه‌های متعدد دیگری یافت که وضع زندگی آشوریان قدیم‌را کاملا روشن میساخت. اطلاعاتی که باین وسیله دربارهٔ وضع زندگی و افکار آشوریان باستان دستگیر دانشمندان گردید بیش ازآگهی است که آنها بر احوال ساکنان اولیهٔ انگلستان دارند .

فصل دو

کتاب پیدایش در پرتو کشفیات باستانشناسی

مقایسهٔ متون کلدانی وآشوری داستان خلقت باآنچه در نخستین باب کتاب پیدایش (یکی از اسفار تورات) آمده، بحث جالب و در عین حال آموزنده‌ئی است. داستان بابلی چنین است: « هنگامی که بر بالای آسمان نامی داده نشده بود، زیرزمین نامی برخود نگرفته بود، اقیانوس بسیار باستانی بوجود آورنده بود، تیامت (۱) مغشوش و در هم مادر همهٔ آنها بود، آب‌های آنها در یکجا بهم ملحق میگشتند. بعد خدایان تولد یافتند؛ لهمو (۲) و لهامو (۳) بوجود آمدند، انسار (٤) و خدای انو (٥). » در کتیبه‌های دوم و چهارم از جنك در میان مردوك (٦) ، قهرمان خدایان ، و تیامت ، خدای آشوب، سخن رفته است. در این جنك پیروزی نصیب مردوك میشود، و منظور از آن غلبهٔ روشنائی بر تاریکی است. مردوك جسد تیامت‌را بر گرفته ، «چون ماهی از میان دو نیم میکند.» سپس نیمی از بدن‌را حائلی دربرابر آسمان ساخته، نگهبانی بر آن میگمارد و باو فرمان

1- Tiamat
2- Lahmu
3- Lahamu
4-Ansar
5- Anu
6- Merobach

میدهد که نگذارد آب‌ها از آن خارج شود. او (یعنی مردوك) برای خدایان بزرك پایگاههائی، که ستارگان باشند، میسازد، منطقةالبروج‌را مقرر میدارد، سالهارا معین میکند، و آن‌را به دوازده ماه تقسیم‌نموده، برای هر یك سه ستاره قرار میدهد، و ماه‌را تابناك میسازد تا بر شب فرمانروائی کند.»

درمقایسهٔ داستان خلقت از نظر بابلیها و نویسندهٔ سفر پیدایش به تشابهات و درعین حال تناقضات متعددی برخورد مینمائیم . هر دو از زمانی سخن میگویند که در آن خلاء و نیستی همه جارا فرا گرفته بود.

در کتاب مقدس میخوانیم که چگونه روشنائی بر ظلمت چیره گشت ونظم و ترتیب جایگزین آشوب گردید. در داستان بابلیها هم ملاحظه میکنیم که مردوك ، خدای نیکو ، با تیامت، خدای آشوب ، جنگیده ، اورا مقتول میسازد .

درکتاب مقدس خداوند خشکی‌را آفریده ، آنرا از دریا جدا میسازد. در داستان بابلی مردوك خاك‌را بوجود آورده ، آنرا در کنار آب میگستراند .

در کتاب مقدس میخوانیم که خدا خورشید و ماه وستارگان‌را خلق میکند که برآسمان‌ها حکومت کنند. درداستان بابلی مردوك ستارگان‌را میسازد که پایگاه خدایان باشند .

در سفر پیدایش‌آفریدگار جانوران و خزندگان‌را بوجود میآورد، درصورتی که داستان بابلی خلقت جانوران‌را به گروهی ازخدایان نسبت میدهد .

ازنظر دینی، تضادهائی که دربین این دو داستان وجود دارد حائز کمال اهمیت است. انسان ممکن است تصور کند تمدن درخشان بابل ، با همهٔ ترقیاتی که در زمینهٔ علوم و هنر نصیب آن گشته بود، باید دینی مترقی بوجودآورده باشد. ولی حقایق تاریخی خلاف آنراثابت میکند.

یهودیان خلقت‌را بخدا وآفریننده‌ی واحد نسبت میدادند ، در حالی که بابلیها عقیده داشتند کائنات بوسیلهٔ جمعی از خدایان بوجود آمده است. درکتاب مقدس میخوانیم که خلقت جهان بدست خدا توأم با یك رشته اقدامات خردمندانه بوده که بمنظور تأمین سعادت انسان صورت گرفته. درافسانهٔ بابلی خلقت جهان از نتایج فرعی وضمنی جنگی است که در بین خدایان درگرفته . سفر پیدایش میگوید که روح خداوند بر فراز آب‌ها بجولان درآمد و آنهارا آرام ساخت ، درحالی که بابلی‌ها عقیده بجنك وحشتناکی داشتند که درآن دیوان برخدایان‌آشوب غالب‌آمده‌اند. سفر پیدایش خدای پاك و متعالی‌را مجسم میسازد، درصورتی که بابلیها معتقد بوجود خدایانی مکار و شریر بودند که بایکدیگر درجنك ونزاع بوده‌اند. خلاصه، هرجاکه افسانه بابلی مطالب غیر قابل قبول و ازنظر دینی فاقد ارزشی‌را نقل‌میکند ، داستان کتاب مقدس در عین زیبائی و سادگی حاوی مضامین عالی دینی است . باستانشناسی در عین حال که ثابت میکند یهودیان قومی کوچك و از نظر سیاسی بی اهمیت بودند ، گواهی میدهد که معتقدات دینی آنها در جهان بی همتا بوده است.

دراینجا این پرسش پیش میآید که آیا اعتقاد به وحدت خالق زودتر شروع شده یا پرستش خدایان متعدد؟ کتاب مقدس تصویری از انسان‌راکه متدرجاً از پرستش خالق یکتا دست کشیده، به عبادت خدایان متعدد میپردازد، نمایش میدهد. طبق این تعبیر، پیامبران اسرائیل و یهود مبتکرین فکر جدیدی نبودند ، بلکه میخواستند قوم خویش‌را بایمان دیرینشان، که مبتنی بر پرستش خدای واحد یعنی یهوه بوده، برگردانند. آنها گاهی در منظور خویش توفیق مییافتند و گاهی مجاهدتشان به شکست و ناکامی میانجامید .

بااینحال، در سالهای اخیر دانشمندان بتأثیر فرضیهٔ تکامل خواسته‌اند

این جریان فکر بشررا معکوس جلوه دهند . بعقیدهٔ آنها شرك یا اعتقاد بوجود خدایان و دیوان متعدد ابتدائی‌ترین شکل دیانت بوده است ، و این موفقیت سرانجام نصیب پیامبران یهود گشته است که توانسته‌اند بوجود خدای واحد پی برده، قوم خویش‌را نیز با آن آشنا سازند . تحقیق در اینکه باستانشناسی باین مسأله چگونه پاسخ میدهد ، خود بحث شیرین و جالبی است.

قبلا باید درنظر داشت باستانشناسی ثابت نموده است که پیشرفت و تکامل همیشه حتمی و ضروری نیست و رشد و ترقی بشریت با انحطاط و تنزل توأم بوده است. تاکنون بارها آثار و بقایای تمدن‌هائی از زیر خاك بیرون آورده شده است که شکوه و عظمت آنها روزگاری چشم جهانیان‌را خیره میساخته، ولی پس از چندی معدوم گشته و در زیر خاك مدفون گردیده اند، چنانکه گوئی اصلا وجود نداشته اند. در حقیقت بنظر میرسد قاعدهٔ کلی تمدن این بوده است که با انحطاط اخلاقی و دینی همراه شود. تاریخ ایران ، یونان ، روم و اسرائیل شاهد این حقیقت است. ساکنان این کشورها درنخستین ادوار تمدن خویش به صداقت و پاکی و وفاداری نسبت بهدف‌های عالی معروف بودند، ولی در ادوار بعد همین مردم‌را ملاحظه میکنیم که با وجود ثروت سرشار و کامیابی های درخشانی که در علم و هنر بدست آورده اند ، در اخلاق و دیانت راه زوال و انحطاط میپیمایند . انحطاط اخلاقی باعث ضعف و زبونی ملت‌ها و انهدام امپراتوری‌ها است . تفاوت شگرفی که در بین وضع زندگی چادر نشینان کنونی عراق و تمدن‌های درخشانی که درکنار آنها مدفون شده بچشم میخورد، گواه زنده‌ئی بر این حقیقت میباشد . بنا براین، تصور اینکه یکتا پرستی چون عالی‌ترین شکل دیانت است دیرتر از

پرستش خدایان متعدد بوجود آمده ، دارای مبنای علمی و تاریخی نیست .

دکتر « لانگدون » (۱)، متوفی استاد سابق آشور شناسی در دانشگاه آکسفورد، که بعقیدهٔ بسیاری بزرگ‌ترین متخصص کتیبه‌های میخی بود، کتابی دربارهٔ افسانه‌های سامی نگاشته ونتیجه گرفته است یکتاپرستی قدیم ترین عقیدهٔ دینی بشر است . او درکتاب خود چنین مینویسد : « شاید نتوانم ثابت کنم که در مذاهب سامی و سومری یکتا پرستی بر پرستش خدایان متعدد و اعتقاد بر ارواح نیك و پلید مقدم است . قرائن و شواهدی که برای اتخاذ چنین نتیجه‌ئی مورد نیاز است و با آراء و نظریات قبول شدهٔ متداول مباینت دارد، بادقت‌تمام و با درنظرگرفتن عقاید مخالفین این نظریه گردآوری شده است . بعقیدهٔ من، این نظریه نتیجهٔ تحقیقات علمی است، نه تصورات گستاخانه.»

دانشمند نامبرده سپس دربارهٔ معتقدات تازیان جنوب عربستان و اکدی‌ها شرحی بیان داشته، نتیجه میگیرد: « بنا براین ، من این فرضیه‌را که ادیان عبرانی وکنعانی مبتنی بر جانور پرستی بوده است، مطلقاً منکر هستم. اذنان عبرانیان اولیه وکنعانیان، در روزگاری که توانسته ایم اطلاعات صریح وموثقی از آنان بدست آوریم، با نوع ابتدائی جانور پرستی(درصورتی که چنین عقیده‌ئی درمیان آنها رایج بوده باشد) فاصلهٔ زیاد داشته است . عموم قبائل سامی، ظاهراً، خدا پرستی‌را با اعتقاد بوجود خدای واحد قبیله‌ئی، که بعقیدهٔ آنها خالق سماوی انسان‌های خود بوده، آغاز کرده اند. کلمهٔ سامی برای خدا در اصل بمعنی «آنکه متعال میباشد» بوده است؛ و دراینجا هم من عقیده دارم که دینداری با یکتاپرستی شروع شده است. قبائل سامی، محتملا،

1- Langdon

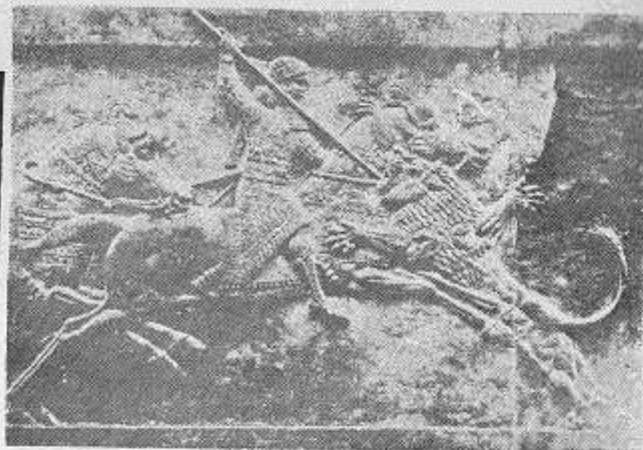
«الله»را بعنوان نخستین خدای خویش میپرستیده اند. بعقیدهٔ من، تاریخ قدیم‌ترین ادیان بشر نمودار تنزل سریع بشر از یکتا پرستی به پرستش افراطی خدایان متعدد و ارواح پاك و پلید میباشد.»

دانشمندان دیگری بنام سر پتر لوپاژ رنوف (۱)، مترجم کتاب مصری «اموات» ، در این باره مینویسد : «متجاوز از پنج هزار سال قبل در درهٔ نیل اعتقاد به یگانگی خدا و ابدیت روح پدیدار گشت . اعتقاد به یگانگی خدای متعال و توصیف او چون آفریدگار و قانونگذار، از جملهٔ معلومات اولیهٔ بشر است که چون الماس فنا ناپذیر درمیان اساطیر و افسانه‌هائی که در طی قرون گرد آمده بود میدرخشید. در این نیز تردید نمیتوان داشت که ظواهر ادیان مصری نتایج نسبتاً اخیر یك سلسله اصلاحات و ترقیات یا از میان برداشتن امور خشن و ابتدائی نمیباشد.» پس معلوم میشود در مصر نیز یکتاپرستی قبل از شرك یا اعتقاد بوجود بخدایان متعدد پیدا شده است .

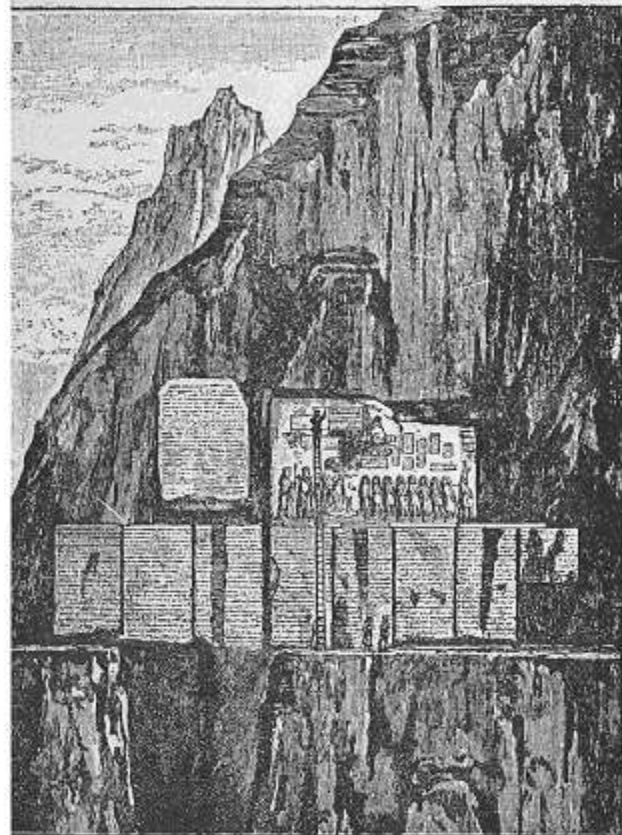
این نیز شایان توجه است که نام خدا میان همهٔ ملت‌های باصطلاح هند و اروپائی شباهت تام دارد . «زئوس پاتر» (۲) ، که یونانی خدا است ، با «دیائوس پاتر» ، (۳) کـه هندیان باستانی بخدا اتلاق میکردند، و «ژوپیتر» (٤)، که در السنهٔ لاتین‌خدارا با آن میخواندند ، ظاهراً از یك ریشه مشتق گـردیـده است . در میان قبائل شمال اروپا خدا «تیر» (٥) نامیده میشد، که احتمالا این نیز مخفف «ژوپیتر» است . بنا براین، این نظریه که کلیهٔ این ملل روزی

1- Sir Peter Le Page Renouf
2- Zeus pater
3- Dyaus pater
4- Jupiter
5- Tyr

وسوسهٔ آدم



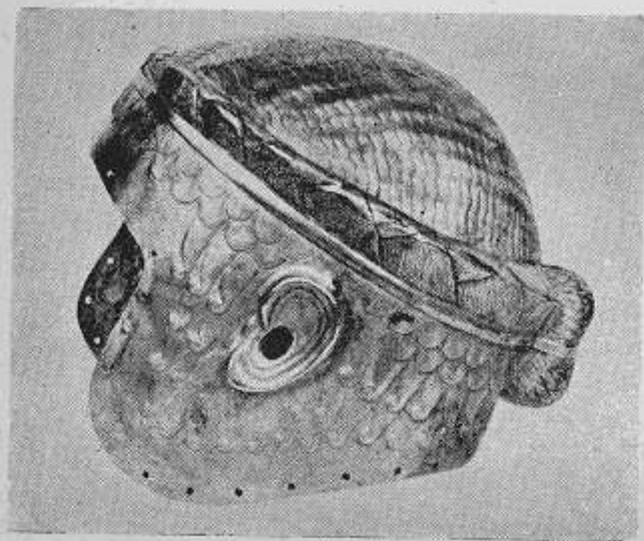
شکار شیر



عکس سمت چپ :
کتیبهٔ بیستون



مهرهای نوح



کلاه خود
مس - کلم - داک

خدای واحدیرا چون پدر سماوی خود میپرستیده اند و دارای دین یکتا پرستی بوده اند که متدرجاً بپرستش خدایان متعدد مبدل گشته، دارای مبنای محکمی است ..

یکی دیگر از نویسندگان متأخر، بنام پروفسور «شمیدت»، اهل وین، در کتابی که تحت عنوان مبادی رشد دیانت انتشار داده، ازمطالعات خود با تحقیقات باستانشناسی در سراسر جهان نتیجه میگیرد که طبق قرائن موجود عموم انسانهای ابتدائی بیك خدای متعال و حیات جاودان عقیده داشته اند.

باین ترتیب ، ملاحظه میشود کــه قرائن و شواهد روز افزون باستانشناسی مؤید این تعلیم کتاب مقدس است که انسان اولیه دراثـر انحطاط فکری و اخلاقی از یکتا پرستی دست کشیده ، بپرستش خدایان متعدد پرداخته است. پیامبران مبتکرین عقیده به وحدانیت خدا نبودند ، بلکه میکوشیدند که مردمرا بایمان وعقیدهٔ نیاکانشان باز گردانند.

فصل سه

سقوط آدم، مشایخ و سیل

نباید انتظار داشت از باغ عدن، کـه در فصول دوم و سوم سفر پیدایش شرح آن آمده، اثری باقی مانده باشد. ولی کتاب مقدس برای تعیین محل آن راهنمای خوبی است. در باب دوم سفر پیدایش میخوانیم: رودی در عدن جاری بود که باغ‌را مشروب میساخت و در آنجا بچهار نهر تقسیم میشد. نام نهر اول فیشون بود که همهٔ زمین حویله‌را، که در آنجا طلا است، احاطه مینماید. نام نهر دوم جیحون است و تمام زمین کوش‌را احاطه میکند. نام نهر سوم حدقل است کـه بسوی مشرق آشور جاری است. و نهر چهارم فرات میباشد.

در بارهٔ وجود دو نهر اخیر تردیدی نداریم، زیرا میدانیم حدقل بهمان نهری اتلاق میشد که امروز دجله خوانده میشود و فرات هم که هنوز بهمان نام شناخته میشود. ولی در بارهٔ دو نهر نخست، یعنی فیشون و جیحون، محققین بفرضیه‌ها و حدس‌های مختلفی متوسل گـردیده اند. برخی آنهارا با نهرهای ارس، نیل، سند یا رودهـای کاملا غیر قابل قیاس دیگری یکسان دانسته‌اند. ممکن است نهر فیشون همـان کرخـه باشد که در جنوب غربی ایران جاری است و روزگاری با دجله و فرات به خلیج فارس میریخته.

البته این احتمالی بیش نیست، با اینحال، پروفسور دلیتش (۱) در اسناد بابلی فهرستی از نام کانالهای آبیاری یافته است که درمیان آنها دو نام بنام این دو رود بی شباهت نیست. یکی از آنهـا «پیسانو» است که تصور میشود همان فیشون بوده، و دیگری «جوهانو» است که شاید نام دیگری برای جیحون بوده باشد. لذا، محتمل است این دو نهر، که احتمالا خیلی دیرتر احداث شده‌اند، حدود همان باغ قدیمی عدن بـوده باشند که شرح آن درسفر پیدایش آمده است. قرینهٔ دیگری کـه ممکن است دلیلی برصحت این موضوع تلقی شود، نام « ادین » (۲) است که در اسناد قدیمی بجلگهٔ واقع درجنوب و باختر بابل داده شده. لذا، در اینکه همان باغی که در سفر پیدایش بدان اشاره رفته درهمین ناحیه واقع بوده، شکی باقی نمیماند.

همچنین، در اسناد و آثار قدیم بابلی به درخت حیات، که آن هم شرحش در کتاب پیدایش (باب ۲ آیهٔ ۹) آمده، اشاره رفته و شکل آن در الواح سنگی مکرر مجسم گردیده است. بابلیان عقیـده داشتند هر کس میوهٔ این درخت‌را خورد هرگز نمیرد. تصویری کـه بشکل استوانه در لوح دیده میشود، گویا وسوسهٔ آدم و درخت حیات‌را مجسم میکند.

همانگونه که در فوق گفته شد، راجع به طوفان نوح اسناد فراوانی از بابلیها و آشوری‌ها بدست ما رسیده است. نغزترین چکامه‌ئی که در میان آثار ادبی باستانی بابل مانده، شعری رزمی موسوم به «گیلگمش» است که دارای دویست وپنج بیت میباشد. این چکامه ملاقات گیلگمش، پهلوان بزرك آشوررا، با شخصی بنام «اوت ـ نایپشتیم »،

1- Delitsch
2–Edin

که بمقام خدائی ارتقاء یافته بود، شرح میدهد.

«گیلگمش» از آن شخص میپرسد چگونه این موهبت بزرگ بهرهٔ او گشته است. او نیز در پاسخ به طوفان عظیمی اشاره میکند و میگوید چهارتن از خدایان بر آن شدند که هستی بشررا از روی زمین براندازند. ولی «ائو» (۱)، خدای زمین که معبود «اوت ـ ناپیشتیم» بوده، با آگاهی از قصد خدایان مزبور، « اوت ـ ناپیشتیم »را از طوفان قریب‌الوقوعی مطلع میسازد و باو میگوید با ساختن سفینه‌ئی جهت خود و خانواده‌اش آمادهٔ استقبال سیل گردد. باین ترتیب، « اوت ـ ناپیشتیم » کشتی میسازد و آنرا برای جلوگیری از نفوذ آب با زفت اندود میکند و خوراك و آشامیدنی در آن جای میدهد، و از همهٔ موجودات زنده در آن گرد میآورد و افراد خانوادهٔ خودرا با جمعی کارگر و یك نفر ناخدا سوار کشتی میکند. «شماش»، خدای خورشید، تاریخ وقوع طوفان‌را تعیین میکند، و این مطلب در شعر چنین آمده است: « بامدادان هنگام فجر ابر تیره‌ئی از بنیان آسمان برخاست، و « رمان » (۲) در میان آن رعدی ایجاد کرد. بعد « نینیپ » (۳) ویرانی بوجود آورد. ارواح زمین مشعل‌های خودرا برآوردند و با شعلهٔ آن زمین‌را منور ساختند. هر موجود روشن به تاریکی گرائید، در آسمان خدایان ازسیل ترسان گشتند و گریخته، بآسمان « آنو » (٤) صعود کردند. خدایان چون سگان بلانه‌ها خزیدند و از وحشت بر خود پیچیدند... شش شب و روز باد وزید. سیل و طوفان زمین‌را فرا گرفته بود. و چون روز هفتم رسید، طوفان فرو نشست،

1 - Eu
2 – Ramman
3 – Ninip
4 - Anu

دریاعقب کشید و باد شوم پایان پذیرفت. چون برچین بوریاهای مردابی پیدا شدند. پنجره‌را گشودم و روشنائی بر چهرهٔ من تابید. خیره شدم و بزمین غلطیدم. بر زمین نشستم و گریستم. بر اطراف خود و کنار دریا نظر افکندم. کشتی بر زمین « نسر » (۱) نشسته بود. کبوتری‌را بیرون فرستادم و آن بیرون رفت. ولی چون جای نشستن نبود، بازگشت. پرستوئی‌را بیرون فرستادم. کلاغی فرستادم و بیرون رفت و بآب زد و صدای قار قار درآورد و بازنگشت. جانوارانی‌را بچهارسمت روان کردم. بر قلهٔ کوه قربانی گذاردم هفت و هفت ظرف بخور در آنجا نهادم. خدایان بوی مطبوعی‌را استشمام کردند و چون مگسان بدور قربانی گرد آمدند.»

تشابهاتی‌را که در بین داستان طوفان بابلیها و سفر پیدایش موجود است میتوان بترتیب ذیل خلاصه کرد:

۱) خبر سیل و طوفان قریب‌الوقوعی به پهلوانی داده میشود. ۲) او سفینه میسازد. ۳) برای اینکه آب بداخل کشتی نفوذ نکند، بدنهٔ آن با زفت اندود میشود. ٤) پهلوان جانورانی‌را با خود بکشتی میبرد. ٥) سیل جاری میشود و آنچه‌را درخارج کشتی است نابود میسازد. ٦) سیل وطوفان فرو مینشیند و کشتی برقلهٔ کوهی قرار میگیرد. ۷) پهلوان پرندگانی‌را از کشتی بیرون میفرستد و آخرین آنها برنمیگردد. ۸) پهلوان، چون زمین خشکی مییابد، بشکرانهٔ آن قربانی میگذراند. ۹) خدایان قربانی‌را قبول میکنند. ۱۰) از جهت آینده باو اطمینان داده میشود.

بااینحال، بار دیگر در بین این دو روایت از نظر دینی و اخلاقی

1– Nisir

بتضادهای شگرفی برخورد مینمائیم . در سفر پیدایش میخوانیم که سیل و طوفان برای تنبیه بشر گناهکار و نابودی شریران فرستاده شد . در داستان بابلی این واقعه معلول هوی وهوس خدایان شمرده میشود. بنظر نویسندهٔ سفر پیدایش ، نوح چون شخصی پاکدامن بود ، از خطر سیل در امان ماند. ولی در داستان بابلی پهلوان بکمك یکی از خدایان که همدست او بود و نقش جاسوس‌را ایفا مینمود ، از خطر جان سالم بدر میبرد . داستان کتاب مقدس مبتنی بریکتا پرستی است، درحالی که افسانهٔ بابلی به ابتدائی‌ترین نوع شرك و اعتقاد بوجود خدایان متعدد متکی میباشد، باین معنی که در میان خدایان نفاق و اختلاف میافتد ، خدایان یکدیگررا وقتی جریان امور از مسیر عادی منحرف میشود سرزنش میکنند ، خدایان از ترس برخورد میپیچند و گرسنه میشوند و چون مگسان برای بوئیدن قربانی گرد میآیند. یکی ازآنان با وجود خشم و عدم رضایت دیگران شخصی‌را از خطر میرهاند، و بآنکه نجات یافته درمیان خدایان جائی واگذار میشود . بدینسان ، یك بار دیگر تفاوت شگرفی که دربین نحوهٔ استنباط مفهوم وقایع توسط نویسندهٔ سفر پیدایش و معاصرین او در مهد مترقی‌ترین تمدن‌های زمان وجود داشته خود نمائی میکند.

اما دربارهٔ واقعیت این سیل تحقیقات باستانشناسان شکی باقی نمیگذارد . یکی از آن باستانشناسان، بنام دکتر «وولی»(۱)، که در اورکلده ، در جنوب بین‌النهرین، بتحقیق و حفاری پرداخته ، نتیجهٔ تحقیقات خودرا چنین شرح میدهد :

«پس از آنکه برعمق گودالی که کنده بودیم افزوده گشت ، ناگهان نوع خاك تغییر یافت و بجای خاك آغشته بزباله و ظروف

1- Woolley

سفالین، که درطبقات متعدد بالا قرار داشت، بخاك کاملا خالصی رسیدیم. از وضع این طبقهٔ خاك پیدا بود که آب آنرا برجای نهاده است. کارگران تصور میکردند بقعر رود قدیمی رسیده ایم .. آنهارا وادار کردم بحفر زمین ادامه دهند. خاك رس خالص تاعمق بیش از هشت پا ادامه یافت. پس ازآن، دوباره نوع خاك تغییر یافت و ما با طبقاتی که مملو از زباله و آلات سنگین و ظروف سفالین بود، مواجه گشتیم . طبقات بالای خاك رس مملو ازآثار تمدن سومری بود که طبق جریان عادی خود تدریجاً تکامل مییافت ، ولی آثاری که درطبقات زیرین بدست آمد یادگار تمدنی مخلوط بود ... طغیان عادی رود رسوباتی باین ضخامت باقی نمیگذارد ، و بیشك این یادگار طغیانی است که در تاریخ این ناحیهٔ جهان بیسابقه بوده. دلیل دیگر بر وقوع این حادثه وقفه‌ئی است که درجریان تمدن روی داده، باین معنی که تمدنی که درآنجا در حال رشد و تکامل بوده در زیر خاك مدفون شده و پس ازآن تمدنی کاملامتفاوت در جای‌آن بوجودآمده است. و در این نیز تردید نمیتوان داشت که این سیل همان سیلی است که بنام نوح در سفر پیدایش ضبطشده و در افسانه‌های سومری نیز منعکس گردیده است .

در حفریاتی که در نقطه‌ئی کمی بالاتر، یعنی در «کیش»(۱)، صورت گرفته، از این نوع خاك رس دو طبقه در ارتفاع متفاوتی مشاهده شده است .

تاریخ یکی از این طبقات‌را ۳۳۰۰ ق . م. و دیگری‌را ۴۰۰۰ ق. م. تخمین زده‌اند. «لانگدن» عقیده دارد رسوبات اورکلده، که بیش‌از هشت پا ضخامت دارد ، دنبالهٔ رسوبات زیرین «کیش» است که نوزده پا از

1- Kish

رسوبات فوقانی پائین تر است. اگر این نظریه صحیح باشد، معلوم میشود که سیل بزرک‌تر در حدود سال ۴۰۰۰ ق. م.، و سیل کوچک‌تر در ۳۳۰۰ ق. م. روی داده است. هرگاه تاریخ وقوع این سیل‌را از روی کتاب مقدس تعیین کنیم، سال ۲۴۰۰ ق. م. بدست میآید، و اگر از روی متن یونانی کتاب مقدس، که بسال ۳۰۰ ق. م. ترجمه شده، تعیین نمائیم، سال ۳۲۰۰ ق. م. بدست خواهد آمد.

فصل چهار

اور و سومریها

قبل از اینکه باستانشناسان خاك بین‌النهرین‌را زیر و رو کنند، خوانندگان کتاب مقدس از موقعیت و وضع تمدن «اور»، که مسکن ابراهیم بوده، هیچ گونه اطلاعی نداشتند. در جائی که روزگاری محل این شهر بوده، امروز جز بیابانی بی‌آب و علف و خالی از سکنه دیده نمیشود. ولی در نتیجهٔ تحقیقات « وولی » و دانشمندان دیگر معلوم گردیده است که اور شهری با عظمت و ثروتمند و پایتخت ملتی بزرگ بوده است. زمین شناسان معتقدند خلیج فارس در ابتدا از شمال تا بغداد امروزی امتداد داشته است. درآن روزگاران کارون از سمت مشرق و رود دیگری که امروز خشکیده از صحرای عربستان بآن میریخته است. بمرور زمان، این دو نهر نواحی کم عمق شمال خلیج فارس‌را با رسوبات خود پر ساختند و از دو سوی دلتاهای وسیعی در آن بوجود آوردند. مرداب پهناوری که درشمال آن بوجود آمده بود، و آثار آن هنوز پیداست، متدرجاً با رسوبات رودهای دجله و فرات انباشته گشت و زمینی که بدینسان بوجود آمد خاکی حاصلخیز داشت و بسبب گرمای هوا سالی سه یا چهاربار قابل کشت بود. این ناحیه تدریجاً مسکن مردمی گشت که سومری خوانده شدند. تاریخ ورود این جماعت

باینجا بتحقیق روشن نیست. آنها از نظر جسمی شباهت تام بساکنان افغانستان و بلوچستان و درهٔ سند داشتند. مهرهای منقور مستطیل شکل آنها شباهت فراوان بمهرهائی دارد که در کنار رود سند کشف شده ، و بقایای آثار هنری و معماری آنها گواهی میدهد که تمدنشان بتمدن شمال غرب هندوستان شباهت داشته است. از این روی، محتمل است که این مردم از جنوب‌ایران و شمال‌هند ازراه دریا به‌بین‌النهرین کوچ کرده‌اند. ناحیه‌ئی که این جماعت برای سکنای خود برگزیدند به سومر موسوم گشت و شمال آن اکد نامیده شد.

تمدن سومری که دراینجا نشئت یافت یکی از بزرگترین تمدنهای باستانی جهان است . این تمدن در حدود سالهای ۲۷۰۰ ـ ۲٤۰۰ ق. م. باوج شکوه وعظمت خود رسید . از مشخصات معماری آنها استعمال ستون و ساختن طاق و گنبد است، واین سبك معماری چند هزار سال بعد در اروپا متداول گشت. هنرمندان و صنعتگران آنها از زر و سیم استفاده میکردند و نه‌تنها وسائل زینت بلکه ظروف و ادوات وسلاح‌های آنها نیز معمولا از فلزات گرانبها ساخته میشد. با اینکه استعمال مس در میان آنها معمول بود ، ادوات و ظروف فراوانی که از سنگ‌های گرانبها ساخته شده از آنان به یادگار مانده است .

در مقبرهٔ یکی از نخستین شاهزادگان آنها ، بنام « مس ـ کلم ـ داگ » (۱) (یا دام) ، آثار هنری بسیار برجسته‌ئی که گواه بر ذوق سرشار هنرمندان آنهاست، بدست‌آمده. یکی از آنها خود ساخته شده از طلای کوبیده است که تره‌های آن در هم بافته است. گوشها وگونه‌ها و سر با مهارت و دقت تمام در این تصویر حك گردیده است. در این مقبره، همچنین، ظروف متعدد ،

1-Mes –Kalem – dag

چراغ شبیه بصدف که نام شاهزاده بر آن حك شده، خنجر طلا ، شمشیر زرین و کمربند سیمین بدست‌آمده است . علاوه براینها ، دو تبر ساخته شده از نقره و صدها مهرهٔ زرین و سنگ لاجورد باضافه مقداری جواهر نیز در آن یافت شده. در نقاط دیگر سومر الواح منقور صدفی کشف شده که گواه بر ذوق سرشار و مهارت و کاردانی فراوان طراحان آنها است . مهارت و کاردانی هنرمندان و صنعتگران آنها هنگامی بیشتر نمایان میشود که بخاطر آوریم این ناحیه مطلقاً سرزمین کشاورزی بود و اشیاء دیگر کلا از خارج بآنجا آورده میشد . زفت از شمال، مس از عمان ، سیم از قیلیقیه ، زر از عیلام و انطاکیه و از خلیج فارس، و مرمر ازایران بدانجا برده میشد. ولی علی‌رغم ظرافت ودقتی که درآثار هنری آنها بکار رفته، طبق قرائن و مدارك موجود، این تمدن متعلق به مردمی بسیار ستمگر و بیرحم بوده است. تدفین شاهان با قربانی جمع کثیری از اتباع او همراه بود، زیرا ، قعر گودالهائی که اجسادشان در آنها نهاده شده از زنان و مردانی که ظاهراً درهمانجا بقتل رسیده‌اند، انباشته شده است. در مدخل‌یکی ازمقبره‌ها اجساد سربازان محافظ با خنجرها و نیزه‌های مسی دیده میشود . در همین مقبره اجساد ۹ تن از زنان دربار با لباس‌های مرصع در انتهای محفظهٔ‌گور قرار داده شده. در جلو مدخل مقبرهٔ دو عرابه بزرك چهار چرخه، هریك با سه گاو نر، که استخوانهای مهتران و رانندگان آنها بربالای سرشان نهاده شده، دیده میشوند. در مقبرهٔ ملکه «شوب ـ آد» (۱) اجساد زنان درباری در دو ردیف موازی در برابر بدن ملکه قرارگرفته اند، و یك نفر بربط زن با بربط مرصع، و دو تن خدمتگذار ، در حالی که خم شده‌اند ، بر انتهای تابوت دیده میشوند . تجسم ترس و وحشتی که

1– Shub . ad

هنگام مرگ شاه یا ملکه بر مقربان او دست میداد بسیار مشکل است .

در جنگ نیز سومریان اولیه مردم بسیار بیرحمی بودند . آنها غالب کسانی‌را که در جنگ باسیری برده میشدند بقتل میرسانیدند، وآن عده از اسیران که زنده میماندند تا پایان عمر محکوم به غلامی بودند. شهرهائی که بدست آنها تسخیر میشد نه تنها مورد غارت وچپاول قرار میگرفت، بلکه با خاك یکسان میشد، وآن عده از اهالی آنها که جان سالم بدر میبردند در نواحی اطراف پراکنده و سرگردان میشدند . تقریباً محقق بنظر میرسید که یکی از علل انهدام این تمدن ستمگری و بیرحمی صاحبان آن بوده است.

در دیانت نیز آنها ، هنگامی که تمدنشان باوج ترقی خود رسیده بود، بحد افراط مشرك بودند . در بسیاری از خانه‌ها بت‌های متعددی بدست آمده، و اینها بیشك از همان بتی هستند که «راحیل» هنگام فرار ازخانهٔ خود باتفاق یعقوب (همانگونه که در سفر پیدایش باب ۳۱ آیات ۲۷ ـ ۳۲ روایت شده) همراه خود برد . این بت‌ها کاهنان فراوان داشتند که همگی مردمی آزمند بودند. این امر از حکمی که از جانب « اوروکاگینا »، (۱) پادشاه « لاکیش »، (۲) صادر شد و کاهنان بزرك‌را از دخول بباغ زنان فقیر و چیدن میوه و گرفتن چوب منع نمود ، معلوم میشود. در ضمن، شاه نامبرده پولی‌را که کاهنان در ازای انجام مراسم تدفین از مردم مطالبه میکردند بیك پنجم تقلیل داد و از تملك اراضی معابد توسط کاهنان جلوگیری کرد .

معابد آنها ، در عین حال ، مرکز آموزش بود و در غالب آنها

1– Urukagina
2– Lakish

مدارسی برای تربیت کاتبان دایر گردیده بود . نوشتن خط میخی ، که دارای صدها علامت بود، کار مشکلی بود و نامه‌هائی که در آن روز نوشته میشد، از جمله نامه‌های تجاری ، رقم درشتی‌را تشکیل میداد . در ضمن حفریات الواح متعدی بدست آمده که بر یك روی آنها شاگردان و بر روی دیگر معلمان نوشته اند. بر روی برخی ازآنها معلم علایم الفبارا نوشته و شاگرد همان‌را در پشت لوح استنساخ نموده است . در دروسی که برای شاگردان پیشروتر تنظیم گردیده معلم نمونه‌هائی از صرف افعال و اشتقاق اسماءرا نوشته است . الواح ریاضی شامل جدول‌هائی جهت استخراج جذر وکعب و همچنین فرمولی برای محاسبهٔ مساحت اراضی فاقد شکل هندسی است . البته برای ما مشکل است‌تصور کنیم که ابراهیم درآن روز سعی میکرده است ریشهٔ اعداد مشکل‌را استخراج کند، ولی محتملا او با این کار آشنا بوده است . در این معابد فهرست اوزان و اندازه‌ها، قاموس سومری ـ سامی، اطلاعات پزشکی، چون جراحی ابتدائی، خواص علف‌ها و فورمولهای سحر وجادو نیز بدست آمده است . در آن زمان پول وجود نداشت و معاملات بر پایهٔ مبادله یا پرداخت سیم و زر انجام میگرفت.

برجسته ترین یادگار دینی او برجی است که بشکل هرم چهار جانبهٔ بسیار مرتفعی، که دارای طبقات متعدد بود، ساخته شده . بعضی از محققین تصور کرده‌اند این اهرام تقلیدی از پرستشگاههائی است که سومریها در موطن خود آنهارا بر روی کوهها بنا میکردند. همچنین، ممکن است سومری‌ها ازاین معابد چون پناهگاه‌هائی در مواقع حدوث سیل استفاده کرده باشند. برج مزبور دارای قاعدهٔئی بابعاد ۲۰۰ در ۱۵۰ پا بوده و ارتفاع آن به ۷۵ پا میرسیده است .

این بنا با خشت محکمی ساخته شده بود که اطراف آن بقطر ۸ پا از خشت پخته و جدار داخل آن از خشت خام بود . تراسهای

برصحت آنچه در کتاب مقدس راجع به این ناحیه نوشته شده، گواهی میدهد. دکتر آلبرایت (۱)، استاد دانشگاه « جان هاپکینز »، در این باره مینویسد: «این تحقیقات و تحقیقات مکرر دیگری که بعمل آمده، روایات بسیار قدیمی کتاب مقدس‌را تأیید میکند و ثابت میکند درهٔ اردن، در زمانی که ابراهیم بآنجا رسید، سرزمینی بسیار آباد و و فوق‌العاده پر جمعیت بوده است. درخشان ترین دورهٔ تاریخ این دوره با اوائل عصر مفرغ (۲۵۰۰ - ۲۰۰۰ ق. م.) مصادف بوده است. پس از آن این تمدن بکلی منهدم گشت و اثری از آن باقی نماند. چندی‌قبل مجلهٔ «ریدز دایجست»، چاپ آمریکا، مقاله‌ئی در بارهٔ استفاده‌ئی که مقامات استعمارگر جهت دست یافتن بمنابع ثروت فلسطین در قرون اخیر از کتابمقدس نموده‌اند انتشار داده بود. این مقاله شرح میدهد که چگونه « کزل فدرمن »، (۲) زمین شناس، براهنمائی سفر پیدایش (باب ۱۹ آیات ۲۴ و ۲۸) دریافت که در ناحیهٔ دریای میت منابع گاز طبیعی و نفت موجود است. زمین شناسان پس از آگاهی باین حقیقت بآنجا رفته، قرائنی بدست آوردند که بروجود چنین منابعی در آنجا گواهی میداد. امروز با حفر چاههائی در اینجا بمنابع نفت دست یافته‌اند. همچنین، اشاره‌ئی که بوجود درختان «گز» در آن ناحیه رفته، استعمارگران‌را مطمئن ساخت که میتوانند بیشه‌های این درخت‌را مجدداً درآنجا احداث کنند، و باین کار توفیق یافتند. بااینکه هنوز ویرانه‌های شهرهای صدوم و غموره کشف نشده، آثار گوگرد و رسوبات آتشفشانی بر وقوع آتشفشان گواهی میدهد. سطح آب دریای میت تدریجاً بالا میآید. بطوری که امروز میتوان بیشه‌هائی‌را که در زیر آب مدفون

1- Dr·Albright

2- Xiel Federman

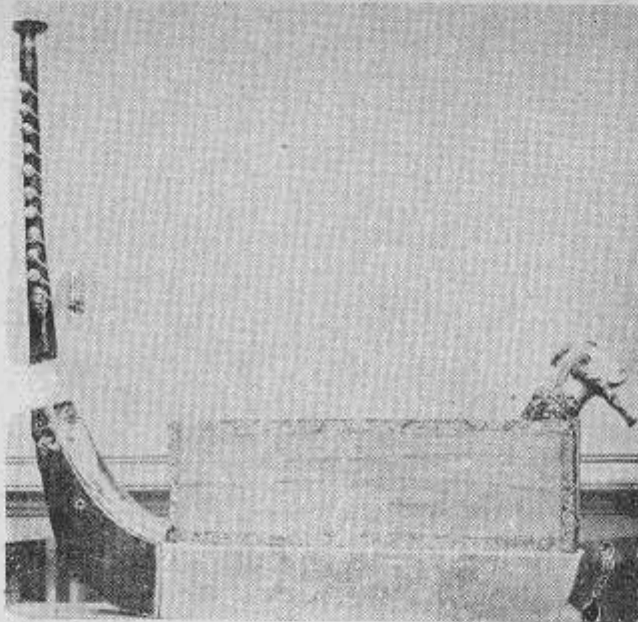
فوقانی آن شکل نامنظم داشته و احتمالا بر روی آنها درخت میروئیده است. این برج دارای پلکانی بوده که صد پله داشته است. کارکنان از کاهنان، خدمتگذاران حرم، وزیر جنگ، وزیر کشاورزی، وزیر نقلیه و وزیر مالیه تشکیل میشد. هدایائی که به خدایان تقدیم میشد درانبارهای وسیعی که درآنها قبوض رسید جهت مواشی، گوسفند، انبانهای جو، پنیر و روغن و پشم موجود بود، نگاهداری میشد. در داخل معبد کارگاههای ریسندگی وبافندگی قرار داشت. پشم خام از روی وزن بآنها تحویل میگردید و طول پارچه‌هائی که بافته میشد بدقت ثبت میشد. حساب سود و زیان در ستون‌های موازی نگاهداری میشد.

در زمان ابراهیم مساحت شهر ٤ در ۱٫۵ میل بود. کوچه‌های آن باریك و نامسطح بود و وسائط نقلیه در داخل شهر حرکت نمیکرد. بار بوسیلهٔ باربران و چهار پایان حمل میشد. غالب خانه‌های آن دو طبقه و دارای ۱۲ تا ١٤ اطاق بود. لذا، وقتی ابراهیم دعوت خدارا شنید و این شهررا ترك گفت، از همهٔ راحت و آسایش تمدن آن روز چشم پوشید. این دعوت مستلزم ترك علایق دیرین بشر و شتافتن به دیار ناماًنوس و غریب بود.

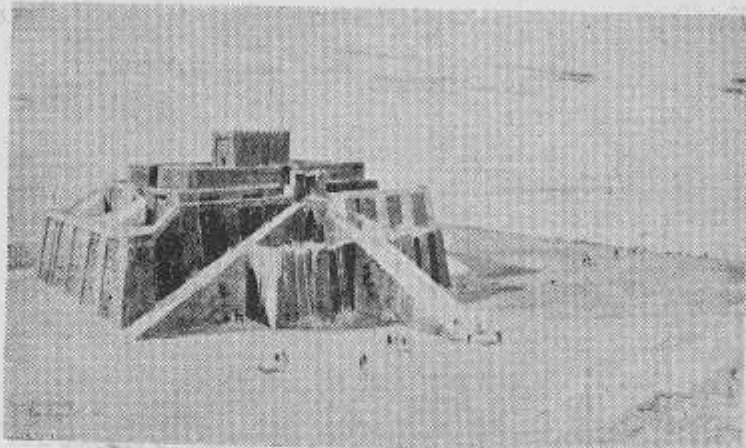
بدیهی است که نباید انتظار داشت در تواریخی که از شاهان آن عصر مانده به شخصی چون ابراهیم اشاره رفته باشد. با اینحال، نکتهٔ جالب توجه اینجاست که در بابل لوحی کشف شده که درآن از شخصی بنام «آبارامای»، که « کرایهٔ خودرا پرداخته » نام برده شده است. آنچه میتوان از این لوح استنباط کرد، این است که ابراهیم اقلا یکی از نامهای رایج آن عصر بوده است. در ضمن شرح داستان ابراهیم، کتاب مقدس بسر زمینی در جنوب دریای میت اشاره میکند که دارای جمعیت کثیر و شهرهای آباد بوده، در حالی که امروز درآنجا جزصحرای لم یزرع فاقد سکنه دیده نمیشود. ولی دراینجا نیز تحقیقات باستانشناسان

شده‌اند، مشاهده کرد. بنابراین،ممکن‌است این دو شهر در نواحی کم‌ارتفاع جنوب دریای میت بوده باشند که بعدها بزیر آب فرو رفته اند.

خلاصه، کلیهٔ اوضاع و احوال این سرزمین درحدود ۲۰۰۰ سال ق. م. ۱بطوری که باستانشناسان شرح میدهند، باآنچه‌سفر پیدایش راجع بآن در زمان ابراهیم روایت میکند و بظن قوی مصادف با همان تاریخ بوده است ، کاملا تطبیق میکند.



بربط شوب - آد



برج اور

فصل پنج

یوسف و اسرائیلیان در مصر

داستان یوسف یکی از دلکش‌ترین فصول کتاب مقدس است. قهرمان این داستان جوان بخت برگشته‌ئی است که بغلامی به مصریان فروخته میشود، ناحق محکوم میگردد، و سرانجام دومین شخصیت مقتدر ومتنفذ مصر میشود. این داستان توأم با پیرایه‌هائی در قرآن نیز آمده است، و بسیاری آنرا از تمام داستانهای کوتاهی که تا کنون نوشته شده زیباتر و دلکش‌تر یافته اند. با اینحال در هیچیك از کتیبه‌های فراوانی که تاکنون توسط باستانشناسان در مصر بدست‌آمده، مستقیماً اشاره‌ئی باو نرفته وسرگذشت وی منعکس نگردیده است. ولی چند سال قبل گور شخصی بنام «ال ـ کاب»(۱)، که معاصر یوسف و حاکم یکی از ایالات مصر بوده، شکافته شد، و کتیبه‌ئی در آن بدست‌آمد که شامل شرح قحطی است که در زمان حکومت وی بر مردم عارض شده، و او باگندمی که در سالهای فراوانی ذخیره کرده بود قحطی زدگان‌را از گرسنگی رهانیده است. ظاهراً، این قحطی در زمان شاهان هیکسوس(۲) روی داده، و شرحی که در بارهٔ نحوهٔ مبارزه با آن در کتیبهٔ مذکور آمده با آنچه در سفر پیدایش راجع بـه یوسف روایت

1- El – Keb

2- Hiksos

شده شباهت تام دارد . بعلاوه، بطوری که از کتیبه‌های دیگری برمیآید، اراضی مصر، که در گذشته اکثراً متعلق به برزگران بوده، در این زمان، باستثنای اراضی وابسته به پرستشگاه‌ها، بملکیت پادشاهان در میآید . این نیز با روایت سفر پیدایش (۱۸:٤۷- ۲۲)، مبنی براینکه اهالی مصر چون پولی برای خرید آذوقهٔ خود نداشتند اراضی خویش‌را برای تحصیل خوراك به فرعون واگذار کردند، مطابقت دارد.

از طرفی، در این نیز تردید نمیتوان داشت آن کسی که داستان یوسف‌را در کتاب مقدس نوشته با وضع زندگی مصریان و زبان آنها آشنا بوده است . القابی چون « رئیس ساقیان » و « رئیس خبازان » در کتیبه‌های مصر مذکور شده است و داستان ترقی یوسف کاملا منطبق با تعبیر خوابها است . در روز تولد فرعون بزمهائی برپا میشد، و اینکه فرعون در آن روز زندانیان‌را آزاد میساخته کاملا محتمل بنظر میرسد. ساحران در دربار او فراوان بودند و چوپانان مکروه شمرده میشدند. عمر مردمان متنعم آن زمان چون عمر یوسف صد و ده سال نقل شده، و مومیائی کردن اجساد اشخاص مهم و سرشناس در میان مصریان معمول بوده است.

در آخرین آیات سفر پیدایش میخوانیم که یوسف از خویشان خود تقاضا میکند که استخوانهای اورا پس از مرك به کنعان برند، ودر یوشع ۲٤ : ۳۲ ملاحظه میکنیم که‌طبق همان تقاضا جسد وی به فلسطین حمل گردیده، در «شکیم» بخاك سپرده میشود . از قرن‌ها پیش گوری در شکیم‌وجود داشت که بقبر یوسف معروف بود. چند سال قبل این گور شکافته شد و جسدی درآن بدست آمد که برسم مصریان مومیائی شده بود. همراه این جسد اشیائی نیز در قبر موجود بود که یکی از آنها شمشیری است که صاحبمنصبان مصری بکمر میبستند.

قرائنی که تا اینجا بدست آمده مؤید صحت و واقعیت تاریخی این روایت است .

خروج یهودیان از مصر

درمیان حوادث بعدی تاریخ یهود، استخلاص آنان ازمصر، مساعدت معجز آسای خدا بر آنان در طی چهل سال سرگردانی در بیابان ، و تسخیر کنعان، از مهم ترین وقایع شمرده میشود ، و ضمناً نموداری از توجه مداوم یهوه بر احوال آنها است. در مزمور ۱۰۵ (آیات ۲٦ ـ ٤۳) خداوند برای کمکی که باستخلاص یهودیان از مظالم مصریان کرده مورد ستایش قرار میگیرد و در نبوت‌های هوشع (۱۱: ۱ ، ۱۲: ۹ و ۱۳، و ۱۳: ٤) مکرر باین واقعه اشاره میرود. پس از این واقعه است که یهودیان با یهوه آشنا میشوند و در مییابند که خداوند آنانرا قوم برگزیدهٔ خود ساخته است . همچنین، پس از این واقعه است که آنها احکام خدارا توسط موسی دریافت میدارند، و بعد از آن است که وساطت شگفت انگیز خداوند برای نجات این قوم صورت میگیرد.

بموجب مدارك فراوانی که در دست میباشد ، کنعان در هزارهٔ دوم قبل از میلاد توسط یهودیان تسخیر شده. اشکالی که در این مورد پیش میآید، اینجا است که برخی از اسناد موجود تاریخ این واقعه‌را در حدود سال ۱٤٥۰ تعیین میکنند، در حالی که ملاحظات دیگر آن تاریخ‌را در حدود سال ۱۲۹۰ قرار میدهد . با توجه به تسلسل وقایع کتاب مقدس، تاریخی که در کتاب اول پادشاهان (٦: ۱) راجع به بنای هیکل اورشلیم ذکر شده، یعنی ٤۸۰ سال پس از خروج ، با تاریخ مطابقت دارد . ازآنجا که سلیمان در حدود سال ۹٦٥ به تخت نشسته و بنای

هیکل در سال چهارم سلطنت او یا در حدود سال ۹٦۲ آغاز گردیده ، خروج یهودیان از مصر لازم میآید در سال ۱٤٤۲ ق. م. واقع شده باشد. باین حساب، توتمس سوم، که بسال ۱٤۳٦ ق. م. درگذشته، مقارن خروج یهودیان از مصر فرعون آن کشور بوده است . بگواهی کتیبه‌هائی که در مصر بدست آمده، او بناهای متعددی در مصر ایجاد کرده، و بشهادت کتیبهٔ جالب توجهی که از روزگار او بیادگار مانده، سامیان در معبدی که او میساخته بکار گماشته شده‌اند. « شاهی که یوسف‌را نمیشناخته» ، باید آهموس فرعون بوده باشد که شاهان هیکسوس‌را از مصر براند . استقرار سلطنت خاندان جدید مستلزم هواخواهی از اشخاص تازه و بفراموشی سپرده شدن کسان سابق بود. در صورتی که خروج یهودیان از مصر در سال ۱٤۳٦ واقع شده و آنها چهل سال‌را در بیابان گذرانده باشند، باید در حدود سال ۱٤۰۰ ق. م. فلسطین‌را تسخیر نموده باشند.

در سال ۱۸۸۸، زن برزگر مصری در محلی موسوم به «طل‌عمرنا» به مجموعه‌ئی از کتیبه‌هائی بخط میخی برخورد که مضامین آنها مؤید صحت تاریخ اولی است. این کتیبه‌ها عبارت از چهارصد مراسله‌ئی است که توسط فرمانروایان مختلفی از فلسطین بفرعون مصر فرستاده شده و درآنها مکرر به تاخت و تاز قومی بنام «هبیری» اشاره رفته است . یکی از فرمانروایان مزبور « عبد هبا » (۱) نام ، پادشاه اورشلیم بود که بیش از دیگران از هجوم این قوم اظهار نگرانی کرده و از فرعون تقاضا میکند که بیاری او بشتابد . وی مینویسد : « قوم هبیری همهٔ ممالك شاه‌را غارت میکند و این سرزمینها بدست آنها سقوط میکند. » « با اینکه فرعون قبلا سوریه‌را اشغال کرده ، اکنون بسیاری

1–Ebed Hepa

از شهرهای گماشتگان او چون « زیمریدا » (۱) و « یاپتیك » (۲) بدست هبیری میافتد . » « و در صورتی که نیروهائی فرستاده نشود، سقوط اراضی شاه بدست هبیری قطعی بنظر میرسد . » در نامهٔ دیگری که شاه کنعان فرستاده، از فرعون خواسته شده است که نیروهائی جهت جلوگیری از تاخت و تاز طایفهٔ « ساگاز » ، (۳) که وحشیانی بیابانی نامیده شده اند و به گواهی اسناد دیگر همان قوم هبیری بودند، اعزام دارد . لذا، قطعی بنظر میرسد که در این هنگام حملات شدید مداومی از جانب مردمی که « هبیری » (عبرانیان) نام داشتند، بر فلسطین صورت میگرفت.

بعلاوه، بگواهی اسنادی که ازشهرهای ویران شدهٔ فلسطین بدست آمده، این کشور درحدود سال ۱٤۰۰ ق. م. دچار تهاجم ویران کننده‌ئی گشته است . پس از حفر نقطهٔ « اریحا » و آزمایش قریب صد هزار قطعه سفال و در حدود صد و شصت و پنج خزوك، گارستانك(٤) باین نتیجه رسیده است که این شهر در سال ۱٤۰۰ ق . م . با حریق منهدم شده . باستانشناس نامبرده در محل شهر «ماهور» حفاری کرد و دریافت که آن شهر هم در حدود سال ۱٤۰۰ ق. م. با حریق منهدم شده. «بیت صور»، که در کتاب یوشع (۱۵:۵۸) از جملهٔ شهرهای تسخیر شده خوانده نشده، نیز درهمان تاریخ دچار انهدام گشته‌است. در کتاب یوشع (باب ۸ آیات ۲٤ و ۲۸) انهدام کامل شهر «عای» شرح داده شده. در جای این شهر نیز اسناد فراوانی بدست آمده که

1- Zimrida
2- Japtik
3- Sa Gaz
4- Garstaug

حاکی از انهدام آن در اواسط عصر مفرغ، یا سال ۱٤۰۰ ق. م. است. خلاصه، اسنادی که در ویرانه‌های شهرهای فلسطین توسط باستانشناسان کشف شده، عموماً دلالت میکند که این کشور در حدود سال ۱٤۰۰ ق. م. دچار تهاجم شده و بکلی ویران گردیده است، و این بامضامین کتیبه‌های «طل‌عمرنا» و تاریخی که کتاب مقدس ذکر میکند، کاملا مطابقت دارد.

شواهد دیگری که در بارهٔ تاریخ خروج یهودیان از مصر موجود است این تاریخ‌را دیرتر ازآنچه ذکر شد تعیین میکند. قسمتی از این شواهد متکی بحفریاتی است که در ویرانه‌های شهر «فیتون» در زمین «جوشن» بعمل آمده. در سفر خروج (۱ : ۱۱) میخوانیم که یهودیان‌را مجبور ساختند که دربنای این شهر و شهر رامسس، که هر دو شهرهای خزینه بودند، شرکت کنند. ادوارد ناویلا، باستانشناس، با تحقیقات خود ثابت کرده است شهر «فیتون» برای اندوختن ذخایر ساخته شده و مملو از اطاق‌های خزینه بوده است که با دیوارهای آجری بضخامت ۸ پا در کمال استحکام بنا گردیده بود. مقداری از آجرهای نیم پز آن با کاه و مقداری نیز بدون کاه قالب‌گیری شده است، و این عیناً مطابق روایت سفر خروج (۵ : ۷) است که میگوید ناظران از دادن کاه به اسرائیلیان سر باز زدند. تقریباً سراسر این شهررا اطاق‌های خزینه پوشانیده است. ولی بطوری که از کتیبه‌ها بر میآید، این شهر توسط رامسس، که قریب دویست سال بعد از تاتموس سلطنت میکرده، بنا گردیده است. این‌را نیز باید در نظر داشت که بیشتر کارهای عمرانی این شاه در جنوب یا مصر علیا صورت گرفته است. لذا، محتمل است که ساختمان این شهرها بدست عبرانیان آغاز شده و پس از خروج آنها از مصر در زمان رامسس، که از ۱۳۰۱ تا ۱۲۳٤ ق. م. طول کشیده؛ باتمام رسیده است.

شاهد دیگری برصحت تاریخ مؤخر حفریات فراوانی است که ازطرف باستانشناسان در «ادوم» بعمل آمده. بموجب تحقیقاتی که در «موآب» و «عمون» صورت گرفته، این دو کشور قبل ازقرن سیزده وجود نداشته‌اند و در آنها شهرها و حکومت‌هائی تا آن تاریخ تـأسیس نیافته بود. کتاب یوشع وجود این دو کشوررا در زمان یوشع تأیید میکند. محتمل است که تسخیر کنعان یك بار انجام نگرفته باشد. کتاب یوشع این‌را روشن میکند. ولی تاکنون تلفیق کلیهٔ حقایق و مدارکی که در این باره بدست‌آمده، بنحورضایبخشی میسر نگردیده است. درصورتی که رامسس دوم فرعونی بوده باشد که در زمان خروج یهودیان از مصر سلطنت میکرده، میبایست اسرائیلیان برای او کار کرده باشند، و سپس در حدود ۱۲۹۰ ق. م. از آن کشور گریخته، و در ۱۲۵۰ق. م. به فلسطین هجوم برده باشند. و هرگاه طول مدت اقامت آنها در مصر نیز باین حساب علاوه شود، این نتیجه بدست خواهدآمد که آنها در ۱۷۲۰ ق. م. بمصر وارد شده اند. و این مصادف خواهد بود با زمانی که خاندان هیکسوس مصررا بزیر سلطهٔ خود در آورد.

نکته شایان دقت اینجا است که از یگانه کتیبهٔ حاوی نام اسرائیل که در سراسر مصر بدست آمده از جملهٔ کتیبه‌های متعلق به «مرمبتاه» (۱) فرزند رامسس دوم است. این کتیبه، که از سنك‌سماق بزرك ساخته شده، در معبد قبر «مرمبتاه» در «تبس» (۲) بدست آمده است. در حدود سال ۱۲۲۹ ق. م.، وی دستور داد که شرح فتوحات اورا در روی سنگی نقر کنند. در این کتیبه مینویسد: نتیجه این است که «وقتی شاهزادگان سخن از«صلح» میگویند، بعلامت تسلیم بر زمین افتاده اند. از میان ۹ دیار یکی هم نیست کـه سر

1–Meremptah
2– Thebes

خودرا برافرازد . لیبی ویران شده، خاطی آرام گشته، زمین کنعان از هر فسادی پاك شده ' اشقلون باسارت رفته، جزیر تسخیر شده، ینوعان بحالی افتاده که گوئی هرگز وجود نداشته است . مردم اسرائیل قلع و قمع شده اند ، آنها دیگر خلفی ندارند . فلسطین بـرای مصر بیوه‌ئی شده است. همهٔ ممالك متحد شده اند . آنها آرام گشته انـد .» پس پیدا است که در این تاریخ ' یعنی ۱۲۲۹ ق. م.، اسرائیل بعنوان قدرت شناخته شده‌ئی بحساب میآمده است . ازطرفی هم این سند زمان خروج یهودیان‌را از مصر بتاریخ زودتری منتسب میکند، زیرا اگر یوشع در ۱۲۵۰ به کنعان وارد شده باشد، مشکل است بتـواند تا سال ۱۲۲۹ ق. م. حکومت مقتدری درآن تأسیس نماید .

فصل شش

موسی و قوانین عصر او

از راهی که اسرائیلیان پس از خروج از مصر پیمودند آگاهی درستی نداریم ، ولی بیشه‌ها و چشمه‌هائی که باقی است مارا با مراحل اولیهٔ آن راهروی آشنا میسازد. عبارتی که در سفر خروج دریای سرخ (بحر قلزم) ترجمه شده در اصل بقسمتی از کرانهٔ باتلاقـی دریای سرخ که نیزار بوده اتلاق میشده و این باتلاق با وزش بادهای سخت، همانگونه که در سفر خروج بدان اشاره شده، تغییر مکان میداده‌است. آمدن کبك هنوز از وقایع عادی این ناحیه است و هر سال صدهـا بشقهٔ محتوی این پرنده که در بیابان سینا شکار شده از راه کانال سوئز بخارج صادر میشود . شبه جزیرهٔ سینا ، همانگونه که در سفر خروج توصیف شده، سرزمین خشك و لم‌یزرعی است که تنها برای چرای چهار پایان از آن استفاده میشود.

هنگام سرگردانی یهود، در همین بیابان بود که خدا قوانین خود-را بر موسی نازل ساخت. درگذشته بسیاری از ناقدان تند رورا عقیده بر این بوده است که کلیهٔ این قوانین، محتملا بـاستثنای احکام ده گانه ، در زمانهائی خیلی دیرتر ازآنچه از کتاب مقدس برمیآید تدوین گردیده‌اند، زیرا این قوانین مظهر تمدنی مترقی هستند که یهودیان درزمان عیسی فاقد آن بودند. این مسأله‌را نیز اکتشافات باستانشناسی روشن ساخته است.

فصل هفت

تسخیر کنعان

در کتاب یوشع باب ۸ آیات ۱۰ـ ۲۸، داستان شور انگیز تسخیر شهر عای‌را در نزدیکی اریحا با یك تر دستی و حیله جنگـی میخوانیم. کسی که این داستان‌را میخواند مشکل است تشخیص دهد که آیا در اینجا بدو شهر مختلف اشاره شده یا هر دو نام عای و بیت ئیل بشهر واحدی اتلاق گردیده است. بهر حال، از قـرن پانزده قبل از میلاد که این شهر منهدم گشته، در جای آن جز ویـرانه چیزی باقی نمانده‌است. پروفـسور «گارستاند» (۱)، که در این محل بکاوش پرداخته، گزارش میدهد از هزاران قطعهٔ سفالین که در آنجا یافت شده هیچیك متعلق به بعد از قرن پانزده قبل از میلاد نیست. قرائن مـوجود شکی باقی نمیگذارد که انهدام شهر نتیجهٔ آتشسوزی بوده است. باستانشناس نامبرده میگوید وقتی انسان در محل قدیمی میایستد، آشکارا محل اختفای لشکریان یوشع و نحوهٔ تصرف شهررا، که در باب ۸ کتاب یـوشع توصیف شده، تشخیص میدهد.

کتاب یوشع، سپس، داستان انهزام پنج تن از شاهان کنعان‌را در درهٔ «ایلون»، در آنسوی قلعهٔ جاذر، (کتاب مقدس روایت میکند کـه این قلعه سرانجام بدست سلیمان سقوط کرد) و بعد تصرف قلعهٔ «لبنه»ـ

1- Garstand

را در انتهای درهٔ «اله» بدست یوشع نقل میکند. حفریات مختصری که در «لبنه» صورت گرفته تاریخ سقوط آنرا بقرن سیزده قبل از میلاد میرساند. پس از آن، یوشع قلعهٔ محکم «لاخیش» را گشود. در جای این قلعه حفریات وسیعی بعمل آمده و در نتیجه یك سلسله شهرهای قدیمی که تاریخ تأسیس آنها به آغاز عصر مفرغ میرسد مکشوف گردیده است. از جملهٔ آثاری که در اینجا یافت شده بقایای پرستشگاه بزرگی است که مملو از استخوانهای گوسفند و گاو و چهارپایان دیگر میباشد، و ظاهراً این حیوانات در این معبد قربانی گردیده اند. غالب این استخوانها قطعات پای راست جلو حیوانات هستند. نکتهٔ شایان توجه تشابهی است که در بین این استخوانها و رسمی که در کتاب لاویان (باب ۷ آیات ۳۲ و ۳۳) مکتوب است بچشم میخورد. مضمون آیات مزبور چنین است: «ران راست‌را برای هدیهٔ افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید. آن کس از پسران هارون که خون ذبیحهٔ سلامتی و پیه‌را گذرانید، ران راست حصهٔ وی خواهد بود.» یکی دیگر از آثار جالب توجهی که در اینجا بدست آمده خزوکی است که از « آمنهوتپ سوم » (۱)، فرعون مصر، مانده و حاوی شرح کشته شدن صد و دو رأس شیر بدست وی در ده سال اول دورهٔ سلطنت او است. از نظر تعیین تاریخ انهدام این قلعه مهم‌ترین اثری که بدست آمده کاسهٔ شکسته‌ئی است که بر روی آن یك نفر باجگیر مصری شرح حمل گندم‌را بمصر در سال چهارم سلطنت فرعون مصر بزبان مصری تقریر کرده است. طرز تقریر آن نشان میدهد که باید متعلق بزمان «مرنپتاه» باشد. اگر چنین باشد، سال چهارم سلطنت او ۱۲۲۵ ق. م. میشود، و از آنجا که این کاسه در میان خاکسترهای شهری سوخته شده بدست آمده،

1- Amenhotep

بنظر میرسد که تاریخ صحیح انهدام شهررا تعیین میکند. ازطرف دیگر، در یکی از کتیبه‌های طل‌عمرنا، که بسال ۱٤۰۰ ق. م. توسط هبد ـ هبا، پادشاه اورشلیم، نوشته شده، گفته میشود که « لاخیش » بدست عبرانیان غارت شده است. باین جهت، باز هم این اشکال پیش میآید که کدام یك از این دو تاریخ که با هم دویست سال فاصله دارند تاریخ انهدام‌آن این قلعه‌را بدست یوشع تعیین میکند. در اینکه قلعهٔ نامبرده بسال ۱۲۲۵ منهدم شده تردیدی نیست، ولی مسأله اینجا است که آیا انهدام بدست یوشع صورت گرفته یا توسط شخص دیگری چون خود «مرنپتاه» که دیدیم بر خود میبالد که «مردم اسرائیل بریشان گشته اند و فلسطین بیوه شده است». این‌را نیز باید در نظر داشت که قدیم‌ترین اشاره‌ئی که به «ایلون» رفته در همان کتیبه‌های طل‌عمرنا است که عبدهبا در آن مینویسد قوم هبیری بسوی «ایلـون» پیش میروند و یکی از کاروانهای او در نزدیك آنجا مورد غارت و چپاول قرار گرفته است.

یوشع گزارش میدهد که پس از «لاخیش» «حبرون» و «دبیر»‌را نیز بتصرف در آورده است. در « دبیر »، که بعدها بنام « قریه سفر » (۱) خوانده شد، در نتیجهٔ حفریات وسیعی که انجام گرفته بقایای یك شهر اسرائیلی، خزوك زیبائی متعلق به زمان « آمنهوتپ سوم »، یا حدود سال ۱٤۹۳ ق. م.، و در زیر آنها طبقهٔ خاکستر وسیعی از اواخر عصر مفرغ، یا حدود سال ۱۲۰۰ ق. م.، از زیر خاك بیرون آمده است. وجود شهر اسرائیلی در روی طبقهٔ خاکستر یکبار دیگر دلالت میکند که انهدام آن بدست اسرائیلیان صورت گرفته است.

حیتی ها:

یکی دیگر از کشفیات باستانشناسان که صحت مندرجات کتاب

1- Kirjath Sepher

مقدس‌را از نظر تـاریخ بثبوت رسـانیده، شناخته شدن قـوم حیتی و امپراتوریهائی است که بدست آنها تأسیس گشته . درکتاب مقدس مکرر باین قوم اشاره شده، ولی از آنجا که تاریخ جهـان بکلی آنهـارا فراموش کرده بود، وجودآنها مشکوك بنظر میرسید . در سفر پیدایش (باب ۲۳ آیهٔ ۱۰) میخوانیم که ابراهیم قطعهٔ زمینی از «عفرون» حیتی خرید . باز در سفر پیدایش (باب ۲٦ آیـهٔ ۳٤) میخوانیم کـه عیسو دختری از حیتیان‌را بزنی گرفت و این عمل مادر اورا اندوهگین ساخت. در سفر خروج نام حیتیان بـارها در میان اسامی اقوامی که عبرانیان در صدد تسخیر اراضی آنها برآمدند ، ذکر شده است . در کتاب یوشع (۱۱ : ۱ ـ ۹) میخوانیم که حیتی‌ها با اقوام دیگری که در صدد بودند در برابر تجاوزات یوشع ایستادگی کنند ائتلاف کردند و آبهای مازون صفوف لشکریـان آنهارا در هم شکست. درکتاب داوران به داستانهائی که از وصلت عبرانیان و حیتیان نقل شده بر میخوریم . در کتاب اول سموئیل (باب ۲٦) حیتیان‌را میبینیم که در لشکـر داود اسم نویسی میکنند، و در جای دیگر میخوانیم که چگونه سلیمان حیتی‌هـارا در قلمرو فرمانروائی خویش بغلامی کشید و دختران آنهارا بزنی گرفت . ولی قبل از آنکه باستانشناسی جدید باین همه اکتشافات نائل شود ، از این قوم جز نامی باقی نمانده بود و کسی آنهارا نمیشناخت .

نخستین اسنادی که حیتی‌هارا مجدداً در زمرهٔ اقوام تاریخ باستانی جهان جای داد، الواحی است که در مصر و آشور بدست آمده. نقاشان مصری ازآنها تصاویری ساخته اندکه‌آنانرا شبیه ارمنیان نمایش میدهد، و از این جهت باحتمال قریب بیقین این مردم نیاکان ارمنیان بوده اند . یکی ازکتیبه‌های مصری مشحون از شرح جنك وحشتناکی است که بسال

۱۲۸۷ ق. م. در «قادش» در بین لشکـریان رامسس دوم و حیتیان در گرفت. در نخستین روز جنك رامسس مغلوب شد و بچنك دشمن افتاد، ولی بر اثر رسیدن قوای تازه نفس در روز دوم جریان پیـکار تغییر یافت ، رامسس از اسارت رهائی یافت و دشمن بکلی تار و مار گردید. تلفاتی که در این جنگ به حیتیان وارد شد بحدی سنگین بود که باز ـ ماندگان آنها علیه سران خود شوریده ، آنهارا کشتند و بخانه‌های خود باز گشتند .

با اینحال ، کشف آثار و مدارکی که تاریخ حیتیان‌را روشن کند بدست سایس (۱) ، باستانشناس ، و رایت (۲)، میسیونر مقیم دمشق، سپرده شد.

این اسناد تماماً درآسیای صغیر و ترکیه بدست آمده . کشفیات سایس در کتاب او موسوم به « حیتیان ، داستان یك امپراتوری فراموش شده »(۳) تشریح گردیده است . در سال ۱۹۰٦ ، که باستانشناس دیگـری بنام پروفسور وینکلر (٤) ، کـه در محلی موسوم به « بغاز ـ کیو »، در کنار رود قزل ایرماك (٥)، واقع در نود میلی مشرق آنکارا مشغول حفاری بود، ببقایای پایتخت قبلی و گنجینهٔ کتیبه‌های آنها دست یافت . این کتیبه‌ها، که بزبانهای بـابلـی و حیتی هستند، بر روی خشت خام نوشته شده اند. پس از کشف آثار مزبور آشنائی با زبان این مردم مدتی بطول انجامید، ولی سرانجام تحقیقات

1- Sayce
2- Wright
3- The Hittites , Story of a Forgotten Empire
4- Prof. Winckler
5- Halys

دانشمندان در این زمینه به نتیجه رسید . از آثار شایان توجهی که در «کرکمیش» بدست آمده کتیبه حیتی است که جملات آن در جهت مخالف یکدیگر نوشته شده‌اند ، یعنی پس از اتمام جمله‌ئی که مثلا از سمت راست بچپ نوشته شده جمله دیگری از چپ براست شروع شده. اگر کتاب‌های ما هم امروز بهمین ترتیب نوشته میشد، چه قدر در وقتی که صرف نوشتن و خواندن آنها میشود صرفه جوئی میشد، چه که چشم ناچار نمیشد پس از خواندن یك جمله باول سطر برگشته، بخواندن جملهٔ دیگر مشغول شود . انسان در شگفت میشود که چرا یك چنین اختراع سودمندی بدست فراموشی سپرده شده . در ۱۹۱۱ ، دو تن باستانشناس بنامهای وولی و لارنس (۱) ، که دومی بعدها به لارنس عربستان معروف شد، حفریاتی‌را در «کرکمیش» آغاز کردند و باسنادی دست یافتند که از امپراتوری وسیعی که سراسر آسیای باختری‌را در آنسوی رود فرات در بر میگرفت حکایت میکنند .

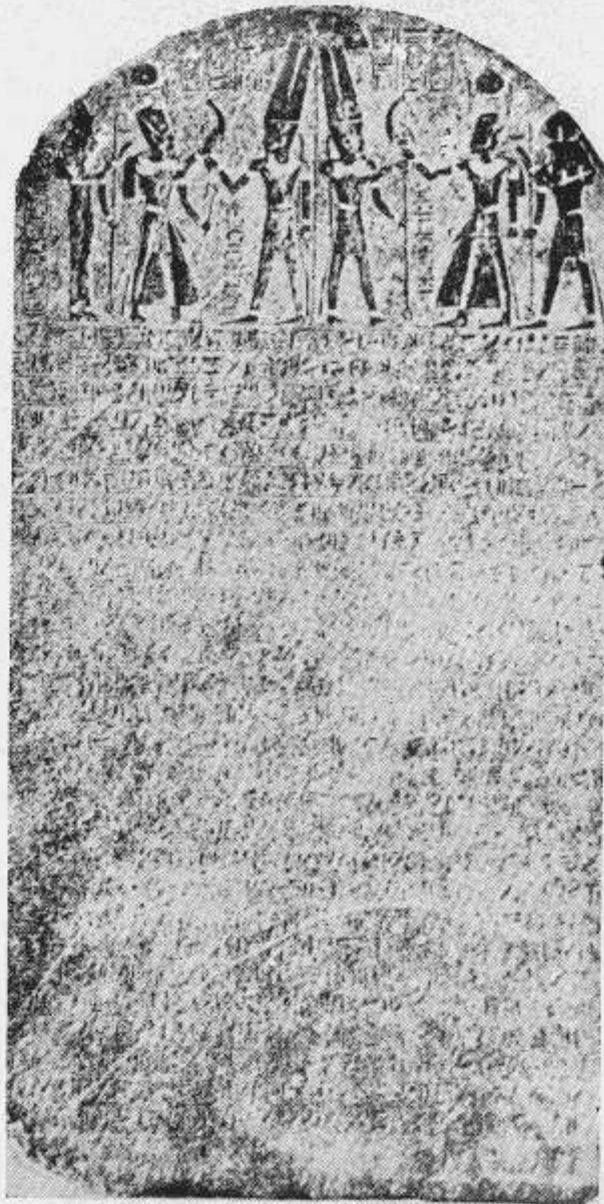
درنتیجهٔ این کشفیات، معلوم شد امپراتوری حیتی دوبار در دوران حیات خود توسعهٔ شگرفی یافته است، یکی در حدود سال ۱۷۰۰ ق. م.، که مقارن سلطنت اولین سلسلهٔ شاهان بزرك بابلی بوده، و دیگری در سالهای ۱٤۰۰ - ۱۲۰۰ ق. م.، و در کتیبه‌های طل‌عمرنا نیز بآنها اشاره رفته است . نخستین قرارداد بین‌المللی که تا کنون شناخته شده پیمانی است که در بین رامسس دوم، فرعون مصر، و هاتوشیلیش دوم، پادشاه حیتی، منعقد گشته. طبق این پیمان که اساس آن با وصلت رامسس دوم با دختر هاتوشیلیش تحکیم شده، دو پادشاه متعهد شده اند با یکدیگر در صلح و هماهنگی بسر برند . در زمان داوداز

1- Lawrence

انعقاد پیمانی در بین او و «توعی»، پادشاه همات، اطلاع میابیم ، و در ۷۱۷ ق . م . میبینیم که این امپراتوری بدست سارگون دوم، پادشاه آشور ، بکلی منهدم میگردد.

دورهٔ داوران :

از زمان داوران، که قوم اسرائیل در آن ناتوان و پراکنده بود ، طبیعتاً نبایدآثارتاریخی قابل توجهی باقی‌مانده باشد. ولی همان مقدار که باقی مانده باآنچه در کتاب داوران راجع بـه زندگی اسرائیل در این عصر گفته شده مطابقت دارد . در همـه جا سیادت فلسطینیـان و ناتوانی اسرائیل نمایان است. این دوره مقارن باپایان عصـر مفرغ و وآغاز عصر آهن میباشد . از حدود ٤۰۰۰ تا حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، ادوات و سلاح‌های بشر معمولا از مس ساخته میشد و در اواخر این دوره قلع نیز برای استحصال مفرغ مورد استفاده قرار گرفت. قبل از سال ۱۲۰۰ ق. م.، آهن چون نقره و طلا در عصر خودمان فلز کمیاب وگرانبهائی بود . ظاهراً، حیتی‌ها نخستین مردمی بودند که با طریقهٔ ذوب آهن آشنا شده و رموز آنرا با بخل و تنگنظری از دیگران پنهان میداشتند ، زیرا سلاحهای آهنین آنانرا بر دشمنانشان مزیت بخشیده بود . بگواهی آثار و مدارکی که بدست باستانشناسان افتاده ، فلسطینیان مدتها با ساختن سلاح های آهنین و جواهرات آشنا بوده‌اند ، ولی رموز آنرا از یهودیان پنهان میداشتند . در کتاب یوشع (باب ۱۷ آیهٔ ١٦)، کـه اسرائیلیان از وجود ارابه‌های آهنین در دست دشمنان اظهار نگرانی و تشویش میکنند، در کتاب داوران (باب ۱ آیهٔ ۱۹)، که گفته میشود یهودیان فقط قادراند کوهستانهارا تسخیر کنند ووجود ارابه‌های آهنین آنانرا از تصرف جلگه‌ها باز میدارد ، و



لوح مرمیتاه

باز در کتاب داوران (باب ٤ آیهٔ ۳)، که حاکی از وجود نهصد ارابهٔ آهنین در دست سیسرا است ، باین موضوع اشاره رفته است . در برابر خانه‌های فلسطینیان، که مهارت و هنرمندی در معماری آنها بکار رفته و اثاثیه و لوازم آهنین آنها، خانه‌های محقر و ویران یهودیان، که فاقد همهٔ این مزایا است ، جلب توجه میکند. در کتاب اول سموئیل (باب ۱۳ آیات ۱۹ - ۲۲) میخوانیم : « در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمیشد ، زیرا که فلسطینیان میگفتند مبادا اسرائیلیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند . » و در آیهٔ ۲۲ مینویسد که تنها شموئیل و یوناتان شمشیر و نیزه داشتند . بدینسان ملاحظه میشود که باز در بین مندرجات کتاب مقدس و کشفیات باستانشناسان توافق و هماهنگی کامل موجود است .

پیکر [redacted]





خط حیتی

فصل هشت

دورهٔ پادشاهان

همانگونه که در کتاب اول سموئیل میخوانیم، نخستین کسی که بر اسرائیل پادشاهی کرد شائول بود، و نخستین پیروزی درمحلی موسوم به « مخماس » نصیب وی گشت (اول سموئیل باب ١٤). با این پیروزی، او فلسطینیان‌را عقب راندو برای وصول بهدف خویش که آزادی اسرائیل بود سربازان کثیری‌را در اختیار گرفت. مرکز فرماندهی او در«جبعه» قرار داشت. دراین محل حفریات و تحقیقاتی صورت گرفته و در نتیجه آثار قلعهٔ مستحکمی که یادگار دورهٔ شائول است، بدست آمده. این قلعه بطرز ساده و ابتدائی ساخته شده، ولی بسیار مستحکم بوده است. سلطنت او با غلبهٔ فلسطینیان که در جلبوع صورت گرفت و منجر به خودکشی وی و قتل فرزندش یوناتان گشت، بسر رسید. در کتاب تواریخ ایام (باب ١٠ آیهٔ ١٠)، میخوانیم که سر اورا فلسطینیان بعلامت پیروزی در میان خود گردانیدند و سپس به معبد «داجون» در«بیتشان» فرستادند. اسلحهٔ اورا در شهر «عشتاروت» واقع در بیتشان آویزان کردند و بدنش‌را بدیوار معبد میخکوب نمودند. در نتیجهٔ حفریاتی که در «بیتشان» بعمل آمده یکی ازکامل‌ترین سلسلهٔ شهرهای باستانی که تاکنون دریك ناحیه کشف شده اززیر خاك بیرون آمده است. در تودهٔ خاکی

بارتفاع هفتاد و نه پا، که روی هم انباشته بود، بیش از هیجده طبقه آثار معماری کشف شده که قدمت آنها از ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد تا قرون وسطی میرسد. در میان آثاری که یادگار دورهٔ داود است ویرانهٔ دو معبدی یافت شده که یقیناً همان پرستشگاه‌های « داجون » و « عشتاروت » است، که راجع بآنها در کتاب مقدس میخوانیم. همچنین، معلوم شده این شهر در زمان داود، و احتمالا بدست او، جهت ستاندن انتقام از وحشیانی که با بدن شائول آنگونه رفتار کردند باآتش منهدم شده است. پس ازمرك شائول و یوناتان، داود برتخت پادشاهی اسرائیل نشست.

تا زمان داود پادشاه، شهر اورشلیم در دست « یبوسیان » بود. قرنها این شهر از مهم‌ترین شهرهای عالم بشمار میرفت. همانگونه که دیدیم، عبد هیبا پادشاه، که‌قسمتی از کتیبه‌های طل‌عمرنارا نوشته، در این شهر، که در آن روزگار پایتخت بوده، میزیسته است. شهر در زمان این پادشاه « او ـ رو ـ سالیم » نامیده میشد، و نام خود پادشاه، که بمعنی بردهٔ هیبا است، گواهی میدهد که او حیتی‌بوده است، زیرا «هیبا» از جملهٔ خدایان حیتیان بود. این نیز از خصوصیات پایتخت فلسطین در سال ۱۴۰۰ ق. م. است که ملاحظه میکنیم پادشاهی که در آن مسکن داشت بخط میخی بابلی به شاه مصر نامه مینویسد. وقتی داود به‌پادشاهی رسید، در صدد برآمد پایتخت خودرا هرچه بیشتر در شمال قرار دهد، تا به قبائلی که در شمال میزیستند و از روی اکراه فرمانروائی اورا گردن نهاده بودند، نزدیك شود. باین جهت، اورشلیم هم از لحاظ نزدیکی بشمال و هم از جهت استحکام طبیعی خود نظر اورا بخود جلب کرد. این شهر بحدی مستحکم بود که در کتاب دوم سموئیل (باب ۵ آیهٔ ۶) میخوانیم « یبوسیان » بر خود میبالیدند که حتی کران و

لنگان بآسانی میتوانند از آن دفاع کنند. داود برای رخنه کردن در این شهر مستحکم و تسخیر آن از قنات شهر استفاده کرد و وعده داد فرماندهی ارتش خودرا بکسی که از این راه خودرا بشهر برساند، تفویض کند. قبل از آنکه باستانشناسان در این باره تحقیق کنند، معلوم نبود منظور داود از این راه آب چه بوده است. ولی سر چارلز وارن (۱)، باستانشناس، هنگامی که در شهر اورشلیم بحفاری اشتغال داشت، دریافت که نخستین ساکنان این شهر کانالی بطول تقریباً پانصد پا احداث کرده بودند که از میان صخره‌ئی گذشته، بغاری منتهی میشد، و از کنار چشمه‌ئی در درهٔ « قدرون »، که امروز چشمهٔ باکره نامیده میشود، شروع میشد. بر بالای غار حفره‌ئی بعمق تقریباً چهل پا کنده بودند و در کنار آن سکوئی قرار داشت که زنان برای کشیدن آب بر آن جا میگرفتند. ازاین سکو راه شیب داری بداخل‌قلعه احداث‌شده بود. پیداست که سربازان داود با عبور از قنات خودرا بداخل شهر اورشلیم رسانیده‌اند و ساکنان شهررا دچار بهت و حیرت ساخته‌اند.

با در دست داشتن اورشلیم، که پایتخت و قلعهٔ داود بود، او توانست بسرعت کشور گشائی کند. با اینکه هیچگونه قرینه‌ئی از اقدامات تهور آمیز داود پادشاه در دست نیست، باستانشناسی از روی اسراری که موجب گسترش سریع کشور کوچك اسرائیل بدون مداخلات خارجی شد، پرده بکنار کشیده است. تا روزگار رامسس دوم حکومت مصر قدرت مایشاع در فلسطین بود و باین کشور فاقد استقلال اجازه داده نمیشد ترقی کند، ولی جانشینان رامسس دوم قدرت اورا نداشتند و در دست کاهنان مصر آلات بی اراده بشمار میرفتند. این فساد و فترت دستگاه حکومت مصر آنقدر ادامه یافت که منجر بناتوانی آن گشت.

1-Sir Charles Warren

زیبائی کم نظیر بود و دیوارهای سنگی آن با چوب سرو آراستهٔ بزر پوشیده شده بود. در این بنا دو اطاق بزرگی قرار داشت که یکی قدس و دیگری قدس‌الاقدس خوانده میشد و در آنها دو کروبی بالهای خودرا بطول پانزده پا روی صندوق تورات گسترده بودند.

در خارج هیکل حوض بزرگی بقطر قریب ۱۵پا و ارتفاع هفت و نیم پا که از برونز بشکل کاسه ساخته شده بود قرار داشت. این کاسه برنجی، بطوری که میخوانیم، توسط کارگرانی که از طرف هیرام، پادشاه صور، فرستاده شده بودند در کنار اردن قالب‌گیری شده است. این حوض ودو ستون برونزی عظیم، بگفتهٔ کتاب اول پادشاهان (باب هفت)، در برابر هیکل قرار داشتند.

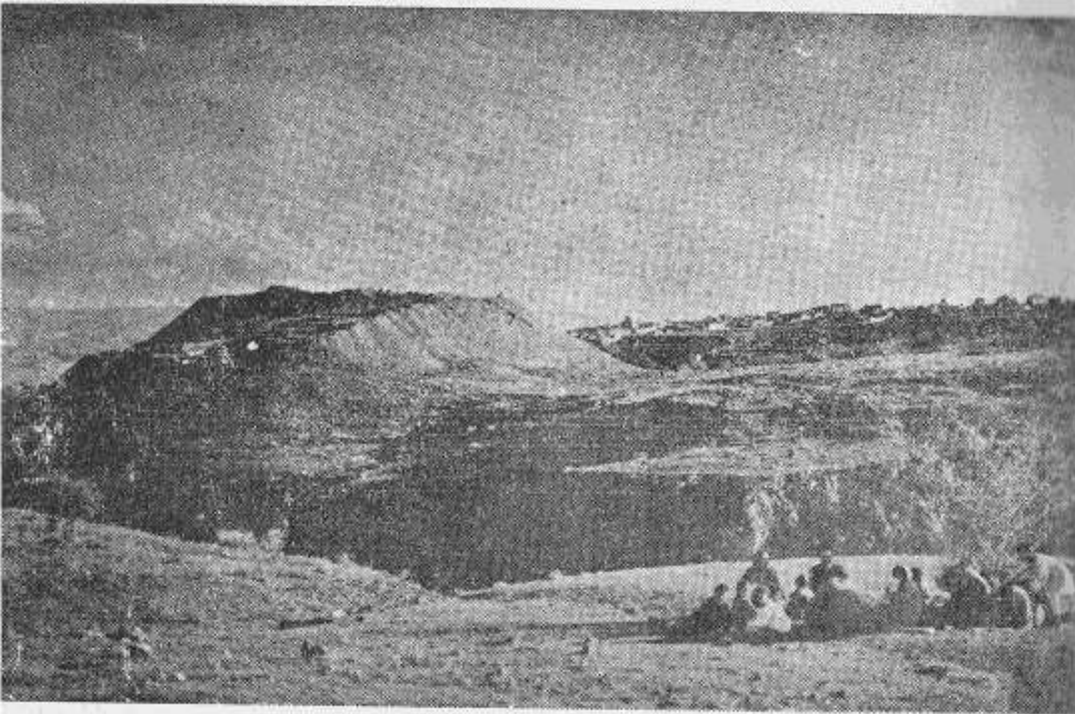
کتاب مقدس علاوه بر این از ساختن کشتی‌های جنگی توسط سلیمان و با همکاری هیرام پادشاه در عصیون جابر در کنار دریای احمر سخن میگوید. حفریاتی که در عصیون جابر بعمل آمده اقدام سلیمان‌را در این مورد روشن ساخته است. در اینجا کورهٔ ذوب مس و آهن که متعلق بزمان سلیمان است و نظیر آن در عظمت تاآن روزگار در خاورنزدیك دیده نشده، یافت شده است. در کنار این کوره اردوگاههای محصور وسیعی برای کارگران، که بنظر میرسد از بردگان تشکیل میشدند، وجود داشته است. کوره‌را چنان ساخته اند که از بادهائی که از عربه میوزند حداکثر استفاده‌را کند، و همچنین برخی از اصول ساختمان کوره‌های ذوب فلزات امروزی در بنای آن‌رعایت گـردیده‌است. در کتاب تثنیه (باب ۸ آیهٔ ۹) به اسرائیلیان وعدهٔ زمینی داده میشود که کوههای آن دارای معادن فلزات فراوان است؛ ولی در قسمتهای دیگر کتاب مقدس که دیرتر نوشته شده باین موضوع اشاره نرفته است. لذا؛ شایان توجه

است که کوههای ادوم و عربه دارای معادن فراوان میباشد و ویرانهٔ بسیاری از آنها که در روزگار قدیم مورد بهره برداری بوده هنوز هم باقی‌است. این ویرانه‌ها حکایت میکند این ناحیه که امروز بیابان متروکی است در روزگار سلیمان دارای صدها شهر و قریهٔ و منطقهٔ پرجمعیتی بوده است. فلزاتی که از این معادن استخراج میشد در همانجا یکبار تصفیه میگردید وبعد برای تصفیهٔ کامل به عصیون جابر فرستاده میشد.

نکتهٔ شایان توجه این‌است که ایجاد این همه شهرها و سفاین و استخراج معادن سلیمان‌را چنان گرفتار تنگدستی ساخت که وی ناگزیر گشت بیست شهر جلیل‌را، همان‌گونه که در کتاب اول پادشاهان (باب ۹ آیهٔ ۱۰) میخوانیم، در ازای کاری که هیرام پادشاه انجام داده بود بوی‌واگذار کند. از سوی دیگر، این پادشاه برای پیش بردن نقشه‌های عمرانی وسیع خود مجبور شد با رعایای خویش با خشونت رفتار کند و مالیات سنگین وضع نماید، چنانکه پس از مرك او مردم از «رحبعام »، فرزند او، درخواست کردند که ازسنگینی بارمالیات بکاهد.داستان‌مشورت «رحبعام» با مستشاران سالخورده و پس با مشاورین جوان‌و قبول نظر دستهٔ اخیر و سرانجام رد درخواست کاهش مالیات، بنحو دلکشی در کتاب اول پادشاهان (باب ۱۲ آیات ۱ ـ ۲۰) آمده است . در نتیجـهٔ این اشتباه ده طایفه از دوازده طایفه‌ئی که مطیع و فرمانبـردار او بودند علم استقلال برافراشتند و برای خود پادشاهانی ازمیان خویش برگزیدند واز آن پس هرگز با طوائف یهودا و بنیامین که نسبت به «رحبعام» وفادار ماندند متحد نشدند. در این زمان دوران طولانی عدم مـداخلات خارجی نیز باآغاز سلطنت خاندان جدید و مداخله‌جوئی در مصر، کـه توسط شیشاك(۱)، سرسلسلهٔ دوازدهمین خاندان سلاطین مصری، تأسیس گردیده بود، بپایان رسید. در کتاب اول پادشاهان (باب ١٤ آیات ۲٥

1- Shishak

و ۲۶) میخوانیم که این پادشاهان به اورشلیم آمده، گنجهای فراوانی‌را که توسط سلیمان در آن گرد آمده بود با خود به مصر برد. شیشاك (ششونك) در «کرناك» کتیبه‌ئی نهاده است که درآن فتوحات خودرا بر اسرائیلیان شرح میدهد. در این کتیبه تصویر الهه « امون » دیده میشود که گروهی از بردگان سامی‌را که بیشك عبرانی هستند باطناب پیش میراند. تعداد این بردگان که هریك نمایندهٔ شهر یا قریه‌ئی عبرانی است، که ششونك مدعی تسخیر آن است، از صد و پنجاه و شش کمتر نیست. برخی از اسامی که در این کتیبه نوشته شده نام شهرهائی است که در کتاب مقدس نیز بدانها اشاره شده، و نکتهٔ شایان توجه اینجا است که یکی از نقاطی که بعنوان ناحیهٔ تسخیر شده از آن نام برده شده مزوعهٔ ابراهیم میباشد. بدینسان، کتاب مقدس نیز به هجوم ششونك به فلسطین و فتوحات او در این سرزمین گواهی میدهد.



عکس بالا:
تپهٔ مصنوعی بیتشان

عکس سمت راست:
اصطبلهای مجدو



اسیران اسرائیلی در مصر



مدال هوروس

فصل نه

حکومت شمالی

در قلمرو حکومت شمالی نخستین فرمانروائی که اثر جاودان در تاریخ از خود بیادگار نهاد « عمری »، افسر ارتش بود، که داستان بپادشاهی رسیدن او در کتاب اول پادشاهان (باب ١٦ آیات ١٥ و ٢٤) آمده است. گرچه فرمانروائی او بیش از دوازده سال نپائید، ولی صد سال پس از آن هنوز آشوریان شاهان اسرائیل‌را « خاندان عمری » مینامیدند. وی پایتختی برای خود در سامره بنا نهاد و در آن آثاری از دوران قدرت خود باقی گذارد که از نظر باستانشناسی بسیار گرانبها و شایان توجه میباشد.

سامره بمعنای « کوه پاس» است، و این شهر که در وسط کشور اسرائیل بر سر کوهی بنا شده، بدست « عمری » بصورت پایتخت بسیار مستحکمی درآمد و با قلاع نظامی که در آن احداث گشت برای مهاجمین رخنه ناپذیر گردید. حفریات باستانشناسان در بخش قدیم این شهر توسط «ریزنر» (١) آغاز گشت و سپس در سالهای ١٩٠٨ ــ ١٠ کسان دیگری برای ادامهٔ این کار از طرف دانشگاه هاروارد بدانجا فرستاده شدند.

1– Reisner

بعدها در سالهای ۱۹۳۱- ۳ و ۱۹۳۵ این حفریات توسعه یافت. در نتیجهٔ حفریات مزبور،شش طبقه از آثار تاریخی اززمین بیرون آورده شد که متعلق بزمان «عمری» تا قرن هشت میباشد. «عمری» و بعدها پسر او اخاب روی کوه‌را در بلندی ۳۳۰ پا از سطح جلگه هموار کردند و بر آن با اصول هندسی دیوارهائی سنگی بنا نهادند. ابتدا در وسط زمین هموار و بعدها در دامنه‌های شیب دار کوه دیوارهائی ساخته شد، و در نتیجه شهر در برابر هرگونه تعرضی، مگر گرسنگی، رخنه ناپذیر گشت. در کتاب دوم پادشاهان (باب ٦ آیات ٢٤-٣١)، میخوانیم سامره گرفتار چنان قحطی گشت که آدمخواری بسر آن روی آورد و با اینحال شهر پایداری کرد؛ و در باب ۱۷ آیات ٥ و ٦ همان کتاب ملاحظه میکنیم قبل از آنکه این شهر بدست آشوریان سقوط کند سه سال در محاصرهٔ آنها پایداری کرد. از جملهٔ آثاری که در اینجا باقی مانده مخازن عظیم آب است که از سنگ ساخته شده. قدیم‌ترین کاخ یهودی بر انتهای غربی کوه بشکل ساده‌ئی ساخته شده و بر دریای مدیترانه مسلط بود. کاخهائی که بعدها در اینجا بنا شدند از جهت معماری آن سادگی‌را نداشتند. در انتهای فضای بیرونی کاخ برج مستطیل شکل محکم و استخری از ساروج ساخته شده و ظاهراً همان استخری است که در آن عرابهٔ خون‌آلود اخاب، همچنانکه در کتاب اول پادشاهان (باب ۲۲ آیهٔ ۳۸) آمده، شسته شد. آیهٔ بعد از کاخی که اخاب ساخته بود خبر میدهد. در اینجا هم الواح عاج که بدست باستانشناسان افتاده این روایت کتاب مقدس‌را تأئید میکند. ظاهراً، این قطعات عاج بلوازم داخل کاخ و دیوارهای آن نصب شده بوده. اشکال مختلفی مانند تصویر نیلوفر، سوسن، پاپیروس، نخل، شیر، گاو نر، گوزن، اشکال بالدار، خدایان ابوالهول مصر و نظیر آن بر این عاجها ترسیم شده و نمودار

نفوذ عمیق هنر مصر است.

یکی از مدالهای عاج که در کاخ عمری بدست‌آمده از نمونه‌های جالب‌این عاجها است. تصویری که بر آن رسم شده هروس(۱) خدای خرد سال‌را که بر نیلوفری نشسته و گندم کوبی بدست گرفته است، مجسم میکند. این نمودار همان تجمل پرستی و هوسبازی است که عاموس، پیامبر قرن هشتم، آنرا مذمت میکند و هنگام صحبت از مردم سامره از آنها چون مردمی که «بر بسترهای عاج آرمیده‌اند» یاد میکند (عاموس ٦:٤)، و پیشگوئی میکند که «خانه‌های عاج واژگون خواهد گشت.» (عاموس ۳: ۱٥). در سامره، همچنین، کتیبه‌های سفالین بدست آمده که ظاهراً متعلق بدوران فرمانروائی «یربعام دوم» است که در آغاز قرن هشتم سلطنت میکرد. این کتیبه‌ها شامل قبوض وصول باجهائی است که برای پادشاه از مردم گرفته میشد. مثلاً، بر یکی از آنها نوشته شده: «در سال دوم از ایزر به شماریو، خمره‌ئی از شراب کهنه» و در دیگری گفته شده: «در سال دهم از آزو به گادیو، خمره‌ئی روغن مطبوع.» بی مناسبت نیست در اینجا گفتهٔ عاموس‌را در (باب ٦ آیهٔ ٦) بخاطر آورید: «شراب‌را از کاسه‌ها مینوشید و خویشتن‌را ببهترین عطریات تدهین میکنید، اما بجهت مصیبت یوسف غمگین نمیشوید.» نامهائی نیز که در این کتیبه‌ها آمده شایان توجه است. در برخی از آنها اسامی چون «ماری بعل»، که ترکیبی از نام «بعل» است، دیده میشود؛ و برخی شامل نام «یهوه» است، و این حاکی از تضادی است که در بین دو کیش مخالف جریان داشت و پیامبران باتأثر واعتراض ناظر آن بودند.

یکی از جالب توجه‌ترین آثاری که از این زمان بدست آمده

1- Herus

سنگ معروف بکتیبهٔ «موآب» است. نخستین کسی که بوجود این کتیبه پی برد یك نفر میسیونر آلمانی بنام ف. آ. کلین (۱) بود. این سنگ در محلی موسوم به «دیبون» واقع در شمال رود «آرنون» و مشرق دریای میت قرار داشت، و با اینکه قسمتی از آن در خاك فرو رفته بود، میسیونر نامبرده توانست بعضی از کلمات آنرا استنساخ کرده، دانشمندان و محققین غربی‌را از وجود آن آگاه سازد. این سنگ برنك سیاه متمایل به آبی بپهنای دو، ارتفاع تقریباً چهار پا، و ضخامت چهارده اینچ و نیم است و بالا و پائین آن نیم گرد تراشیده شده. مضامین آن بخط فینیقی در سی و چهار سطر حك شده. پس از کشف این کتیبه، کلین ازطرف دولت‌پروس مأموریت یافت برای‌خرید آن وارد مذاکره شود، و اعراب حاضر شدند که آنرا بیهای چهل دولار بنامبرده بفروشند. در همین وقت فرانسویان نیز که خبر کشف کتیبه‌را شنیده بودند برای قالبگیری و خرید آن هیئتی بدانجا گسیل داشتند. این هیئت حاضر شد سنك‌را بیهای هزار و پانصد دولار بخرد. رقابتی که برای بدست آوردن سنك در گرفته بود، آز تازیان‌را برانگیخت و گمان کردند این سنك دارای خاصیت سحر و افسون است. از این روی، آتشی برافروخته، سنك‌را گرم کردند، آب بر آن پاشیده، قطعاتش‌را چون طلسم پخش نمودند. این سنك بعدها باگردآوری بیشتر قطعات آن ترمیم‌گردید ودر موزهٔ لوور نهاده شد.

کتیبهٔ موآب مکمل داستانی است که در فصل سوم کتاب دوم پادشاهان روایت شده، و شورشی‌را که درکتاب مقدس ذکری از آن نشده شرح میدهد، و در عوض به پیروزی اخاب، که درکتاب مقدس‌آمده، اشاره‌ئی نمیکند. ولی نامها و شهرها و مضمون کلی آن همان است

1- F. A. Klein

که درکتاب مقدس میخوانیم. از طرف دیگر، زبان این کتیبه فصلی از سلسلهٔ زبانهای سامی در حال تکامل است. کتیبهٔ موآب حکایت میکند پس از آنکه «عمری» بر موآب چیره گشت، فرزند او اخاب شروع کرد سالی صد هزار گوساله و صد هزار قوچ بعنوان خراج گردآورد. پس از مرك اخاب، میشع از پرداخت مالیات امتناع ورزید. یهورام پادشاه وی‌را بقلعه‌اش «قیرهارست» راند، و در آنجا او فرزندش‌را بر بالای دیوار شهر برای «کموش»، خدای خویش، قربانی گذرانید. بعد روایت شده است که او پس از یك رشته جنك بر یهورام غالب‌آمد و اسرائیل‌را از موآب بیرون راند. وی میگوید: «سر همهٔ ساکنان (اتاروت‌را) از تن جدا کردم و این مایهٔ خشنودی کموش و موآب گشت.» شهرها و قلعه‌ها ترمیم و تحکیم شد. هزیمت قبلی آنها به خشم خدایان و پیروزی نهائیشان بکمك آنها نسبت داده شده است. علاوه براین، کتیبه بنام «یهوه»، که اسرائیل برای او معبدی در «نبو» بنا کرده‌اند، و، همچنین، به شهرها وآبادیهای بسیاری که ذکرشان در کتاب عهد عتیق آمده، اشاره میکند. رویهمرفته، کتیبه از همه کتیبه‌های نوشته شده بزبانی خویشاوند با زبان عبری که تاکنون بدست آمده، جالب‌تر است. زبان و اصطلاحات آن تقریباً همان است که در کتاب عهد عتیق میخوانیم. این کتیبه به پیشرفتی که موآب در قرن ۹ قبل از میلاد در تمدن کرده بود گواهی میدهد و اشعار میدارد (البته باشتباه) که در نتیجهٔ این موفقیتها «اسرائیل برای همیشه معدوم گشته است.»

در زمان سلطنت اخاب، فرزند عمری، بود که اسرائیل برای نخستین بار با قدرت آشور که در مشرق در حال رشد بود، روبرو گشت. ملایمت عجیب و غیر منتظرهٔ اخاب نسبت به سوریه، که در فصل بیستم

رفیعی که آشور خداوند بمن تفویض نموده و با سلاحهای نیرومندی که «نرکال»، که پیشاپیش من میخرامد، بمن داده، با آنهـا جنگیـدم، از «کالکار» تا «گیلزو» آنانرا قلع و قمع کردم، و چهارده هزار از مردان جنگی آنهارا با سلاحها بر زمین افکندم. و چون «هداد»، «خدای هوا»، سیلی (از لشکریان) بر سرشان روان ساختم. لشکر-های آنانرا از هم پراکندم و با سلاحها خونشان‌را روان ساختم.» در کتیبهٔ دیگری ادعا میکند کـه در همین جنك ۲۰۵۰۰ تن‌را بقتل رسانیده، و در کتیبه‌ئی دیگر این عددرا ۲۵۰۰۰ ذکر میکند. بهرحال، این لشکر کشی جز یك تصادم عادی بنظر نمیرسد، زیرا بلافاصله پس از آن پادشاه آشور به نینوا باز میگردد وتا پنج سال بعد بناحیه‌ئی که این پیکار در آن روی داده مراجعت نمیکند.

کتیبهٔ متأخرتری که داستان شانزدهمین لشگر کشی اورا بتفصیل شرح میدهد برای محققین کتاب مقدس شایان تـوجـه است. وی در این کتیبه مینویسد: «در هیجدهمین سال سلطنت خویش برای شانزدهمین بار از فرات گذشتم. حزائیل دمشقی (در کتاب اول پـادشاهان ۱۹ : ۱۵ و ۱۷، وکتاب دوم پادشاهان باب ۸ باو اشاره رفته است.) به کثرت سربازان خود اعتماد داشت و سرکردگی آنهارا با قدرت کامل در دست گرفته بود. او «سنیر» (هرمون)راکه کوهی در برابر لبنان است بموضع مستحکمی برای خویش مبدل ساخته بود. بـا او در افتادم و وی‌را از پای درآوردم. ۱٦۰۰۰تن از سربازان اورا هلاك ساختم و اردوگاه وی‌را با ۱۱۲۱ عرابه و٤۸۰ سوار بغنیمت گـرفتم. او برای رهانیدن جان خود بگریخت. اورا تعقیب کردم. در دمشق، شهر سلطنتی او، وی‌را گرفتار ساختم. باغهای اورا منهدم نمودم. من تا کـوهـهـای حوران پیش راندم. شهرهای بیشماری‌را ویران و طعمهٔ حـریق ساختم.

کتاب اول پادشاهان بدان اشاره شده، محتملا معلول درك همین خطـری است که از جانب آشور اسرائیل‌را تهدید میکرد. در این فصل میخوانیم که عمری بن حداد پادشاه دمشق‌را منکوب کرد، ولـی بخلاف رسم معمول آن روزگار نه پایتخت اورا منهدم ساخت و نه خود وی‌را بقتل رسانید. بجای این، او با شاه دمشق پیمانی بست که طبق آن شهرهائی که قبلا متعلق به اسرائیل بوده مسترد میگشت و چند خیابان در شهر دمشق نیز بشاه اسرائیل تعلق میگرفت. چرا او میبایست چنین کـرده باشد؟ باحتمال قریب بیقین، علت آن بود که «عمری» با شعور سیاسی خود درك میکرده است که سوریه آخرین سنگر بین آشور و اسرائیل است، و اگرآن سقوط کند کشور اسرائیل در برابر تعرضات آشوریان بلا دفاع خواهد ماند، و باینجهت نابـودی سوریه بـرای اسرائیل در حکم خودکشی است. لذا، همانگونه که اسناد و کتیبه‌های آشور گـواهی میدهد، «عمری» لشکریان خودرا با دشمن متحد ساخت که باین وسیله در برابر تعرضات آشوریان سدی ایجاد کند.

شالمانصر سوم، کـه از ۸۵۹ تا ۸۲۵ ق. م. سلطنت میکـرده، شرحی در بارهٔ این ائتلاف باقی گذارده است. وی درضمن شرح نخستین مرحله از لشکرکشی‌ها و فتوحات بیست و یك‌گانهٔ خود بـه عبـور از فرات و تسخیر حلب اشاره میکند. او از ائتلافی که با شرکت دوازده پادشاه علیه او بعمل آمده بود ذکری بمیان میآورد و از نیرو-هائی که هریك از آنان بمیدان کارزار آورد سخن میگوید. از سخنان او پیداست که نیرومندترین این شاهان «بن‌حداد»، شاه دمشق، و اخاب اسرائیلی بوده‌اند. بروایت او، لشکر بن حداد از ۱۲۰۰ عرابه، ۱۲۰۰ سوار و ۲۰۰۰۰ سرباز پیاده، و قوای اخاب‌از ۲۰۰۰ عرابه و ۱۰۰۰۰ سرباز تشکیل یافته بود. شالمانصر، همچنین، روایت میکند: «با قدرت

از آنها غنایم فراوان گرفتم. در همان هنگام از اهالی صور و صیدون و یهو، فرزند عمری، باج گرفتم.»

شالمانصر، نه تنها داستان این پیکاررا شرح داده، بلکه در کتیبهٔ معروف به «ستون هرم سیاه»، که در «کالا» بدست لایارد افتاد، تصاویر مغلوب شدگان‌را که بدو خراج میداده‌اند، از جمله یهو فرزند عمری، باقی گذارده است. در این تصاویر شالمانصر با دو نفر همراه است که باو تعظیم میکنند. در برابر او یهو، یا نمایندهٔ او، دیده میشود که برای ادای احترام تا بزمین خم شده است. چهار تن از مأموران عبرانی در پشت سر پادشاه قرار دارند و پس از آنها نیز سیزده باربر عبرانی ملاحظه میشوند که در حال حمل هدایائی هستند. شرح این تصویرها در کتیبه چنین آمده است: «باج یهو، فرزند عمری، نقره، طلا، یك کاسهٔ زرین، طلا، جامهای طلا، فنجانهای طلا، شمش سرب، عصای سلطنتی برای دست شاه و چوب بلسان که از او گرفتم.» این قدیم‌ترین تصویری است که تاکنون از عبرانیان در آشور بدست آمده.

با اینحال، کمی پس از این، آشور با منهدم ساختن سوریه، دشمن خطرناك و سرسخت اسرائیل، خدمت گرانبهائی به کشور اخیر کرد. در کتاب دوم پادشاهان (۱۰: ۳۲ و ۳۳)، و در کتاب دوم پادشاهان (۱۳: ۳- ۷)، شرح فتوحات دو تن از شاهان سوریه، بنامهای حزائیل و بن حداد در اسرائیل، و سقوط شهرها و آبادیهای بسیاری‌را بدست آنها میخوانیم. پس از آن «عدد نیراری سوم»، پادشاه آشور، ظهور کرد که از سال ۸۱۲ تا ۷۸۲ سلطنت کرد و سوریه‌را مسخر و شهر دمشق‌را منهدم ساخت. خود او داستان غلبه‌اش‌را بر سوریه چنین شرح میدهد: «بسرزمین دمشق پیش راندم. ماری، شاه دمشق‌را، در شهر سلطنتی او بیند انداختم. هیبت آشور، خدای من، وی‌را فراگرفت. او بر

پایهای من افتاد و رعیت من گشت. من ۲۳۰۰ قنطار نقره، ۲۰ قنطار طلا، ۳۰۰۰ قنطار مس، ۵۰۰۰ قنطار آهن، جامه‌های رنگارنگ و اشیاء و املاك بیحسابی‌را تصاحب کردم.»

پس از سلطنت او، سه تن از شاهان ناتوان برآشور فرمانروائی کردند. در زمان آنها فشار آشور بر اسرائیل از میان رفت و کشور اخیر فرصت یافت که بوضع خود سر و سامانی دهد. مقارن این زمان، اسرائیل و یهودا به کامیابی‌هائی نائل آمدند و قلمرو فرمانروائی خویش‌را گسترش دادند. یربعام سوم اسرائیلی و سومین پادشاه خاندان یهو مرزهای کشور خودرا از «حمت» تا بفرات ومشرق دریای میت بسط داد. در همان هنگام، یهودا، تحت حکومت عزریا، که پادشاه مقتدری بود، باوج ترقی خود رسید و نه تنها فلسطین‌را به قلمرو خود منظم ساخت بلکه در زمینه‌های کشاورزی و معماری به پیشرفتهای درخشانی نائل آمد.

پس از این پادشاهان ناتوان، پل، پادشاه آشور، که خویشتن‌را «تیگلات‌پلزر» مینامید، برتاج و تخت اسرائیل دست یافت و یك رشته جنگهای تهاجمی‌را آغاز کرد. گفته میشود که هجوم به کشور اسرائیل ازدوجانب بعمل آمد. در کتاب دوم پادشاهان (۱۵: ۱۹ و ۲۰)، میخوانیم که مناهم در ازای حمایت پل از حکومت وی هزار قنطار طلا باو میپرداز‌د. خود پل روایت میکند که از رزون دمشقی، مناهم سامری، حیرام صوری و دیگران «زر، سیم، کتان، سرب، آهن، پوست فیل، عاج، جامه‌های الوان، ارغوان، گوسفندان فربه که پوستشان برنگ سرخ آمیخته بود، مرغان بالدار آسمان که بالهایشان ارغوانی بود، اسبان، قاطرها، گوسفندان، شتران نر و ماده باکره‌های آنها بعنوان باج دریافت داشته است.» صرف‌نظر از هدایای دیگری که مناهم ممکن

است داده باشد، تنها ارزش نقره‌ئی که او به شاه آشور داد در حدود یك میلیون و نیم دلار بپول امروز بوده است. در کتاب دوم پادشاهان (۱۵: ۳۰)، میخوانیم که هوشع علیه فقح، پادشاه اسرائیل، توطئه چید و ویرا بقتل رسانید. پل میگوید: « چون آنها پادشاه خود فقح‌را خلع کردند، من هوشع‌را بپادشاهی آنها گماردم.» همین پل پادشاه بود که کوچ دادن مردم‌را از جائی بجای دیگر متداول ساخت و شاهان آینده آنرا ادامه دادند. کتاب‌دوم پادشاهان (۱۵: ۲۹) داستان انتقال‌اسیران‌را از جلیل و نفتالی توسط این پادشاه بشهر خود وی در آشور شرح میدهد.

در کتاب‌دوم پادشاهان (۱٦:۷ ـ ۱۰)، میخوانیم که احاز، پادشاه یهودا، نماینده‌ئی نزد « تیگلات‌پلزر » فرستاد و از او خواهش کرد که در جنگ با سوریه به کمك او بشتابد؛ و ملاحظه میکنیم که او این تقاضارا پذیرفته، شهر دمشق‌را تسخیر و پادشاه آن رزین‌را مقتول‌ساخت و ساکنان آنرا باسارت برد. بدینسان، او بفتحی نائل گشت که شاهان پیش از او مدت صد سال برای نیل بدان تلاش میکردند. و پیشگوئی اشعیارا که در کتاب‌اشعیا (۷:۱٦) میگوید دمشق بسرعت بی‌پادشاه خواهد گشت، تحقق بخشید. در کتیبه‌هائی که از « تیگلات پلزر » مانده درمیان اسامی کسانی که فرمانبرداری اورا گردن نهاده بودند بنام احاز نیز برخورد میکنیم .

بروایت کتاب‌دوم پادشاهان (۱۷: ۳-٦)، پس از « تیگلات پلزر» شالمانصر بپادشاهی رسید و همین شاه بود که شهر ناصره‌را محاصره کرد. ولی، ظاهراً، قبل از آنکه به تصرف سامره توفیق یابد، مرگ او فرا رسید، و سارگون دوم بجای او نشست؛ زیرا در کتیبه‌هائی که باقی مانده ملاحظه میکنیم که او فتح سامره‌را بخود نسبت میدهد و میگوید: « در آغاز پادشاهیم، در سال اول، سامره‌را محاصره کردم. ۲۷۲۹۰

تن‌را باسیری بردم، پنجاه عرابه‌را انتخاب کردم، ولی بقیه (مردم)را اجازه دادم که مایملك خودرا حفظ کنند. من حاکم خودرا بر آنها گماشتم و باج شاه قبلی‌را بر آنها تحمیل نمودم.» کتاب دوم پادشاهان (۱۸:۲٤-٤۱) این روایت‌را کاملا تأیید میکند و اضافه مینماید که او مردمی‌را از کشور خود به سامره کوچ داد که در آنجا مسکن گیرند و با سامریان در هم‌آمیزند. نکتهٔ شایان توجه اینجاست که اکثر ده طایفهٔ اسرائیل هرگز موطن خودرا ترك نگفتند و تنها معدودی از آنها کوچ کردند. باین جهت، تحقیق در سرنوشت «ده طایفهٔ مفقود» عملی بیهوده ومبتنی بر اندیشهٔ نادرست است. حقیقت امر این است که‌آنها مفقود نشدند، بلکه از راه مزاوجت با اقوامی که در گردا گرد اسرائیل میزیستند در هم‌آمیختند. ولی باید در نظر داشت که این فتح سارگون به تاریخ اسرائیل پایان داد. از آن پس دیگر اسرائیل چون ملتی مستقل سربلند نکرد. سامریان در زمان عیسی قومی مکروه بشمار میآمدند؛ و امروز از این طایفهٔ مغرور و خودخواه جز چند صد نفری باقی نمانده‌اند .

فصل ده

بازپسین روزهای فرمانروائی یهودا

پس از سارگون، سنخریب، که پادشاه توانائی بود، بجای وی نشست. او شرح پیکار خویش‌را با یهودا، که از نظر یهودیان نیز بطرز دیگری در کتاب دوم پادشاهان (۱۸:۱۳ تا ۱۹: ۳۶) نقل شده، بـاقی گذارده است. این پیکاررا او چنین توصیف میکند: « به نزدیك عقرون تاختم. حکام و شاهزادگانی‌را که گناه ورزیده بودند هلاك ساختم. و چوبهائی از اجساد آنان گذراندم. بقیه‌را که مرتکب جنایت و خیانتی نشده بودند آزاد ساختم. افرادی‌را که جنایت کرده بودند باسارت درآوردم، و باقی آنهارا که گناه و خطائی مرتکب نشده بودند آزاد کردم. حزقیا، شاه یهودا، یوغ مرا گردن ننهاد. از قلاع و مواضع او چهل و شش قلعه و نقطهٔ مستحکم‌را باآبادیهای کوچك بیشماری که برگرد آنها هستند، باهجوم تیرهای کوبنده‌و دستگاههای قلعه‌کوب و حملات پیاده نظام و نیزه و تبر محاصره و تسخیر کردم. ۲۰۰۱۵۰ نفررا، کوچك و بزرك، اناث و ذکور، اسبها، قاطرها، خران، شتران، گله‌های بزرك، گله‌های کوچك بیشمار، از میان آنها بیرون آورده، چون غنائم‌جنگی برشمردم. اورا (حزقیا) چون مرغی که در قفس گرفتارآمده باشد دروسط اورشلیم محبوس ساختم. برابر اورا با تپه‌های گلی مسدود ساختم و هر کس‌را که

از دروازه‌های شهر خواست بیرون رود برگردانیدم. شهرهائی‌را که گرفته بودم از خطهٔ او جدا ساختم و آنهارا به میتینتی، شاه اشدود، پادی، شاه عقرون، وسیلیبعل، شاه غزا، واگذار کردم. قلمرو فرمانروائی اورا تنگ‌تر ساختم. اما در بارهٔ خود حزقیا، هیبت وعظمت پادشاهی من وی‌را فرا گرفت، و اوربی و بهترین سربازان او، که وی آنهارا برای‌تقویت شهر سلطنتی خود اورشلیم آورده بود، پا بفرار نهادند. اورا وادار ساختم که سی قنطار طلا، هشتصد قنطار نقره سنك‌های بهادار، مقدارمعتنابهی جواهر، دختران خودش، زنان کاخ‌و زنان نوازنده‌را ازبیم بشهر سلطنتی من‌نینوا بفرستد. او برای دادن خراج و ادای مراتب بندگی سفیری (نزد من) فرستاد. » در کتاب دوم پادشاهان (۱۸: ۱۳-۱۶) نیزمیخواهم که جزقیا به‌سنخریب باج داده و مبلغ‌آن بر سیصدقنطار طلا وششصد قنطار نقره بالغ میشده است.

بااینحال، در کتاب دوم پادشاهان (۱۹: ۳۵) روایت شده است فرشته خداوند درشب بر اردوگاه آشوریان گذر کرد و ۱۸۵۰۰۰ تن از مردان آنان‌را هلاك ساخت و شاه آشور ناگزیر گشت بکشور خود بگریزد. ولی در شرحی که از آشوریان در بارهٔ این پیکار مانده بـاین موضوع هیچگونه اشاره‌ئی نرفته است. دلیل‌آن روشن است. فرمانروایان خودسر قدیم نیز مانند سلاطین مستبد امروز فتوحات خودرا برخ مردم میکشیدند و ازشکست وناکامی های خویش سخنی نمیگفتند. لذا، انتظار نداریم سنخریب نیز باین سرنوشت شوم و گریز مجولانه‌اش اشاره‌ئی کرده باشد. اذعان او باینکه اورشلیم‌را نتوانسته تسخیر کند و حزقیا‌را «چون مرغی در قفس» محبوس ساخته، خود اعتراف به هزیمتی است که در این پیکار نصیب او شده. در اینجا این نکته‌را نیز نباید از نظر دور داشت که سنخریب با اینکه تا بیست سال بعد از این واقعه بفرمان-

روائی خود ادامه داد، دیگر جرئت نکرد متعرض یهودا گردد. پیداست ترس و وحشتی که باو دست داده بود تا پایان عمر گریبان وی‌را رها نساخت. هرودوت در تاریخ خود مینویسد لشکر انبوهی از لشکریان آشور به مصر حمله ور شد، و مصریان با قدرت تمام بمقابله برخاسته، آنانرا مجبور به بازگشت ساختند. هرودوت اضافه میکند که آشوریان گرفتار موشهائی شدند که زه‌های کمان‌ها و یراقهای چرمی آنهارا خوردند، و آشوریان که سلاحهای خودرا از دست داده بودند ناچار شدند بموطن خویش باز گردند. ممکن است این روایت دارای مبنائی باشد و سرنوشت شوم آشوریان‌را در این پیکار منعکس سازد.

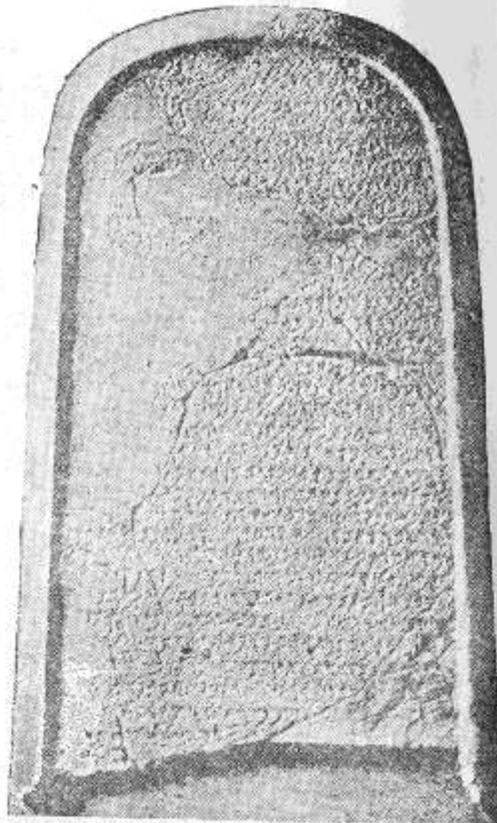
محاصرهٔ « لاخیش » نیز، که کمی پس از این واقعه روی داده و لایارد تصاویر حجاری شدهٔ آنرا بسال ۱۸۵۰ در نینوا بدست آورده، داستان جالب و دلکشی است. این تصاویر که بر سیزده قطعهٔ سنك حك شده‌اند جریان محاصره شدن و سقوط این قلعهٔ قدیمی‌را مجسم میسازند. روی سنك‌ها این عبارت جلب توجه میکند: « سنخریب، شاه توانا، شاه مملکت آشور، که در برابر شهر « لاخیش » بر تخت نشسته است. من بر قتل عام آن فرمان دادم.» تصویر دیوارهای شهر «لاخیش» بر فراز تپهٔ شیب داری در دو قسمت نمایان است. برجها و برآمدگیهائی با پنجره‌های کوچك میله دار بر آنها دیده میشود. نرده‌های چوبین و اجسامی که به سپرهای گرد میمانند از برجها بیرون آمده است. در مجاورت مدخل استحکاماتی دیده میشود و در دامن تپه چیزی که دریچه‌ای برای حمله به بیرون شهر یا مخزن آب بوده جلب توجه مینماید. محوطهٔ اطراف بصورت سرزمین کوهستانی و پوشیده از بیشه نمایان گردیده است. از روی دیوارها و برجها مدافعین بسوی مهاجمین سنك و تیر پرتاب میکنند. دست کم، ده تپه دیده میشود که توسط مهاجمین در برابر سنگرهائی که برای محافظت دیوارها احداث گردیده ساخته شده است. این تپه‌ها از خشت و سنك و تنهٔ درخت ساخته شده‌اند. هفت تیر کوبنده در این گذرگاهها بسوی دیوارها غلطانیده شده‌اند. هر یك از این تیرهای کوبنده بر چهار چرخ سواراند و دارای بدنهای پوشیده از چرم هستند که در جلو سرپوشی بر آنها نهاده شده. اینها هر یك سه مردرا در خود پناه میداده‌اند، یکی برای اینکه تیر کوبنده‌را بکار اندازد یا با اهرمی سنگ‌هارا از دیوار برچیند، یکی برای اینکه تیررا از زیر سرپوش پرتاب کند، و سومی برای اینکه آب‌را با ملاقهٔ دسته بلندی روی آتش پاره‌هائی که مدافعین بسوی این تانك ابتدائی میپاشیدند بریزد. در این نقش برجسته همه چیز یکباره اتفاق میافتد، محاصره، حمله و تسلیم همه یکجا صورت میگیرد.

تیر اندازان در صف جلو زانو زده، در صف دوم بسوی جلو خم شده، و درصف بعد ایستاده‌اند، و همهٔ تیرهارا بسوی مدافعین شهر متوجه ساخته اند. سپرداران با سپرهای جنگی که با پوست حیوانات پوشیده شده تیر اندازانی‌را که آنها نیز در پشت تانك‌ها موضع گرفته اند محافظت میکنند. نیزه داران و کسانی‌هم که کارشان پرتاب کردن سنك بوده دیده میشوند. نردبانهائی که برای بالا رفتن از آنها استفاده میشده در حال پرتاب شدن از دیوارها هستند و محاصره شدگان برای اینکه از پیشرفت دشمن جلوگیری کنند عرابه‌های خودرا بسوی آنها پرتاب میکنند. روابت کتاب مقدس و کتیبه‌هائی که از سنخریب مانده هر دو بر سقوط شهر گواهی میدهند.

هنگام حفاری شهر «لاخیش»، باستانشناسان به گودالی بعرض و طول و عمق ۷۴، ۸۴ و ۸۵ پا برخوردند که با مهارت تمام در میان سنك آهکی کنده شده و نمودار کاردانی صنعتگران قدیم یهود است.



سارگون دوم ووزیرش



کتیبهٔ موآب



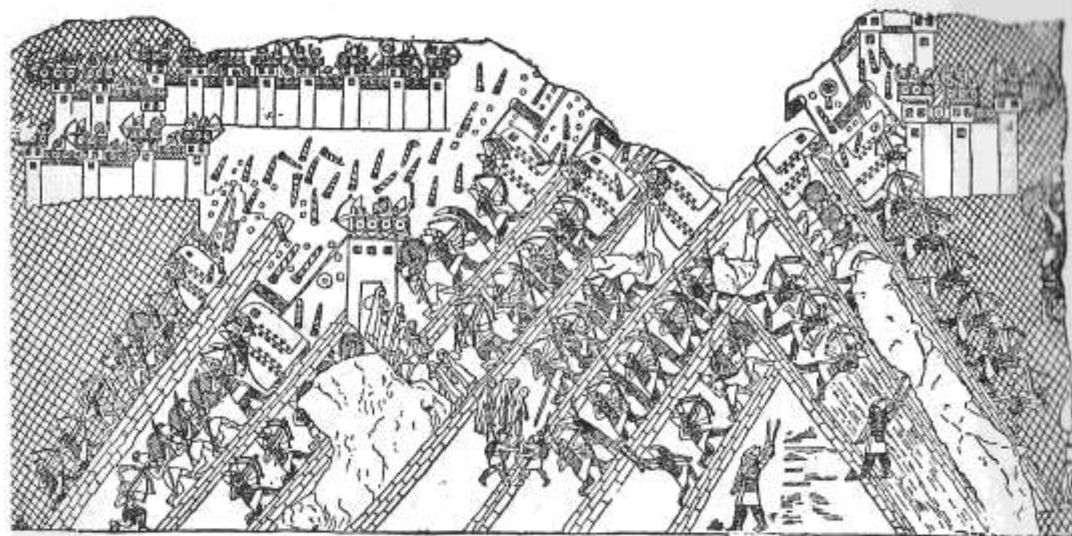
اسرائیلیان درحال
پرداخت باج

شگفت اینجا است که آنها با فقدان ماشینها و مواد منفجره امروزی و با ابزارهای ساخته شده از سنك چخماق و مس و آهـن نرم کـه در دست داشتند چگونه توانسته‌اند در آن روزگار پانصد هزار پای مکعب از سنك‌را بکنند. ظاهراً، این حفره برای ذخیره کردن آب ایجاد شده، ولی این نکته هنوز بثبوت نرسیده است.

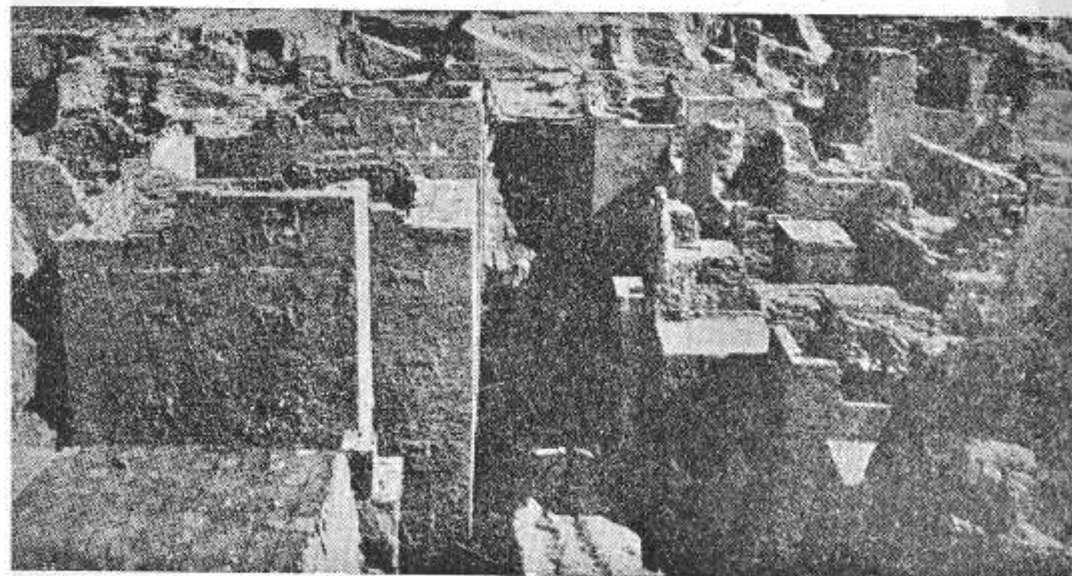
یکی دیگر از آثار شگفت انگیز آن روزگار ترعهٔ حزقیا است که از چشمهٔ «جیحون» آغاز میشده. در کتاب دوم پادشاهان (۲۰: ۲۰)، باین ترعه اجمالا اشاره شده است. این ترعه‌را پارکر (۱) در سالهای ۱۹۰۹– ۱۹۱۱ با چند جوی آب قدیمی دیگر لاروبـی کـرد. عمق متوسط ترعه شش پـا و طول آن بالغ بر هزار و هشتصد پا است. بفاصلهٔ ۱۹ پا از انتهای ترعه، پسر خرد سالی که از ترعه میگذشته در آن میافتد و خراشهائی که بر دیوار ترعه بوده توجه اورا جلب میکند و او آنرا بآنانی که در بیرون ایستاده اند خبر میدهد. باستانشناسان این خراشهارا که در واقع کتیبه‌ئی است خوانده و مضمون آنـرا اینگونـه ترجمه کرده‌اند: «نقب زدن. و این بود طرز نقب زدن. ضمن آنکـه (حفاران بلند میکردند) کلنك‌های خودرا هر یك بسوی دیگری، و ضمن آنکه هنوز سه ذراع باقی بود که نقب شود، هر یك از آنها (شنید) آواز کسی‌را که دیگری‌را صدا میزد، زیرا شکافی دردیوار طرف جنوب وجود داشت. و در روز نقب زدن کلنك حفاران بیکدیگر خورد و یکی بدیگری اصابت کرد، و آب از چشمه به استخر هزار و دویست ذراع جریان یافت؛ و صد ذراع ارتفاع صخره در بالای سر حفاران بود.»

این کتیبه توسط شخص ناصالحی از جا کنده شد و اکنون درموزهٔ شهر استانبول است. هنگام احداث ترعه، این چشمه در خارج دیوارهای

1– Parker



محاصره لاخیش



دروازۀ ایشتار در بابل







شهر قرار داشت. روی آنرا صخره‌هائی پوشانیده بود و آب از راه ترعه بشهر سرازیر میشد.

پس از قتل سنخریب، که هم در کتاب دوم پادشاهان (۱۹: ۳۷) و هم در کتیبه بدان اشاره شده، پسرش ایسارهادون بپادشاهی رسید. او بیش از سایر پادشاهان آشور کشورگشائی کرد و اراضی وسیعی را تا مصر تحت انقیاد خود در آورد. این پادشاه در کتیبه‌هائی که باقی گذارده شرح میدهد از شاهان کشورهای باختر، که منسه پادشاه یهودا نیز یکی از آنهاست، چوب و سنك برای بنای کاخ خود در نینوا میگرفته است.

جانشین او آشور بانیپال از سرکوبی شورشی که در باختر روی داده بود سخن میگوید و از منسه چون شاهی که از وی فرمانبرداری میکرده یاد میکند.

در کتاب دوم تواریخ ایام (۳۳: ۱۰- ۱۳)، میخوانیم که منسه به اسیری به بابل برده شد و بعد تاج و تختش بوی باز گردانیده شد. در کتیبه‌های موجود باین موضوع اشاره‌ئی نشده، ولی از واقعهٔ مشابه دیگری در یکی از کتیبه‌ها ذکر شده است که میگوید «نکو»، فرعون مصر، باسیری به بابل برده شد و چندی بعد اجازه یافت تاج و تختش‌را باز یابد. این آشور بانیپال همان پادشاهی است که سالهای آخر عمرش‌را صرف گردآوری کتیبه‌های زمان خود ساخت و کتابخانهٔ بزرگی در بابل بوجود آورد که، چنانکه دیدیم، بسال ۱۷٤۹ توسط لایارد باستانشناس کشف شد.

پس از آشور بانیپال قدرت آشور بسرعت رو بزوال گذاشت. در سال ٦۱۲ ق.م.، نینوا، پایتخت آشور، بدست نیروهای مؤتلف بابل و ماد سقوط کرد و سرانجام کمی پس از آن لشکریان آشور که با مصریان متحد شده بودند بکلی منهزم گشتند.





بااین واقعه، انهدام شهر نینوا، همچنانکه در کتاب نحمیا باب‌های دو و سه پیشگوئی شده بود، عیناً تحقق یافت.

شکوه و عظمت بابل:

کاوش در ویرانه‌های بابل قدیم نسبتاً دیر شروع شد، و درسال ۱۸۹۸ بود که رابرت کلدوی(۱)، باستانشناس آلمانی، تحقیقات خودرا در این نقطه آغاز کرد. بر خلاف لایار وبوتا، که نمیدانستند تحقیقاتشان بکجا خواهد انجامید، کلدوی از آغاز کار اطلاعات جامعی از تاریخ و ابنیهٔ قدیم بابل داشت و مطمئن بود به آثار زمان نبوخدنصر، که داستان کارها و موفقیت‌های او در کتیبه‌های آشور منعکس گردیده، دست خواهد یافت.

هنوز از آغاز حفریات او دیر وقتی نگذشته بود که دیوارهای عظیم این شهر باستانی از زیر خاك بیرون آورده شد. بیش از پانزده سال باستانشناس نامبرده با سیصد کارگر در اینجا کار کرد، و در این مدت هزاران تن خاك و بقایای ابنیهٔ قدیم که روی هم انباشته بود از جا کنده شد، و حفره‌هائی در زمین ایجاد گردید که در بعضی نقاط عمق آنها به هفتاد و هفت پا میرسید. در نتیجهٔ این حفریات، معلوم شد محوطه‌ئی بوسعت دوازده میل مربع با دو رشته دیواری که بیرونی ۲۲٫۴ پا و درونی ۲۵ پا ضخامت داشت و بفاصلهٔ ۳۸٫۴ پا ازهم قرار داشتند، محصور بوده است. فضای وسط این دو دیواررا پر کرده، بر آن سکوئی ایجاد کرده بودند که چهار جفت اسب براحتی میتوانستند در کنار هم از روی آن بگذرند.

برجهای نگهبانی، که در فواصل منظم بر روی این سکو ساخته شده بودند، بنگهبانان اجازه میداد از ارتفاع بیشتری مراقب

1- Robert Koldewey

اطراف باشند. این برج‌ها درحدود صد وشصت پا از یکدیگر فاصله داشتند، و از آنها سیصد و شصت برج روی دیوار درونی و دویست و پنجاه برج روی دیوار بیرونی بنا گردیده بود. شرحی که خود نبوخدنصر در بارهٔ ساختمان این قلعهٔ عظیم و مستحکم نگاشته بدست ما افتاده است و مضمون آن چنین است: « دیوار بزرگی احداث کردم که در مشرق بابل‌را محصور سازد. خندقهای آن‌را کندم و شیب طرفین آنرا با زفت و آجر پخته ساختم. در حاشیهٔ خندق دیوار مرتفعی بر پاساختم که چون تپه بلند است. در آن دروازه‌های پهن گذاشتم و درهائی از چوب سرو آزاد برای آن ساختم که با مس پوشیده شده. و برای اینکه دشمنی که نیت پلید دارد نتواند طرفین بابل‌را مورد تهدید قرار دهد، در جوانب شهر سیلی عظیم روان ساختم. چون امواج دریا که بر زمین جاری شود قلعه‌را محیلانه تحکیم کردم و بابل‌را بصورت قلعه در آوردم. »

این حفریات نشان داد نبوخدنصر، بخلاف اسلاف خویش که ازخشت خام استفاده میکردند، در ساختمان اغلب بناها آجر پخته بکار برده است. او بیش از بیست معبدرا تعمیر کرد. مقدار آجرهائی که در زمان او ساخته شده و مهر اورا در بر دارد بحدی است که با آنها شهر «هیله» (۱) ساخته شد و درساختمان جدیدسد فرات مقدار زیادی از آن آجرها بکار رفت. از جملهٔ آثار جالب توجهی که در اینجا بدست کلدوی افتاد میتوان طاقهای جنبان و ساختمانهای سنگی‌را نام برد که ظاهراً متعلق بباغهای معلق معروف بابل بوده‌اند. این باغها از عجایب دنیای قدیم بشمار میرفتند.

همچنین، یك حفرهٔ سه‌گانه زیر زمینی بدست آمده است که گویا وسیلهٔ رسانیدن آب به باغها بوده. این باغ «مصنوعی» پهناور بر فراز تپهٔ بلندی که در وسط شهر قرار داشت احداث شده بود.

1- Hilleh

در کتاب پیدایش (۱۱:۳و۴) به برج عظیم بابل اشاره رفته است. چنانکه از آثار مکشوف برمیآید، برج اصلی در زمان همورابی ویران شده و بجای آن برج دیگری ساخته شده است. نابابولاسر (۱)، یکی از شاهان بابل، اقدامات خودرا جهت ساختن این برج در کتیبه‌ای شرح داده است: «درآن هنگام مردوك (خدای او) مرا فرمان داد که برج‌های بابل‌را که سست شده و بدون مرمت مانده بود از نسو بسازم. او بمن فرمان داد که پایهٔ آن‌را در سینهٔ زمین بنهم و کنگره‌های آن سر به آسمان بر افرازد.» بعد نبوخذنصر، فرزند او، که کار پدرش‌را ادامه داد و تکمیل کرد، شرحی باین مضمون باقی گذارده است: « بر آن شدم که انتهای «ا ـ تمن ـ آنکی»(۲)را بالاتر برم، تاباآسمان برابری کند.» این برج پس از اتمام‌ساختمان‌آن دارای‌هفت تراس بود که ارتفاع آنها به ۲۸۸ پا میرسید. طول وعرض مقطع آن‌نیز ۲۸۸ پا بود. پنجاه‌وهشت‌میلیون آجر در ساختمان‌آن بکاررفته و همهٔ کار این بنای عظیم بدست اسیران انجام گرفته است. برفراز برج، معبدی ازکاشی نیلگون ساخته شده‌بود که تنها یك تخت در آن‌دیده میشد. هرودوت مینویسد: بابلیها عقیده داشتند شبی مردوك باین اطاق درآمده، روی تخت استراحت خواهد کرد. ازروی این برج منظرهٔ شگفت‌آور جلگهٔ هموار اطراف تا فاصلهٔ چند میل نمایان بود. در اطاق وسیعی در زیربرج پیکر بزرك مردوك ببلندی هیجده پا از طلا قرار داشت. بروایت هرودوت، این مجسمه از معادل هشتصد قنطاریا تقریباً ۵٤ خروار طلا، که بهای آن بپول امروز بیست و چهار میلیون دولار میشود، ساخته شده بود.

یکی دیگرازعجایب بابل قدیم دروازهٔ بزرگی بنام دروازهٔ ایشتار

1- Nabapolassar

2- E-tamen-anki

بود که بخیابان وسیعی که جهت دفیله ساخته شده بود باز میشد. این خیابان باشکوه به پهنای هفتاد و سه پا و مستقیم بودو در طرفین به دیوارهائی بارتفاع بیست و دو پا محدود میشد که تصویر الوان صد و بیست شیر بر آنها نقش شده بود. این خیابان هنگامی که دفیله درآن انجام میگرفت شکوهی خیره‌کننده داشت. پس، از اینکه در کتاب دانیال (٤ـ۳۰) میخوانیم بنوخذنصر از داشتن چنین شهری برخود میبالید، نباید در شگفت شویم: «آیا این بابل عظیم نیست که من‌آن‌را برای خانهٔ سلطنت بتوانائی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام ؟» در همان هنگام وی وفاداری و سر سپرگی خودرا به خدایانی که مورد پرستش او بودند ابراز میدارد : « چون مردوك، خدای توانا، مرا به فرمانروائی این زمین برگزید، و نام با رفعتی بمن داد که شهرهارا نگاه دارم و معبدهارا مرمت کنم، من، پرستندهٔ دعاگذار، خردمند و ملتمس خدای خویش، بیاد ساختن این خانه افتاده‌ام.»

فصل یازده

خط و کتیبه‌های کهن

تحقیقات باستانشناسی بسیاری از دانشمندان‌را معتقد ساخته است که خط و کتابت نخستین بار توسط سومریان در ادوار ماقبل تاریخ در جنوب بین‌النهرین اختراع شده. نه تنها ابتدائی‌ترین نمونهٔ کتابت در محوطهٔ معبد اروك (۱) بدست آمده، بلکه در سایر شهرهای قدیمی نیز آثاری از خط و کتابت یافت شده است که هر یك متعلق بدورهٔ معینی از تاریخ تکامل خط است. ظاهراً، کتابت با ساختن مهرهای استوانه‌ئی شکلی که سومریان آنهارا برای تعیین هویت اشخاص وشهرها و خدایان بکار میبردند آغاز گشته است. معلوم شده بود که از اینها میتوان برای نمایاندن مقصود در روی، الواح گلی استفاده کرد، و از همین‌جا خط تصویری، سپس خطی که در آن هر علامت نمایندهٔ یك هجا بود، و سرانجام خطی که برای هر صدائی حرف یا علامت مخصوصی دارد، آغاز گشت.

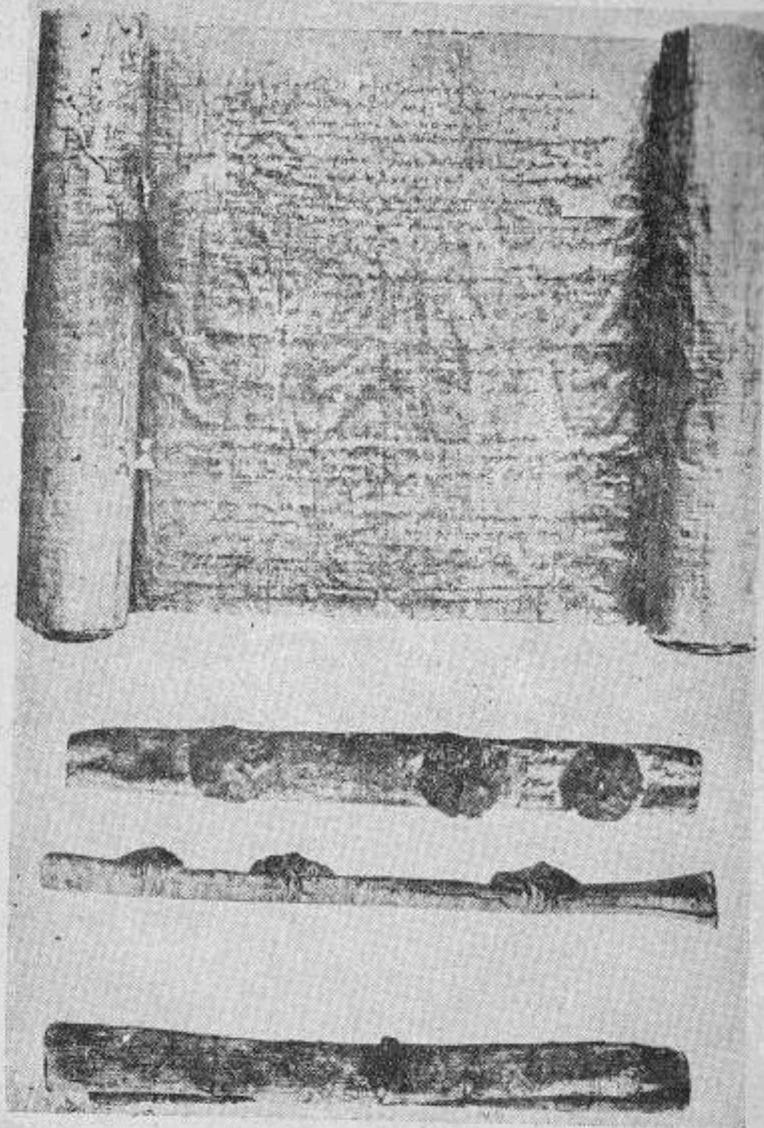
مصالحی که برای نوشتن مورد استفاده قرار میگرفته بمقتضای محیط و اقلیم درهر ناحیه تفاوت میکرده است. در بین‌النهرین، که سر زمینی خشك با خاك رس فراوان است، از الواح گلی خام و پخته برای نوشتن استفاده میشده است. کتابخانهٔ بزرك آشوربانیپال، که قبلا بآن

1- Uruk

اشاره رفت، حاوی قریب شصت هزار قطعه از این الواح بوده است. در ایران، که سنك فراوانتر وهوامرطوب‌تر است، کتیبه‌هارا برروی سنك مینوشتند وگاهی نیز از فلزات گرانبها چون زر وسیم برای این کار استفاده میشد. با اینحال، در اینجا نیز ساختن الواح گلی معمول بوده، چنانکه چند هزار قطعهٔ آن در ویرانه‌های تخت جمشید بدست آمده است.

در مصر که گیاه پاپیروس بفراوانی در اراضی مردابی کنار رود نیل میروید، از همان ابتدا بشر دریافته است که ازمغزساقهٔ آن میتواند با دوام‌ترین مصالح‌را برای نوشتن بسازد. پاپیروس در آب کم عمق میروید و دارای ساقه‌ئی بقطر بازوی انسان است و ارتفاع آن تاپانزده پا میرسد. از مغز ساقهٔ این گیاه نوعی کاغذ ساخته میشد که بنام پاپیروس خوانده میشود. مغز ساقهٔ پاپیروس‌را در آورده، با سوزنی تیز آن‌را بقطعات نازك پهن میبریدند و این قطعات‌را پهلوی یکدیگر مینهادند. سپس یك ردیف دیگر از همان قطعات‌را روی ردیف زیر مینهادند، بطوری که درز قطعات دو ردیف نسبت بهم زاویهٔ قائم تشکیل دهد، و بعد این دو ردیف‌را با صمغ وگاهی نیز باآب رود نیل بهم میچسبانیدند. قطعاتی که بدینسان ساخته میشد بهم الصاق میگشت، تا قطعات بلندتری به دست آید. سپس، سطح آنهارا با سمباده صاف وصیقلی میکردند. برای مصارف بازرگانی معمولا بیست قطعهٔ پاپیروس‌را که پهنای هریك ازدو تا پانزده اینچ بود بهم الصاق میکردند. طول طومارهای پاپیروس معمولا سی تا سی و پنج پا بود. یك طومار نادر و غیر عادی بطول ۱۳۲ پا و ارتفاع ۱۷ اینچ بدست آمده که بر آن شرح وقایع زمان رامس دوم، فرعون مصر، نوشته شده.

معمولا، یك روی پاپیروس‌را مینوشتند و نوشته‌ها نیز موازی درز-



طومار پاپیروس

های آن بود. ولی قطعاتی از پاپیروس دیده شده که بر هر دو روی آنها مطالبی نوشته شده است. مثلا، در مکاشفهٔ یوحنا (۱:۵)، دربارهٔ طوماری از پاپیروس میخوانیم که هر دو روی آن مکتوب بوده است. قلم کاتبین مصری از ساقهٔ نی ساخته میشد و شبیه قلمهائی بود که تاچندی قبل در ایران نیز متداول بود. دو نوع مرکب در مصر قدیم بکار میرفت، یکی مرکبی که از اختلاط دوده و صمغ و آب بدست میآمد، و دیگری مرکبی که مخلوطی از شیرهٔ جوش درخت گردو، زاج سبز و آب بود. طومارهائی که در قرن اول میلادی بکار میرفت بیبلیون (۱) نامیده میشد، و جمع آن کلمهٔ بیبلیا (۲) است. نام کتاب مقدس در زبانهای اروپائی از همین کلمه گرفته شده، در صورتی که خود این کلمه در اصل بمعنی مغز ساقهٔ درخت بوده است.

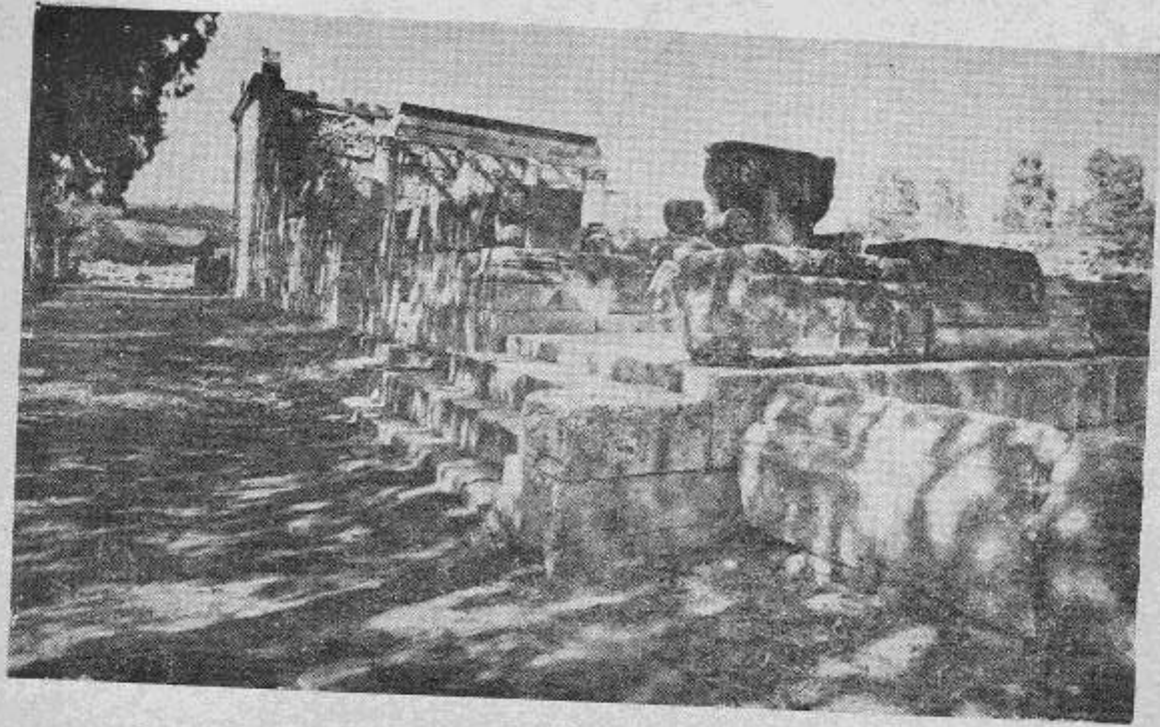
در فلسطین قطعات چوبرا با قشری از صمغ که معمولا برنگ سیاه بود میاندودند و هنگام نوشتن روی آنرا با آلتی میخراشیدند. تختهئی که در انجیل لوقا (۱:۶۳) بدان اشاره شده ازهمین الواح چوبین بوده است. این کتیبهها بسیار کمدوام بودند و با ذوب شدن صمغ یا سائیدگی آن مطالبی که برآنها نوشته شده بود محو میگشت. شاگردان مدارس در آن روزها این الواحرا با خود حمل میکردند و معمولاآنها را به کمربند خود میبستند. معمولا، هرشاگردی دو قطعه ازاین الواح را همراه داشت که حاشیههای برجستهٔ آنها مانع از اصطکاکشان با یکدیگر میشد و نمیگذاشت مطالبی که برآنها نوشته شده ازبین برود. از این حیث این الواح شبیه لوحهائی بودند که در روزگار قدیم در آمریکا برای نوشتن بکار میرفت. قطعات مستطیل پاپیروسرا روی هم مینهادند و بهم میدوختند. مزیت این نوع کتیبهها این بود که خواننده

1- Biblion
2- Biblia

نسخهٔ واتیکان

Fig. 297. The Siloam Inscription.

کتیبه سیلوآم



كنيسة كفر ناحوم

میتوانست بیدرنك بوسط یاآخر کتیبه مراجعه کند، درصورتی که درطومار انسان ناگزیر بود برای یافتن مطـلبی در وسـط یا آخـر آن همه‌را بگشاید. اختراع این نوع کتیبه‌را بمسیحیان اولیه نسبت داده‌اند، ولـی صحت آن بتحقق نپیوسته است. ولی چه آنرا مسیحیان اختراع کـرده باشند و چه دیگران، مسیحیان اولیه نخستین کسانی بـودند که از آن استفاده میکردند.

مردم فقیر فلسطین معمولا از قطعات شکستهٔ سفال که در سرزمین خود مییافتند برای نوشتن استفاده میکردند. هزاران قطعه ازاین سفالها، که شامل مطالب کوتاه و ساده است و شاگردان مدارس درسهـای خودرا برآنها تمرین کرده‌اند یا چون قبض رسید بوده، بدست آمده است. مقداری نیز که یك یا دو آیه از کتاب مقدس بر آنها نوشته شده یافت گردیده است که گفته میشود حکم تعویذ داشته است. همانـگونه که قبلا دیدیم، مقداری از جالب توجه‌ترین کتیبه‌هائی که در «لاخیش» بدست آمده بر این گونه قطعات سفال نوشته شده است.

پاپیروس در فلسطین چندان معمول نبود، زیرا از یك طرف می ــ بایست آنرا از خارج وارد کنند، و از طرفی نیز پـاپیروس در هـوای مرطوب این کشور نمیتوانست دوام کند. در دوره‌های قدیم در فلسطین از پوست گوسفند و پوست گوساله برای ثبت اسناد مهم وگرانبها استفاده میشد. محتملا، طوماری که ارمیا در کتاب خود (باب ۳٦ آیهٔ ۲۳) بدان اشاره میکند و میگوید پادشاه آنرا بریده، در آتش افکند، از پوست ساخته شده بود. کتیبه‌های پوستی که پولس رسول در دومین نامهٔ خود به تیموتائوس خواهش میکند باو فرستاده شود محتمل است کـه شامـل کتابهای عهد عتیق بوده باشد. در قرن چهار میلادی با رواج کتیبه‌های پوستی استعمال پاپیروس در امپراتوری روم متروك گشت. بهمین جهـت

است که بسال ۳۳۲ قسطنطین امپراتور به یوسبیوس (۱) فرمان میدهد پنجاه نسخه از همهٔ کتابهای مقدس روی پوست تهیه کند که در کلیساهای پایتخت جدید او مورد استفاده قرار گیرند. یوسبیوس مینویسد این طومارها سه و چهارلا نوشته شده بود که احتمالا منظورش این است که هر صفحه‌ئی شامل سه یا چهار ستون بوده است. این صفحات‌را چنان بهم متصل کرده بودند که آن روی پوست که صاف و خالی از پشم است رو بروی هم قرار میگرفت. از آن روی این اوراق پوستی که قبلا دارای پشم بوده خطوطی کشیده میشد، وچون این خطوط با فشار زیاد ایجاد شده بود در سوی دیگر پوست نمودار میگشت و نوشتن‌را در آن سوی آسان میساخت.

قدیم‌ترین نوع خط یونانی یك دوازدهم خوانده میشد. از این نام چنین استنباط میشود که هرسطری از کتیبه‌های یونانیان‌شامل‌فقط دوازده حرف بوده است. همهٔ نسخ قدیمی کتاب جدید در قرون چهارتا ۹میلادی باین خط نوشته شده است. بعدها حروف کوچك، که حروف کـوچك خوانده میشد، جانشین حروف مزبور گشت. این تغییرات یکی از قرائنی است که از روی آن قدمت و تاریخ نگارش نسخ قدیمی بـطور تقریب مشخص میشود. یکی دیگر از این قرائن علامت‌گذاری است. در ابتداء علامت گذاری در جملات معمول نبود و کلمات بلافاصله پشت سر هم نوشته میشد. تداول تدریجی عـلامات تحریر، انفکاك کلـمات از یکدیگر، و تقسیم مطالب به بندهای مختلف یکی دیگر از قرائنی است که مارا بتاریخ تحریر نسخ قدیم راهنمائی میکند. قدیم‌ترین نسخه‌های خطی انجیلها که در دست داریم به قسمتهای مختلف منقسم‌اند، ولی فصل بندی نشده‌اند. تقسیم انجیل‌ها به فصول نخستین بار درسال۱۲۲۸

توسط «کاردینال هوگودوسکارو»(۱) عملی شد، و تقسیم فصول بآیات نیز در سال ۱۵۵۱ بدست کسی بنـام «رابرت اتیین» (۲) انجـام گرفت.

مهم‌ترین نسخه‌های خطی کتاب مقدس:

از هزاران نسخهٔ قدیمی که شامل قسمتی یا همهٔ کتاب مقدس است، چهار نسخه از همه قدیم‌تر وگرانبهاتر وکامل‌تر شمرده میشود.

یکی ازاین چهار نسخه، که محتملا قدیمی‌تر ازسه نسخه‌های دیگر است، نسخهٔ «واتیکان» خوانده شده، زیرا بکتابخانهٔ واتیکان تعلق دارد و بیشتر طول عمر معلوم خودرا در آن گذرانده. نام و شـرح آن در صدر فهرست کتابخانه که بسال ۱۴۷۵ تهیه شده گنجانده شده است. ناپلئون این نسخه‌را پس از تسخیر ایتالیا به پاریس انتقـال داد، و از سـال ۱۸۴۹ تا ۱۸۱۵ این کتاب در پاریس ماند. هنگامی که نسخـهٔ واتیکان در پاریس‌بود، «توبیرژن» (۳)، محقق،کاتولیك، آنرا مطـالعه کرد و قدمت و ارزش آنرا تأیید نـمود. بسال ۱۸۸۹–۹۰، از همهٔ صفحات این کتاب عکس برداری شد و نسخه‌هائی که بدینسان تهیه شد به موزهـا و دانشگاه‌هائی که علاقمند بداشـتن آن بودند فرستاده شد. نسخهٔ واتیکان در آغاز شامل ۸۲۰ ورق بوده که امروز ۷۵۹ ورق از آن در دست است. در تحریر جملات این نسخه علامات تحریر بکار نرفته است. صفحات به سه ستون تقسیم شده وهر ستونی شامل ۴۲سطر است. کارشناسان، با توجه به قرائن موجود، مانند سبك کتابت، علامات تحریر، فقدان تصاویر و تزئینات و غیره، تاریخ تحریر آنرا باوایل یـا اواسط قرن چهار، یعنی حدود ۳۲۵–۳۵۰ میلادی، رسانده‌اند.

1- Cardinal Hugo de Scaro

2- Robert Etienne

3- Tubirgen

دومین نسخهٔ مشهور بنام نسخهٔ سینا معروف است، و سبب تسمیهٔ آن این است که در کوه سینا بدست آمده. از قرن چهار میلادی در دامنهٔ کوهی که بنام سینای عهد عتیق معروف است دیری وجود داشته. این دیررا ملکهٔ «هلنا»، مادر قسطنطین امپراتور، ساخته، و گفته میشود در همان جائی که موسی بوتهٔ فروزان‌را دید بنا گردیده است. این دیر بنام زنی مسیحی که در زمان «ماکزیمینوس»، امپراتور روم، شهید شد، صومعهٔ «سان‌کاترین» نامیده شده. آنرا در جای مرتفعی نسبت بجلگهٔ اطراف ساخته‌اند، و همین سبب گردیده است که در مدت هزار و پانصد سال از ویرانی مصون ماند. شهرت این از زمانی که نسخهٔ مورد بحث ما در آن یافت شد افزایش یافته است. کاشف نسخهٔ کوه سینا «کنستانتین تیشندورف» (۱)، دانشمند آلمانی است. محقق نامبرده چون از وجود یك نسخهٔ قدیمی در این دیر آگاه گشت، در سال ۱۸٤٤ برای تماشای آن بدان سو رهسپار گشت. در همان لحظهٔ اول ورود به دیر، زنبیل بزرگی نظر اورا جلب کرد که محتوی قطعات پوست بود. باو گفته شد که این پوست‌هارا برای سوزاندن گرد آورده‌اند و قبلا نیز دو زنبیل دیگر از آنهارا سوزانده‌اند. تیشندورف با کسب اجازه از متصدیان دیر همهٔ شب‌را در آنجا مانده، این اوراق‌را از نظر گذراند و دریافت که بگنجینهٔ گرانبها و کمنظیری دست یافته است. سپس اواین اوراق‌را، که جمعاً چهل وپنج ورق بود، برای مطالعهٔ بیشتر بخانهٔ خود برد. درسال‌های ۱۸۵۳و ۱۸۵۹، او مجدداً به اینجا بازگشت، تاشاید اوراق بیشتری از آن نسخه بدست آورد. در سفر دوم، شب قبل از مراجعتش به اروپا، یکی از راهبان بستهٔ بزرگی‌را نزد او آورد که در پارچه پیچیده بود، و تیشندورف متوجه شد آنچه‌را که در جستجویش

1- Constantine Tischendorf

بود یافته است. این بسته شامل قسمت اعظم عهد عتیق، عهد جدید، رسالهٔ معروف به برنابا و، همچنین، رسالهٔ موسوم به «شبان هرماس» بود. پس از مذاکرات ممتد، او توانست با پرداخت ٦٧٥٠ دولار آنرا خریده، به پتروگراد بفرستد. در پتروگراد از آن نسخه‌های متعددی تهیه شد و بعدها از صفحاتش عکس برداری گردید. پس از انقلاب روسیه، دولت شوروی، که محتاج ارز خارجی بود و از طرفی نیز بکتاب‌های دینی علاقه‌ئی نداشت، نسخهٔ کوه سینارا ببهای صد هزار لیره به انگلیسیان فروخت. گمان میرود این نسخه در آغاز شامل هفتصد و سی صفحه بوده که امروز ۳۹۰ صفحهٔ آن در دست است. مضامین این نسخه، بی آنکه در بین کلماتش فاصله باشد یا علامت گذاری در آن رعایت شده باشد، در چهار ستون نوشته شده. عقیدهٔ دانشمندان بر این است که تاریخ تحریر این نسخه بزمان نگارش نسخهٔ واتیکان میرسد، و شاید فقط چند سال دیرتر از آن بوده است. گمان میرود این یکی از همان پنجاه نسخه‌ئی است که قسطنطین فرمان داد برای کلیساها نوشته شود.

سومین نسخه از چهار نسخهٔ گفته شده، که قدمتش بآنها نمیرسد، نسخهٔ اسکندریه است. این نسخه در سال ۱٦۲٤ از طرف «سیریل لوکار» (۱)، پاتریارخ قسطنطنیه، به سفیر انگلیس اهدا شد. گفته میشود که نویسندهٔ آن «تسلا»(۲) نامی معاصر پولس بوده است. ولی این ادعا کاملا بی‌پایه است. احتمال میرود «سیریل»، که قبلا پاتریارخ اسکندریه بود، این نسخه‌را با خود از آنجا آورده باشد؛ زیرا عبارتی بااین مضمون بروی آن دیده میشود: «بعنوان هدیهٔ غیر قابل بیع بپاتریارخ شهر اسکندریه تقدیم میشود. آنکه آنرا جابجا کند ملعون و مطرود

1- Cyril Lucar
2- Thecla

گردد. بندهٔ حقیر، آتاناسیوس.» این آتاناسیوس احتمالا همان کسی است که باین نام قبلا پاتریارخ اسکندریه بوده و بسال ۱۳۰۸ میلادی در گذشته است. گمان میرود این نسخه دراصل شامل ۸۲۰ صفحه بوده است که از آن امروز ۷۱۳ صفحه در دست است. صفحات آن به دو ستون تقسیم شده و مختصر تزئیناتی نیز در بردارد. تاریخ تحریرش‌را قرن پنجم میلادی میدانند.

چهارمین نسخه از نسخه‌های چهارگانه گفته شده نسخهٔ معروف به «افرایم» است، که تاریخ تحریرش به قرن پنج میلادی میرسد و نسخهٔ ثانی کتابی است که قبلا وجود داشته. نسخهٔ اصلی، که شامل کتابهای عهد عتیق و عهد جدید بوده، در قرن دوازده ضایع شده و از طومار چرمی آن برای نوشتن درسهای یکی از دانشمندان دین مسیح که در قرن چهارمیزیسته استفاده شده است. این نسخه سالها در دست خانوادهٔ مدسی در فلورانس بوده و در قرن شانزده توسط کاترین مدسی، که زن هنری دوم پادشاه فرانسه شد، به پاریس آورده شد. چون معلوم شد آنچه قبلا بر روی آن نوشته شده بود از کتاب مقدس بوده، هیچ کس نتوانست آنرا بخواند، تا آنکه تیشندورف بسال ۱۸٤۲ مشغول مطالعهٔ آن شد و نتیجهٔ مطالعاتش‌را در سال ۱۸٤۳ منتشر ساخت. او دریافت که ۱٤٥ صفحه از مجموع ۲۰۹ صفحهٔ این نسخه حاوی مطالب کتاب عهد جدید بوده و در یك ستون، بی آنکه در بین کلمات فاصله باشد، نوشته شده بود.

بدینسان، ملاحظه میشود که نسخه‌های قدیم کتاب مقدس در سال ۱٦۱۱، که ترجمهٔ معروف «کینك جیمز» بزبان انگلیسی انتشار یافت، بر کسی معلوم نبوده است.

بهمین جهت است که دانشمندان بعدها تجدید نظر در ترجمهٔ کتاب مقدس‌را لازم شمردند. بهمین سبب، آخرین ترجمهٔ کتاب مقدس بزبان انگلیسی از ترجمهٔ ۱٦۱۱ به نسخه‌های قدیمی نزدیك‌تر است.

علاوه بر نسخه‌های گفته شده، که از حیث اهمیت و قدمت در مرتبهٔ اول قرار دادند، صدها نسخه و قطعهٔ دیگر از کتاب مقدس بدست آمده است، چنانکه اکنون بیش از صد و هفتاد نسخه یا قطعه از کتاب مقدس بروی پاپیروس، متجاوزازدویست نسخه بخط معروف به «یك دوازدهم»، و بیش از دو هزار و چهار نسخه متأخر یونانی که شامل حروف کوچك نیز بوده، در دست است. مستنسخین این کتاب‌ها هنگام استنساخ آنها ناچار مرتکب اشتباهاتی نیز گشته‌اند. این اشتباهات امروز مشخص گردیده و شمارهٔ آنها بهزاران رسیده است. ولی بیشتر این اشتباهات بسیار ناچیز و قابل اغماض است. رویهمرفته، اختلافاتی که بین مضامین نسخه‌های قدیمی موجود است بیش از یك هزارم مجموع مطالب کتاب مقدس نیست. یك نکتهٔ جالب توجه اینجا است که از نسخی که در قرن‌های اول و دوم بزبانهای یونانی ولاتین نوشته شد فقط یك نسخه بدست ما رسیده است، و از این جهت استناد ما به نسخه‌های قرون ۹ تا یازده میلادی است. پس ملاحظهٔ میشود نسخه‌های قدیمی کتاب مقدس که امروز در دست ما است بیشتر و کامل‌تر از نسخ قدیمی هر کتاب دیگر است.



کتیبهٔ اکسهیرینکوس

فصل دوازده

عصر پیشرفت باستانشناسی

در طی سه سال گذشته هزاران سند و کتیبه که در زیر شنزارهای مصر مدفون بود بدست باستانشناسان افتاد. قسمتی از این اسناد مربوط به کتاب مقدس و بقیه مدارکی است که تاریخ گذشتهٔ این منطقهٔ جهان را روشن میکند. ارزش واقعی این کتیبه‌ها، که برقطعات پاپیروس نوشته شده، تا چندی قبل برکسی معلوم نبود. بسال ۱۷۷۸، یك دلال اروپائی ورق پاپیروسی از یك دهقان مصری خرید که بنا بگفتهٔ آن دهقان قبلا او پنجاه عدد از آنهارا برای بوی خوش آنها سوزانده بود. در قرن نوزده کشاورزان مصری، با آگاهی به اینکه این کتیبه‌ها خریدارانی دارد، شروع کردند آنچه‌را از اوراق مکتوب پاپیروس بدستشان میرسید بشهرها آورند و برای فروش عرضه دارند. در اندك زمانی، معلوم شد دراین کشور گنجینهٔ عظیمی از کتیبه‌های پاپیروس موجود است که تاریخ مصریان قدیم و معتقدات آنهارا روشن میسازد. بسال ۱۸۷۷، تودهٔ عظیمی از کتیبه‌های پاپیروس یافت شد که در جائی نزدیك بشهر قدیمی «کروکودیلوپلیس»(۱) مدفون بود. این شهر در مجاورت واحهٔ متروکی دربیابان، درهشتاد میلی جنوب قاهره، واقع شده و محل پرستش «کروکودیل» بوده است. در جنوب واحهٔ مزبور شهری بنام «اکسیرهینکوس»(۲) قرار داشت که درقرون چهار و پنج میلادی یکی از مراکز مسیحیان و محل تمرکز کلیساها و صومعه‌های متعدد

1- Crocodilopolis
2- Oxyrhynchus

بوده است. پس از حفریات منظمی که در این محل صورت گرفت بقایای شهرهای قدیم که دارای گنجینه‌هائی از کتیبه‌های پاپیروس بوده‌اند اززیر خاك بیرون آمد. در یکی از گورهای قدیمی سرفلیندرز پتری(۱) مقداری اوراق پاپیروس مستعمل یافت که با آنها جدار داخلی تابوت جسد مومیائی شده‌ئی‌را پوشانده بودند. باستانشناس نامبرده سپس دریافت که این اوراق‌را میتوان از هم جدا کرد و مضامین آنهارا خواند.

خشم کارگری سبب شد که یکی از غنی‌ترین کتیبه‌های پاپیروس بدست این محقق باستانشناس بیفتد. این کارگر میدانست که کارگران برای یافتن قطعات پاپیروس تلاش میکنند. ولی درضمن حفر زمین بجای اینکه پاپیروسی بدست آید بیل او پیوسته به کروکودیلهای مومیائی شده برمیخورد. سرانجام او خشمگین شد و یکی از این کروکودیلهارا برزمین کوبید و شکست. ناگاه، متوجه شدند کروکودیل مزبوردرمیان لفافی از اوراق پاپیروس پیچیده است، که آنهارا میتوان بهم الصاق نموده، خواند. پس از آن کروکودیلهای بسیار دیگری نیز بدست آمدند که یا اوراق پاپیروسی در دهان داشتند یا در لفاف پاپیروس پیچیده شده بودند. با کشف این پاپیروسها مقدار معتنابهی کتیبهٔ پاپیروس بر کتیبه‌های سابق افزوده گشت.

در ویرانه‌های «اکسیرهینکوس» دو برك پاپیروس بدست آمد که حاوی عباراتی است که به مسیح نسبت داده شده، ولی بیشتر این سخنان با آنچه در کتاب عهد جدید میخوانیم تفاوت دارد. تشابه واختلاف مضامین این‌پاپیروسها با مطالب «عهد جدید» نکتهٔ شایان توجهی‌است. مضمون کتیبه‌های مزبور چنین است:

۱ـ «وآنگاه نیك خواهی دید، تا خس‌را از چشم برادرت بیرون کنی.» این عین همان گفتاری است که متی (در انجیل متی باب۷ آیهٔ ۵)

1– Sir Flinders Petrie

از مسیح نقل میکنند.

۲ـ «عیسی گفت: بی‌آنکه نسبت بجهان روزه گیرید، ملکوت خدارا تحصیل نمیتوانید کرد، و بی‌آنکه روز سبت‌را نگاهدارید، پدررا نمیتوانید دید.» با توجه بسایر تعلیمات عیسی که در انجیل مرقس (۲: ۲۷ و۲۸) آمده، قسمت دوم عبارات بالاموثق بنظر نمیرسد، گرچه ممکن است قسمت اول آن موثق باشد.

۳ـ « عیسی گفت : من در جهان ایستادم و جهانیان مرا در جسم دیدند، و همهٔ مردم‌را مست یافتم، و کسی‌را در میان آنان مشتاق و تشنه ندیدم. روح من برای فرزندان انسان افسرده است، زیرا آنها در دل خویش نابینا هستند و فقیراندو از فقر خودآگاه نیستند.» این چند عبارت انعکاسی از تعلیمات انجیل است و میتواند صحیح تلقی شود.

٤ـ « هر جاکه دو نفر حضور دارند خدا در آنجا است، وهرگاه کسی در جائی تنها باشد، من میگویم که درآنجا نیز هستم. سنك‌را در بردار ومرا درآنجا خواهی یافت، وهیزم‌را بشکن ومن درآنجا هستم.» این عبارت‌را میتوان با آیهٔ ۱۸ باب ۲۰ انجیل متی قیاس کرد. مطمئناً، این حقیقتی است که مسیحیان در همه جا بدان باید گواهی دهند.

٥ـ « عیسی گفت : پیغمبر در وطنش پذیرفته نیست، همانگونه که پزشك نمیتواند کسی‌را که وی‌را میشناسد شفا دهد.» بخش اول این‌عبارت شبیه آیهٔ ۲٤ باب ٤ انجیل لوقا است. و قسمت آخر آن ممکن است تعبیر نادرستی از آیهٔ ۲۳ باب چهار همان انجیل باشد.

٦ـ عیسی گفت : شهری که بر فراز کوهی بلند ساخته شده ومحکم بنا گردیده است، نه ویران میشود و نه پنهان.» این عبارت نیز آیهٔ ١٤ باب ٥ انجیل متی‌را بیاد میآورد.

۷ـ « تو با یك گوش میشنوی، ولی دیگری را فرو بسته‌ئی . »

این عبارت درانجیل نیست، ولی نموداری ازحال کسانی است که مایل اند مواعید خدارا بشنوند، ولی حاضر نیستند سخنی در بارهٔ وظایف خویش بشنوند.

کتیبهٔ پاپیروس دیگری که بسال ۱۹۰٤ در همان محل یافت شده با دیباچه‌ئی آغاز میگردد، باین مضمون: « اینها سخنانی است که عیسای خداوند زنده به‌توما و (شاگردانش) گفت، و بآنها گفت هرکسی باین سخنان گوش فرا دارد هرگز مرك‌را نچشد.» (کلمه‌ئی که در پرانتز آمده برای تکمیل جمله افزوده شده است).

بعد چند عبارت نسبتاً بلندی بمسیح نسبت داده شده که نخستین آن‌ها این است :

« عیسی گفت: نگذارید آن که میجوید از جستن دست کشد، تا وقتی که مطلوب خودرا بیابد. وقتی یافت، درشگفت خواهد شد، با شگفت به ملکوت خدا داخل خواهد گشت، و چون داخل شد، درآن خواهد آرمید...» این جملات نیز به برخی از گفته‌های مسیح بی شباهت نیست .

و عبارت دیگر این است:

« عیسی گفت: (بپرسید کیان‌اند آنان) که مارا به ملکوت سوق دادند، اگر ملکوت در آسمان است. مرغان هوا و همهٔ جانورانی که در زیر و روی زمین‌اند و ماهیان دریا (اینها هستندآنها که سوق دادند) ترا، و ملکوت آسمان در وجود تو است، و هر کسی خویشتن‌را بشناسد، آنرا دریابد. (از این روی) بکوش که خودرا بشناسی، ولی در خواهی یافت که فرزند پدری (و) خواهی دانست که در(شهر خدا) ساکنی و تو (خود آن شهر هستی). صرفنظر از آن قسمت جمله که میگوید ملکوت آسمان در وجود تو است، بقیهٔ آن در انجیل یافت نمیشود.

عبارت دیگر چنین است:

« عیسی گفت: انسان نباید هنگام تحقیق راجع به مقام و موقعیت خویش (در ملکوت آسمان) تردیدی بخود راه دهد. شما خواهید دانست بسیاری که اولاند آخر خواهند شد، وآخرین اولین خواهند گشت.»

یکی دیگر از عبارات این است:

« عیسی گفت هر چیزی که پیش روی تو است و از تو پنهان است آشکار خواهد گشت، زیرا چیز پنهانی نیست که آشکار نگردد و مدفونی نیست که بر نخیزد. قسمت اول این عبارت هماهنگ آیهٔ ۲٦ باب ده انجیل متی است، ولی قسمت دوم بسبب ناقص بودن عبارات نامفهوم است.

هیچگاه نخواهیم دانست آیا سخنانی که در این کتیبه‌ها به مسیح نسبت داده شده موثق است یا نه. قسمتی از آنها ممکن است از گفتارهای عیسی باشد. لوقا در انجیل خود مینویسد که قبل از وی بسیاری بنوشتن زندگی عیسی و شرح سخنان وی دست بردند. ویوحنا مینویسد، اگر همهٔ سخنان و اعمال عیسی نوشته شود جهان گنجایش آنرا نخواهد داشت. ما نیز معتقدیم که همهٔ آنچه عیسی گفت و بجا آورد نوشته نشده است. و آنچه کتاب عهد جدید در این باره میگوید تنها قسمتی از اعمال و گفته‌های اوست. لذا، جز آنکه بگوئیم این روایات ممکن است صحیح و موثق باشد، عقیدهٔ دیگری در بارهٔ آن نمیتوانیم داشته باشیم.

علاوه بر اینها، کتیبه‌های دیگری هم بدست آمده است که بروشن شدن اخلاق و روحیات مصریان باستان کمك میکنند.

یکی از اینها نامه‌ئی است که ظاهراً یك سال قبل از میلاد نوشته شده، و نویسنده که مرد کم‌سوادی بنظر میرسد زنی‌را که گویا همسر

او بوده بنام خواهر خود مخاطب میسازد. قسمتی از مضمون آن نامه چنین است :

« از هیلاریون به خواهر او الیس، گرمترین سلامها . ما هنوز در اسکندریه هستیم. از تو خواهش میکنم که از طفل خردسال توجه و مواظبت نمائی. فوراً، پس از آنکه مزد دریافت داشتیم، آنرا برای تو خواهم فرستاد. اگر کودکی که منتظر تولدش هستی پسراست، بگذار زنده بماند، واگردختراست، اورا بدور افکن. به افرادیسیاس گفته‌ئی که ترا فراموش نکنم. چگونه میتوانم فراموشت کنم؟ لذا، از توخواهش میکنم که نگران نباش.» نویسنده، ظاهراً، مرد صمیمی وخونگرمی است که در بارهٔ همسرش فکر میکند و میخواهدآسایش اورا تأمین کند. با اینحال، مصراً ازاو خواهش میکند که نوزادش‌را در صورتی که دختراست به دور اندازد. باید درنظرداشت که دورافکندن نوزادان دختردرآن روز عادت عمومی بود. با اینحال، درهمان وقت کودك دیگری چشم بجهان گشود، و شاید هنگام تحریر این نامه در مصر بسر میبرد که مقدر بود زندگی و تعلیمات او این رسم ستمگرانه‌را از جهان براندازد.

نامهٔ دیگری که مضمون آن لحن تأثر انگیز و اندوهزائی دارد بدست آمده که ترجمان احساسات پسر مصرفی است که سرگذشت اوبحال پهلوان داستان معروف وجاویدان عیسی بیشباهت نیست. مضمون نامه چنین است: « آنتونیست لونگوس به مادرش نیلوس درود فراوان میرساند. پیوسته برای تندرستی تو دعا میخوانم و هر روز به سراپیس (یکی از خدایان مصر) تضرع میکنم. میخواهم بدانی که درمن دیگر امیدی‌نمانده است که تو بپایتخت بیائی. از اینجهت، من تا کنون‌داخل‌شهر نگشته‌ام. ولی‌شرم وحیا نگذاشته است به‌کارانیس (دهکده‌ئی درمصر که ظاهراًموطن آنها بوده) بیایم؛زیراجامه‌های‌من مندرس‌شده. بتومینویسم که

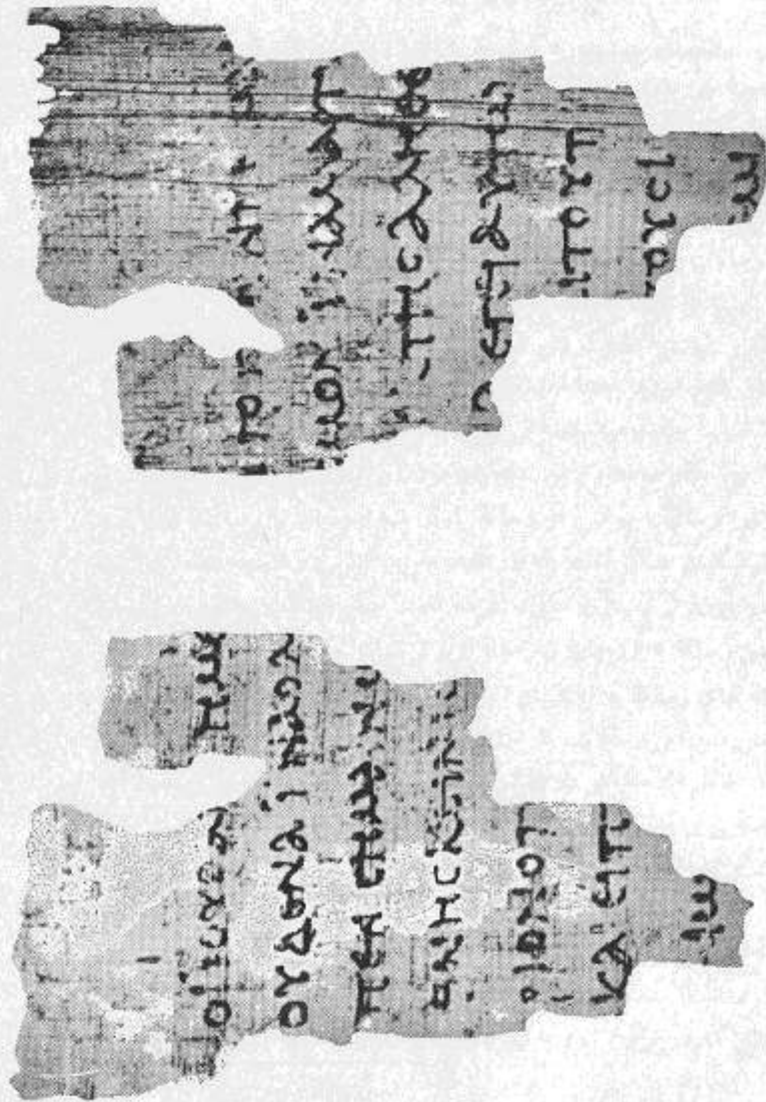
برهنه‌مانده‌ام. از تو تمنا میکنم ، مادر، که با من آشتی کنی. ولی میدانم که بسرخود چه آورده‌ام. از هر لحاظ متنبه گشته‌ام. میدانم که گناه ورزیده‌ام. از پستوموس که ترا ملاقات کرده... لاینقطع راجع بتو میپرسم. آیا میدانی که من ترجیح میدهم شل باشم از اینکه بدانم هنوز یك «اوبول» (واحد پول قدیم یونان) بتومدیونم؟! خودت بیا... من شنیده‌ام که... از تو خواهش میکنم ... من تقریباً... از تو تمنا دارم... جزاین نخواهم کرد.» اتفاقاً، برخی از عبارات این نامه‌ـمانند از تو میخواهم بدانی، و از تو تمنی دارم‌ـ عین همان عباراتی است که پولس نیز در نامه‌های خود بکار برده.

نامه‌های مطول متعدد دیگری نیز بدست آمده است. چیزی که در این نامه‌ها بیشتر جلب توجه میکند شباهت ترکیب آنها با ترکیب نامه‌های پولس است. این نامه‌ها معمولا بادیباچه‌ئی خطاب بطرف آغاز میگردد، وپس از آن متضمن شکرگذاری و دعا و مطلب اصلی نامه است، و به درود و تودیع پایان میپذیرد. لذا، پیدا است که پولس در تحریر نامه‌های خویش از سبك و شیوهٔ رایج زمان خود پیروی کرده است. ولی مضامین نامه‌های او چقدر با مطالب نامه‌های دیگران تفاوت داشت!

یکی از حقایق شایان توجهی که بر اثر کشف این نامه‌ها دستگیر باستانشناسان شده این است که همهٔ آنها به همان زبانی نوشته شده‌اند که کتاب عهد جدید بدان نوشته شده. آشنایان بزبان یونانی میدانند که زبان یونانی که کتاب عهد جدید بآن نوشته شد با یونانی کلاسیك تفاوت دارد. این تفاوت سبب شده بود که از دیر زمانی محققین یونانی عهد جدید را وسیلهٔ ابراز الهامات بشمارند و آنرا «زبان روح‌ـالقدس» بنامند. ولی پروفسور آدولف دیسمان (۱) دریافت که این

1- Adolf Deissman

نامه‌ها عموماً بزبان یونانی کتاب عهد جدید نوشته شده‌اند. و بعد این موضوع نیز روشن گشت که در زمان نگارش این نامه‌ها این نوع زبان یونانی زبان رایج مردمان یونانی زبان ساکن مشرق مدیترانه بوده است. و شاگردان عیسی نیز بهمین جهت پیام خویش‌را بزبان معمول خوانندگان خود نوشته‌اند. قبل از کشف این حقیقت، مفهوم پانصد کلمه از پنج هزار کلمه‌ئی که در نگارش کتاب عهد جدید بکار رفته برای آشنایان بزبان یونانی نامعلوم بود و معنی آنهارا میبایست از روی مفهوم کلی عبارت و جمله در یابند. ولی با کشف کتیبه‌های پاپیروس مزبور، این معما نیز بموازات مسائل دیگر حل گشت.



نسخهٔ ریلاند

فصل سیزده

نسخه‌های کهن کتاب مقدس

یکی از کوتاه‌ترین و در عین حال مهم‌ترین نسخه‌های قدیمی کتاب مقدس که کشف شده نسخهٔ موسوم به «ریلند» (۱) است. این نسخه از دو نظر شایان توجه است. یکی از این جهت که کهن‌ترین نسخهٔ کتاب عهد جدید است که تاکنون بدست آمده و بنظر کارشناسان درحدودسال ۱۲۵ میلادی نوشته شده است. دلیل دیگری که بر اهمیت آن افزوده این است که گر چه این کتاب در مصر یافت شده، بخشی از انجیل یوحنا است. در سالهای اخیر در بارهٔ انجیل یوحنا بحث و گفتگوی فراوان شده. طبق قدیم‌ترین احادیث کلیسا، یوحنا این انجیل‌را در سالهای کهولت نوشته است. ولی برخی ازمحققین زمان نگارش این کتاب‌را دیرتر از آن دانسته اند و حتی گروهی معتقد بوده‌اند که زودتر از قرن سوم میلادی نوشته نشده است.

از این روی، کشف نسخهٔ «ریلند» حدود تحریر انجیل یوحنارا روشن میکند و معلوم میدارد که این کتاب در سال ۱۲۵ میلادی و حتی از مدتها قبل از آن در مصر بکار میرفته است.

ولی مهمترین نسخه‌های قدیمی که تاکنون از کتاب عهدجدید بدست

1– Ryland

آمده نسخه‌های موسوم به «نسخهٔ بتی» (۱) است. بسال ۱۹۳۱ این نسخه‌ها در بازار مصر بمعرض فروش نهاده شده و قسمتهائی از آن توسط آقای چستربتی[1] اهل لندن، و قسمتهائی نیز از طرف دانشگاه میشیگان خریداری شد. این نسخه‌ها عبارت از یازده کتاب‌اند که شامل قسمتی از ۹ کتاب عهد عتیق و پانزده کتاب عهد جدید میباشند. قسمتی که رسالات پولس‌را در بردارد در حدود سال دویست میلادی نوشته شده. پس با توجه باینکه پولس رسالات خودرا در سالهای ۵۰ تا ٦۰ نوشته و با در نظر گرفتن اینکه نسخهٔ «واتیکانوس» سابق الذکر که بعد از نسخ مورد بحث قدیم‌ترین نسخهٔ موجود رسالات نامبرده است از سال تقریباً سیصد میلادی باقی مانده، فاصلهٔ زمانی تحریر این رسالات و تاریخ نگارش قدیم‌ترین نسخهٔ موجود آن بنصف میرسد. ترتیب گرد آوری رسالات پولس از رسالهٔ اول به رومیان تا رسالهٔ اول به تسالونیکیان همان است که در عهد جدید کنونی رعایت شده، و تنها در دو مورد ترتیب آن تفاوت کرده است: یکی اینکه رسالهٔ به‌عبرانیان در بین رسالهٔ به رومیان و رسالهٔ اول قرنتیان جا داده شده، و دیگر آنکه جای رسالهٔ به افسسیان با رسالهٔ به غلاطیان عوض شده است. با سنجش متن این رسالات با تازه‌ترین ترجمه‌های آنها معلوم میشود که تفاوت قابل ملاحظه‌ئی در بین نیست، و یك بار دیگر روشن میشود که مستنسخین و مترجمین کتاب عهد جدید نهایت کوشش و دقت‌را جهت حفظ صحت و اصالت آنها بکار برده‌اند.

نسخهٔ دیگری که نسبت به نسخه‌های مذکور دیرتر کشف شده نسخهٔ سریانی چهار انجیل است که در صومعهٔ «سان‌کاترین»، واقع در کوه سینا، بدست آمده. این نسخه در قرون پنج و هفت میلادی از انجیلی که در قرون دوم به زبان سریانی ترجمه شده استنساخ گردیده

1- Beatty papyri

است. بهمین جهت،یکی از قدیم‌ترین و اصیل‌ترین نسخه‌های چهار انجیل شمرده میشود. این نسخه حاوی ترجمهٔ چهار انجیل بوده است که بعداً شرح زندگانی زنان مؤمن و مقدس‌را بر روی‌آن نوشته‌اند. چون اوراق این نسخه وقتی بدست آمد بر اثر مرور زمان بهم پیوسته بود، با بخار آنهارا ازهم جدا ساختند و بعد بکمك مواد شیمیائی متن قدیم‌را ظاهر کردند.متن کامل چهار انجیل، باستثنای هشت صفحه که‌مفقود شده، دراین نسخه مندرج است.

در میان نسخه‌های قدیم انجیل کتاب دیگری است که «دیاتسرون» نامیده میشود. نویسندهٔ آن شخصی بنام «تاتیان»، عضو کلیسای سریانی زبان در شمال بین‌النهرین بوده است. وی مضامین چهار انجیل‌را در هم آمیخته و از آن کتابی ساخته است که گر چه ترجمهٔ طابق‌النعل باالنعل انجیل نیست، ولی همهٔ مطالب آنرا در بر دارد. ازاین کتاب در کلیسای اولیهٔ استقبال‌شایانی‌شد وسر انجام ازترس اینکه‌مبادا جایگزین کتاب عهد جدید شود استعمال آنرا در کلیساممنوع ساختند. گرچه در اسناد قدیم باین کتاب اشارات فراوان شده، ولی بسیاری از محققین عقیده داشته‌اند که کتاب نامبرده در تاریخی که بآن نسبت داده شده نمیتوانسته است موجود باشد، زیرا تاتیان بسال صد و هفتادمیلادی درگذشته، حال آنکه‌بگمان آنها انجیل یوحنا دراین هنگام هنوزنوشته‌نشده بود. نکتهٔ شایان توجه اینست که درسالهای‌اخیر نسخه‌های قدیمی که‌حاوی قسمت‌هائی از این‌کتاب است کشف شده. یکی از آن‌ها صفحه‌ئی از متن یونانی کتاب است که در شهر قدیم «دورا»، واقع در درهٔ فرات بدست آمده، و ظاهراً در فاصلهٔ سالهای ۲۵٤ و ۲۵۷ که مقارن انهدام شهر نامبرده است در آنجا مدفون شده. متن عربی این کتاب در کتابخانهٔ واتیکان موجود بوده که در قرن سیزده بزبان فارسی

ترجمه شده است. چون ترجمهٔ فارسی آن نمونه‌ئی از سبك نگارش زبان فارسی در قرن سیزده است و گروهی از علاقمندان به زبان و ادبیات فارسی بخواندن آن ابراز تمایل کرده‌اند، اخیراً مقدمات چاپ مجدد آن بدست کمیتهٔ ادبیات شورای کلیسائی ایران فراهم شده است. کشف نسخ مزبور هرگونه شك و شبهه‌ئی‌را در بارهٔ اصالت و قدمت کتاب دیاتسرون و مطالب منتسب به یوحنا که در فصل چهار کتاب آمده از میان برده است.

ولی در میان نسخه‌های قدیمی کتاب مقدس از همه مهم‌تر طومارهائی است که چندی قبل در دامن تپه‌ئی در باختر دریای میت در هشت میلی شهر اریحا بدست‌آمد. داستان کشف این طومارها چنین است: چند نفر چوپانی که از پی بز گمشده‌ئی در صحرا میگشتند به غاری رسیدند. از روزن باریکی که در مدخل غار بود سنگی‌را بداخل پرتاب کردند و صدای شکستن سفالی بگوششان رسید. چوپانان، که صدای برخورد سنك بخمره‌های سفالین حس کنجکاوی آنانرا برانگیخته بود، مدخل غاررا گشودند و در داخل آن به کتیبه‌هائی برخوردند که بر طومارهای چرمی نوشته شده است. این طومارهارا چوپانان برای فروش بشهر اورشلیم بردند و مطران مار آتاناسیوس، رئیس صومعهٔ مرقس مقدس، که ازدیرهای کلیسای یعقوبی‌سریانی است، آنهارا، چنانکه شایع‌است، ببهای صد و چهل لیره از چوپانان خرید. پنج رشته از این طومارها که بدست مطران نامبرده افتاده بزبانی نوشته بود که وی‌باآن آشنائی نداشت، و از همین روی ارزش واقعی آنها تا چندی بر خود او نیز پوشیده ماند.

چندی‌بعد، سه‌رشتهٔ دیگر از آنهاراآقای سوکینیك(۱)، که‌رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه اورشلیم بود، خریداری کرد. او از همان

1– Sukinik

ابتدا ارزش آنهارا دریافت و در یادداشتهای خود نوشت: « امروز قطعهٔ طوماری بمن نشان داده شد. جرئت نمیکنم نظر خودرا در بـارهٔ آن بنویسم.» چندی بعد جنك اعراب و یهود در گرفت و سبب گشت کـه مطران آتاناسیوس و سوکینیك هریك تحقیقات و مطالعات خودرا در بارهٔ این طومارها بطور مجزا و بدون اطلاع ازکار یکدیگر ادامه دهند. در ماه فوریهٔ ۱۹٤۸، مارآتاناسیوس، چون از چند نفر شنیده بود که این طومارها فاقد ارزش است، با مدرسهٔ باستانشناسی آمریکائی تماس گرفت. در اینجا آقای ترور (۱)، باستـانشناس آمریکائی، طومارهارا باکتیبهٔ قدیمی دیگری مقایسه کرد و دریافت که این طومارها نسخه‌ئی از کتاب اشعیاء و بسیار قدیمی هستند. وی باکسب اجازه از صاحب طومارها از آنها عکس گرفت و عکس‌هارا به دکتر آلبرایت (۲)، استاد مدرسهٔ جان هـاپکینز، که میتوان گفت سرآمد باستانشناسان کتاب مقدس است، فرستاد. دکتر آلبرایت در پاسخ خود یابندگان ایـن طومارها تهنیت گفت و آنهارا مهم‌ترین کتیبهٔ باستانی شمرد که دراین عصر بدست‌آمده. بعقیدهٔاین دانشمند، طومارهای‌مزبور در حدود صـد سال قبـل از میـلاد نوشته شده‌اند. چندی بعدخبر کشف‌این طومارها بسراسر جهان فرستاده شد، و آقای سوکینیك نیز دربارهٔ نسخه‌های دیگری که خودبدست‌آورده بود و کمی دیرتر از طومارهای کتاب اشعیاء نوشته شده‌اند اعلامیه‌ئی انتشار داد.

طومار کتاب اشعیاء فاقد عنوان است و از هفده قطعهٔ پوست که بهم دوخته شده‌اند ساخته شده. پهنای این قطعات از پانزده تا بیست و پنج اینچ است و طول آنها رویهم به بیست و چهار پا میرسد. قدر مسلم

1– Trever
2– Albright

این است که طومارها قبل ازآنکه برای حفاظت در خمرهٔ استوائی شکل نهاده شوند مدت‌هامورد استعمال بوده اند، زیرا آثار سائیدگی درپشت آنها پیداست وحتی گوشه‌ئی از آن پاره شده و سپس آنرامرمت کرده‌اند. با مطالعهٔ دقیق مضامین طومارکتاب اشعیاء و با ملاحظهٔ اسناد و قرائن مربوط بآن تاریخ نگارش آنرا در حدودصد سال قبل از میلاد تعیین کرده اند. دراین صورت طومار مزبور قریب هزار سال قدیم‌تر ازقدیمی‌ترین نسخه‌هائی است که تا کنون از نسخ عبری کتاب مقدس به دست آمده. البته از قرون سوم و چهارم میلادی نسخه‌هائی از این کتاب باقی مانده است، ولی اینها عموماًبزبان یونانی هستند نه‌عبری. گرچه از نظر طرز املاء و قواعد زبان‌در بین این طورمارها و نسخه‌های تازه‌تر تفاوت‌هائی ملاحظه میشود، ولی از جهت مضمون با نسخه‌ئی که از قرن دهم بدست ما رسیده تفاوتی ندارد.

یك قسمت دیگر از این طومارها حاوی تفسیر کتاب حبقوق است. این نیز از قرن آخر قبل از میلاد مانده و احتمالا در اواخر آن قـرن نوشته شده است. این طومار بپهنای هفت اینچ و بطول شش پا است. تفسیری که برآن نوشته شده متضمن اشاراتی است بحوادثی که ظاهراً درآن عصر روی میداده است، ولی چون این اشارات مبهم است محققین نتوانسته اند آنهارا با حوادث زمان تطبیق دهند. طومار دیگری کشف شده که حاوی مقرراتی برای یك فرقهٔ مذهبی است. با احتمال قریب به یقین میتوان گفت این فرقه همان دستهٔ معروف به « اسین » است که یوسفوس در نوشته‌های خود بارها بآن اشاره کرده است و در دیری نزدیك آن حدود میزیسته‌اند. اخیراً محققین توانستند بـا تحمل زحمـات

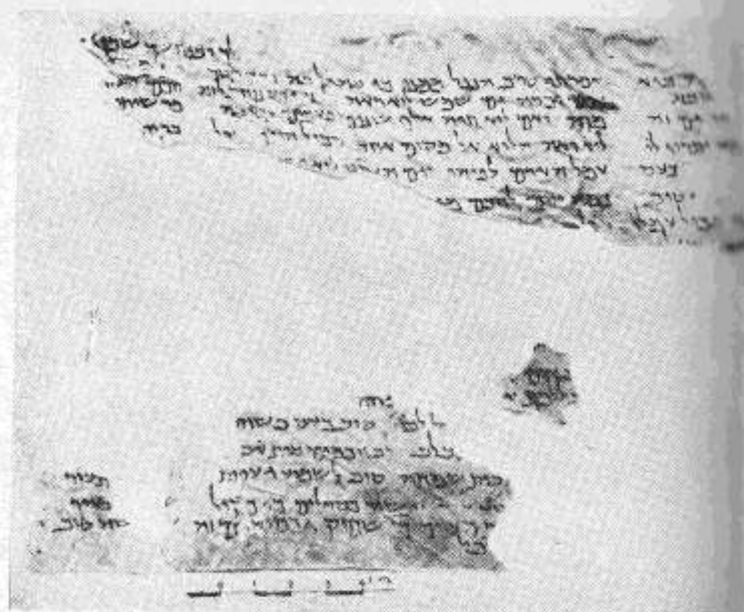
فراوان این طومارها را گشوده، بخوانند، و معلوم شد شامل چهار فصل از کتاب پیدایش با تفسیر همان فصل‌ها است. این طومار بزبان آرامی است.

خبر کشف این طومارها در محافل علمی و دینی جهان با علاقه و هیجان فراوان تلقی شد. نسخه‌ئی که بدست سوکینیك افتاده بود مربوط به کتاب اشعیاء است، ولی زمان تحریر آن بالنسبه دیرتر است و محتملا دویست سال تازه‌تر ازطوماری است که ازطرف‌مطران آتاناسیوس‌خریداری شده. یکی دیگر از نسخه‌های سوکینیك ازجنك در بین فرزندان ظلمت و روشنائی سخن میگوید. یکی دیگر متضمن «سرودهای حمد و ثنا» نظیر کتاب مزامیراست، ولی‌از نظر معنی بپای آن نمیرسد. چون گروهی ازدانشمندان‌در بارهٔ قدمتی که باین‌طومارها نسبت‌داده‌میشد تردیدداشتند جهت تعیین تاریخ قطعی آنها آزمایشهای متعددی بعمل آمد. دسته‌هائی از باستانشناسان از غاری که این طومارها درآن کشف شده و همچنین از غارهای مجاور آن بازدید کردند و در نتیجهٔ این بررسی‌ها هزاران قطعه از نسخ بخش‌های دیگر کتاب مقدس و آثاری از کتاب‌های دیگری که تا آن تاریخ کسی ازآنها اطلاع نداشت بدست‌آمد. مسکوکات و قطعات‌ظروف سفالین که در غارها دیده شد همگی حکایت میکرد که این غارها در قرن اول میلادی مسکون بوده‌اند. علاوه براین، لفافی که این طومارها در آن پیچیده شده بود بطریق موسوم به‌کاربن ۱٤ مورد آزمایش‌قرار گرفت و تاریخی که بدست آمد سال ٦٧ میلادی با احتمال دویست سال اختلاف بود.

ولی از همهٔ این تحقیقات اطمینان‌بخش‌تر حفرباتی است که در ویرانه‌های « ویرانهٔ قمران »، که درحوالی غار مزبور قرار دارد، بعمل آمد، ومعلوم شد این ویرانه بقایای دیری است که در سه دورهٔ مختلف مسکون و مورد استفاده بوده است. دورهٔ اول، بگواهی مسکوکاتی که در محل حفاری باقی مانده، مصادف با زمان پادشاهی «ژان‌هیرکانوس»، یا «اسکندر جانیوس»، یا سال ۱۳۰ قبل از میلاد بوده است. این دوره از مسکونیت غار تا سال ۳۱ ق. م.، که درآن ظاهراً زمین‌لرزهٔ شدیدی قسمتی از بناراویران ساخته، ادامه یافته است. چنین مینماید که‌درسالهای ۳۰ تا ۲٤ ق. م.، که مصادف با فرمانروائی هیرودیس بزرك بوده، این دیر متروك شده و باز از سال ٤ ق.م. در زمان پادشاهی فرزند او آرشالوس مسکون گشته است، و این دوره تا سال ٦٨ میلادی بطول انجامیده. ظاهراً، در سالهای ٦٨ـ ۷۰ میلادی، دربحبوبهٔ جنك‌های روم و یهود، دیر مجدداً ویران‌گشته است. گویا در همین زمان بود که دیر نشینان، برای اینکه طومارهایشان از گزند حوادث مصون ماند، آنهارا در غارهای مجاور پنهان کردند. ازآن پس، بگواهی مسکوکات دیگری که اززیر ویرانه‌ها بدست‌آمده، سربازان روم تا پایان قرن اول درآن اقامت گزیده‌اند. ادوات تحریر که در اینجا بدست آمده و اطاقهای مخصوص کاتبان که درآن ساخته شده شکی باقی نمیگذارد که طومارهای مورد بحث بدست ساکنان همین دیر نوشته شده‌اند و زمان تحریر آنها بیشك مصادف با دوره‌هائی است که دیر مسکون بوده.

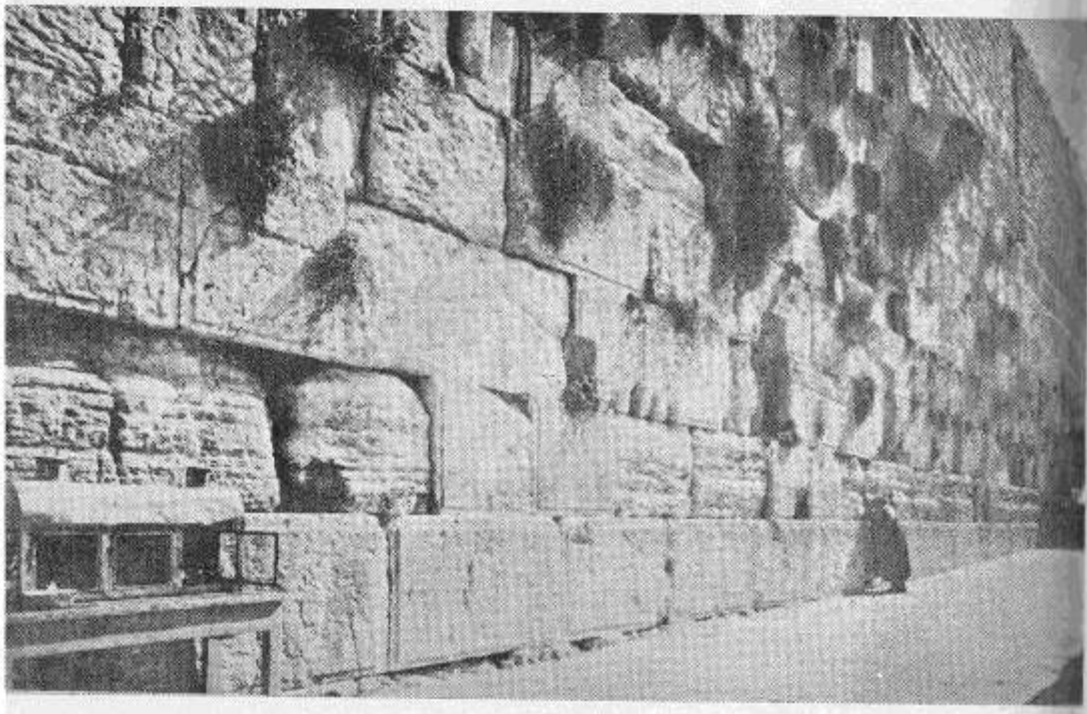
از آن زمان تا کنون غارهای مجاور بدقت مورد بررسی وکاوش قرارگرفته و در۳۹ غارآثاری از سکونت انسان و همچنین‌ظروف‌سفالین یافت شده است. برخی ازاین غارها دارای هزاران قطعه از نسخ خطی بوده‌اند. و در یکی دوقطعهٔ طومار مس بدست‌آمده که چون‌زنك‌آنرا

پوشانیده بود آنرا بقطعات کوچك بریده، مضامینش‌را خواندند. مجموع قطعات نسخه‌های خطی که دراین غارها بدست‌آمده از پانصدمتجاوزاست، واینها شامل قسمت‌هائی از کلیهٔ کتاب‌های عهد عتیق‌اند. خواندن مضامین همهٔ این کتیبه‌ها مستلزم اقلا پنجاه سال وقت است. با کشف این کتیبه‌ها و نسخه‌های بینظیر و منحصر بفرد، پرتوی بر دین و زبان و مراسم آن روزگار تابیده است، و سالها طول خواهد کشید تا ارزش واقعی آنها آشکار شود.



نسخهٔ کومران

عکس زیر: دیوار اورشلیم



بشمار میرفت. این‌شهر، که بنوبت استیلای سلاطین آشور، یونان و روم‌را تحمل کرده بود، در زمان مسیح بخشی از قلمرو حکومت آرتاس چهارم، که ازسال ۹ ق. م. تاسنهٔ ۴۰ میلادی‌از شهر پترا حکومت کرده بشمار میرفت. هیرودیس آنتیپاس با دختر او ازدواج کرده، بعد برای اینکه زن برادرش‌را بنکاح خود درآورد وی‌را طلاق داده و این کار جنگ انتقامجویانه‌ئی‌را دامن زد که در نتیجهٔ آن قسمتی از قلمرو حکومت هیرودیس از سلطهٔ وی خارج گشت.

پولس تنها کسی است که در نوشته‌های خود اشاره کرده است آرتاس در آن زمان فرمانروای دمشق بود، ولی مسکوکات آن زمان نیز برصحت گفتهٔ او گواهی میدهد. مسکوکات دمشق شامل تصویر تیبریوس امپراتور روم است که تا سال ۳۴ ق. م. سلطنت کرد. ازآن پس اثری از امپراتوران روم ـ چون کالگولا، که از سال ۳۷ تا ۴۱ سلطنت کرده، و کلادیوس، که حکومتش از ۴۱ تا ۵۴ بطول انجامید ـ دراین سکه‌ها مشاهده نمیشود. از زمان سلطنت نرون، که ازسال ۶۲ میلادی آغازمیشود، تصاویر سایر امپراتوران روم بار دیگر بر سکه‌های دمشق ظاهر میشود، و همین گواه بر این است که در فاصلهٔ سالهای ۳۴ و ۶۲ شاه دیگری بر دمشق حکومت میکرده است.

در مشرق دمشق دروازه‌ئی است که قسمتی از آن یادرگار روزگار رومیان است، وخیابان مستقیمی که ازآن امتداد دارد هنوز «درب‌المستقیم» نامیده میشود، ودر کتاب اعمال رسولان بدان اشاره رفته است. در زمان پولس این خیابان با یك میل طول وصد پا پهنا که در دو سو با ایوانهای مسقف احاطه شده بود ازمشهورترین معابرجهان بشمارمیرفت. بزرگترین مسجد شهر امروز مسجدی است که چنانکه ازظاهرآن پیدا است درآغاز

کلیسای مسیحی بوده و بعدها در ترکیب آن تغییراتی داده‌اند. شهرت این مسجد بیشتر ازاین جهت است که گفته میشود سر یحیای تعمید دهنده در حرم مزینی که در وسط آن است نهاده شده. با توجه باینکه کالوین مینویسد تعداد کلیساهائی که در زمان وی مدعی بودند سر یحیای تعمید دهنده‌را در اختیار دارند از بیست کمتر نبوده، خوانندگان مارا معذور خواهند داشت هرگاه ادعای کلیسای دمشق‌را نیز با تردید تلقی کنیم. آنچه اعتقاد مارا باینکه این مسجد قبلا کلیسای مسیحی بوده تقویت میکند سرستون سنگی است که بر روی مدخل آجری جنوبی بنا قرار دارد. بر روی این ستون، که از پشت بام بازار مجاور پیدا است، کتیبه‌ئی است که «هنری وان‌دایك» آنرا «شهامت‌آمیزترین کتیبهٔ جهان» نامیده. مضمون کتیبه چنین است: «فرمانروائی تو، ای مسیح، ازآن همه اعصار است، و حکومت تو تا همهٔ نسلها پایدار خواهد ماند.»

در کتاب اعمال رسولان (۲۶:۱۱) با داستان انتشارمسیحیت بشهر انطاکیه آشنامیشویم، وملاحظه میکنیم در همین جا بود که پیروان مسیح برای نخستین بار مسیحی خوانده شدند. در واقع، پس از سقوطروم، انطاکیه مهم‌ترین مرکز نفوذ و قدرت مسیحیت در خاور نزدیك شد. از اینجا هدایائی توسط پولس و برنابا به قحطی زدگان اورشلیم فرستاده شد، و از اینجا بود که همان دو رسول نخستین سفر بشارتی خودرا آغاز کردند و گاهی از سفرهای خود بهمین جا باز میگشتند. وسعت و موقعیت سوق‌الجیشی انطاکیه آنرا کانون مناسبی برای مسیحیت ساخته بود. انطاکیه درکنار رود اورنتوس بفاصلهٔ بیست میل از دریا واقع شده، و در اینجا رود نامبرده یگانه معبری‌را که‌در بین کوههای لبنان و «تائوروس» واقع است بوجودآورده‌است. شهر انطاکیه بامر شاه یونان، سلوکوس اول نیکاتور، ساخته شد. این شاه شهرهای بسیار

آن ارکی بنا شده که در تمام سال توسط سربازان رومی نگهبانی میشده است. در سوی دیگر پرستشگاه ژوپیتر سر بآسمان کشیده و در زیر آن مقر نایب‌السلطنه واقع است که مملو از اطاق‌های متعدد است، و با اینحال چنان ساخته شده که از دستبرد اوباش مصون باشد. بر روی پلی که قدری دور ترقرار دارد علامت محدودیت کشتی رانی دیده‌میشود. از بالای پل جزیره‌ئی شروع میشود که «کالینیکوس» برآن شهر تازهٔ خودرا با پنج پل بزرگی که بر روی دره ساخته شده بنا کرد. این پلها چنان محکم و استوار است که طول زمان و سیل و زمین لرزه نتوانسته است برآنها گزندی وارد سازد.» انطاکیه درآن روزگار سومین شهر مهم امپراتوری روم بود و تنها خود روم و اسکندریه با آن میتوانستند رقابت کنند. این شهر که در زیبائی شهرهٔ عالم بود مساحتی بیش از یك برابر ونیم شهر روم‌را در بر داشت؛ ولی از نظر اخلاق مردمش نیکنام نبود. انطاکیه مرکزمهم بازرگانی و داد وستد وهمچنین مرکز ادیان خاور زمین بشمار میرفت؛ « جوونال » میگوید موهوم پرستی و فساد اخلاق شرق از « اورنتوس » به « تیبر » سرایت کرد. گمان میرود در سراسر تاریخ بشری هیچ مردمی به اندازهٔ ساکنان این شهر رومی ـ یونانی بفساد و موهوم پرستی آلوده نشده باشند.

بسال ۱۹۳۲، دراین شهرحفر بانی بدست یك هیئت مختلط آمریکائی و بریتانیائی و فرانسوی آغاز گشت. ازآنجا که شهر کنونی انطاکیه کوچك‌تر از شهر قدیمی است، نقاط بسیاری درآن وجود داشت که نظر باستانشناسان‌را بخود جلب کرد. محل دیوارهای قدیمی شهر شناخته شد، آکروپولیس کشف گردید، و بقایای تماشاخانهٔ بزرگی که در قرن اول میلادی توسط رومیان بنا شده و در زمان خود با گنجایش دویست

هزار نفر عظیم‌ترین تماشاخانهٔ جهان بشمار میرفت از زیر خاك بیرون آورده شد. گرمابه‌ها، ویلاها، و بعد از آن بناهای متعدد دیگری کشف شدند که یکی از آنها کلیساهای مسیحی است که بسال ۳۸٤ ساخته شده. علاوه بر این، قطعات فراوان مجسمه و مقداری موزائیك کف اطاق، که متعلق بقرون اول تا ششم میلادی است، بدست باستانشناسان افتاد. این موزائیك‌ها دارای تصاویری از تاریخ و اساطیر یونان ـ روم و مناظر طبیعت و صحنه‌های شکاراند و از نظر هنری ارزش فراوان دارند.

ولی گرانبهاترین یادگار تاریخی که در انطاکیه کشف شده توسط کارگران عرب از زیر خاك بیرون آورده شده است نه باستانشناسان. گروهی از کارگران عرب که در سال ۱۹۱۰ زمین‌را میکندند به پیالهٔ مخصوص عشای ربانی برخوردند که بنام «پیالهٔ انطاکیه» معروف شد. این کارگران ازافشای نام محلی که در آن باین پیالهٔ برخورده‌اند امتناع ورزیدند، ولی گفتند در زیر بنای یك کلیسای قدیمی آنرا یافته‌اند. علاوه بر این پیاله، یك صلیب، چند جلد سیمین کتاب، و یك پیالهٔ دیگر نیز در اینجا بدست آنها افتاده بود. این پیاله در حقیقت،ظرفی است که ساغر کوچکتری در آن جا میگرفته و روی‌آن تصاویری حك شده است که گمان میرود تصویر مسیح و رسولان او ست.

دو تصویر ازمسیح در طرفین‌آن دیده میشود. یکی از آنها مسیح‌را در دوران جوانی و دیگری اورا بصورت مردی بالغ نمایش میدهد. تصویر ده نفر دیگر نیز جلب توجه میکند که با دستهای افراشته بر دو مسیح درود میفرستند. دردست راست مسیح بشقابی است که پنج قرص‌نان و دو ماهی در آن دیده میشود؛ و در کنار آنها کبوتری جلب توجه میکند. در زیر پاهای مسیح تصویر عقاب رومی قرار دارد. طرح بوتهٔ تاك با

تصاویر دیگر در هم‌آمیخته است. ایسین ، باستانشناس، پس از ده سال دقت وبررسی این پیاله، کتاب مصورجالب توجهی انتشار داد که مضامین آن ما حصل مطالعات اوست. باستانشناس نامبرده تصاویر دور مسیح جوان‌را متی، مرقس، لوقا، یوحنا، یعقوب پسر زبدی، وآنانی‌را که بدور مسیح بالغ گردآمده‌اند پطرس، پولس، یعقوب، یهودا و اندریاس تلقی میکند. این تصاویر هر یك دو اینچ طول دارد و با هم متفات‌اند. ایسین با توجه بشکل وترکیب این پیاله آنرا متعلق به سال هفتاد میلادی میداند. پیاله‌های دیگری که چون این دارای قاعدهٔ کوچك باشند پس از دوران تیبریوس که فرمانروائیش در سال۳٤ بپایان رسید، تا کنون بدست نیامده است. لذا،او تصاویر روی این پیاله‌را مستند میشمارد. مسیح در این تصویر فاقد ریش است و وقار و ملاحت از چهره‌اش هویدا است. از نظر هنر،این پیاله بسبك یونانی ساخته شده، وظاهراً بآخرین مراحل هنر یونان تعلق دارد پیالهٔ منقور برونی ظرفی است که ساغر سادهٔ کوچك‌تری‌را در خود جای میداده است. قطعاتی از این پیالهٔ کوچك‌تر- را بمرور زمان ازآن جدا کرده، با خود برده‌اند. دکتر ایسین این فرضیه‌را که پیالهٔ درونی ممکن است همان پیاله‌ئی باشد که مسیح و شاگردانش در شب بازپسین از آن شراب نوشیدند، محتمل تلقی میکند. این فرضیه، گرچه قابل اثبات نیست، ولی جالب توجه و دلکش است.

پس از کشف این پیاله، در بارهٔ آن و بخصوص قدمتش اختلاف نظر شدیدی در میان باستانشناسان پدید آمد. دکتر بارتون معتقد است عقاید منعکس در تصاویر و تزئینات این پیاله بیشتر مربوط به اوائل قرن دوم میلادی،یعنی حدود سالهای ۱۲۰ـ ۱٤۰،میباشد. دکتر کوك، استاد کامبریج، برعکس،عقیده دارد که این تصاویر یا باید متعلق بعصر فلاوین (۷۰ ـ۹٦) باشد یا بزمان تراژان (۹۸-۱۱٦). فوکس جانسن

آنراکار قرن اول میلادی میدانند. برخی دیگر معتقداند متعلق بقرن پنجم است و سبك هنری آن بزمانی دیرتر از قرن اول میلادی تعلق دارد. با اینحال، پروفسور بیکن گفته است آثار هنری مشابه این از معابدی که در قرن دوم میلادی دربعلبك بنا شده‌اند بدست آمده است، و «دورتی» ثابت کرده است هنرمندان خاور زمین از مدت‌ها قبل این سبك‌را پیروی میکرده‌اند. توماس کوستین، داستانسرا، در اثر کثیرالانتشار خود موسوم به «پیاله»، شرح خیالی دلکشی از نحوهٔ تهیهٔ این اثر گرانبها بیان داشته است. اکنون پیالهٔ مورد بحث دریکی از موزه‌های شهر نیویورك بنام «دیرها» نگاهداری میشود، و در میان آثار گرانبهای دیگری که از صنعت اولیهٔ مسیحی در این موزه گردآمده، محتملا، از همه زیباتر و شگفت انگیزتر است.

دو کلیسای ویران نادر در مجاورت انطاکیه کشف شده است. یکی از اینها در «سلوکیه پیریه»، که بندر قدیم انطاکیه است و پولس و برنابا، بروایت کتاب اعمال رسولان (۱۳: ٤)، سفر بشارتی خودرا از آنجا آغاز کردند، واقع شده. این کلیسا، ظاهراً، در سال ٤۸۰ میلادی بنا شده، و کلیسای بزرگی بوده است. کف متحرك آن با مجموعهٔ موزائیك نادر و خارق‌العاده‌ئی که صحنه‌هائی زنده از فردوس طبیعت‌را با جانوران، پرندگان، درختان و گلها نمایش میدهد پوشیده شده است. در میان جانوران زرافه و اسب کوهی دیده میشوند که از دیدن مرغ عظیم‌الجثه‌ئی از طایفهٔ درنا، یك فیل خروشان، شیران غران، اسبان لجام گسیخته، یك دسته‌آهو، گوسفندان، بزها، یك کفتار و جانوران دیگر رم‌کرده‌اند. پرندگانی که در روی پیاله منعکس شده‌اند عبارت‌اند از یك عقاب، درحالی که بالهای خودرا بهم میزند، یك‌مرغابی، که سرش‌را چنك میزند، چند طاوس و درنا و مرغابی و قاز. تصاویر مربـوط بـه

داستانهای کتاب عهد عتیق عبارت‌اند: از دانیال، موسی، بوتهٔ فروزان و یوسف و شائول. از داستانهای کتاب عهد جدید تصویر مجوسیان، مرد توانگر و ایلعازر، و اطعام پنج هزار نفر توسط عیسی بر روی پیالـه منعکس است.

در هشتاد میلی شمال شرق انطاکیه ویرانه‌های کلیسای «سیمون مقدس» واقع است. سیمون مقدس درحدود ۳۹۰ در شمال سوریه متولد شد و سی سال آخر عمر خودرا بر روی ستونهائی بسر برد که ارتفاع آنها پیوسته افزایش مییافت. ستون اول شش پا و ستون آخر قریب شصت پا ارتفاع داشت. بیشتر روزهارا او در دعا و مناجات بسر میبرد و در ضمن آن از کمر تا بزمین خم شده، دوباره راست میگردید. یك تماشاچی روزی بشمردن حرکات او پرداخت، و پس از آنکه هـزار و دویست و چهل و چهار بار آنرا شمرد خسته شد و از شمـردن باز ایستاد، در حالی که سیمون مقدس خسته نشده بود و هنوز باین حرکت شگفت انگیز ادامه میداد. مشهور است که او یك سال تما را روی یك پا ایستاد. از همه جا زائران برای تماشای او هجوم میآوردند، و گفته‌اند که هزاران تن با دیدن او به مسیحیت گرویده‌اند. میگویند ستارهٔ فروزانی بر فراز ستون او نور افشانی میکرد، و جماعتی از پیشوایان دین جسد اورا تاگور مشایعت کرده‌اند. او نمونه‌ئی فنا ناپذیر از قدیسین مرتاض‌مسیحی شناخته شده است. اندکی پس از مرگ‌وی، کلیسای بزرگی‌در محل ستون او ساخته شد که ویرانه‌های تأثر انگیز آن هنوز بر جااست. این کلیسا از چهار اطاق بزرك تشکیل شده بود که بشکل صلیب در کنار هم قرار داشتند. روی این اطاق‌هارا با سقف پوشانده بودند و ستون سیمون مقدس، که هنوز قسمتی ازآن پا بر جا است، دروسط آنها قرار داشت. اواگریوس، که بسال ٥٦۰ این کلیسارا دیده، آنرا چنین

توصیف میکند: « ستونهای صیقلی زیبا سقف نسبتاً بلندی‌را بر روی خود نگاهداشته‌اند. در وسط کلیسا صحنی است که در مرکز آن ستونی بارتفاع چهل ذراع قرار دارد. بر روی این ستون فرشتهٔ مجسم زندگی آسمانی خودرا بر روی زمین بسر برده.» صومعه‌های متعددی در دور این کلیسا بنا شده‌بود، و از روی ویرانه‌های شهر میتوان دریافت برای پذیرائی از زائرانی که برای زیارت این کلیسا میآمدند چه تدارکات مفصلی لازم بود در این شهر بعمل آمده باشد.

فصل پانزده

راههائی که پولس پیمود

در کتاب اعمال رسولان (۱۳:٤ و ٥) با نخستین سفر بشارتی پولس و برنابا به قبرس، که موطن برنابا بود، آشنا میشویم. قبرس جزیرهٔ طویل و زیبا و بارووری است که در مشرق مدیترانه در مدخل خلیج انطاکیه واقع شده و در روز روشن از این بندر دیده میشود. مبشران نامبرده در شهر سیلامیس، که در آن روزگار از بندرهای مهم مدیترانه بود و مرکز بازرگانی قبرس بشمار میرفت، پیاده شدند. این شهر در کنار جلگه‌ئی واقع است که وسیع‌ترین جلگهٔ جزیره میباشد. چنانکه کتاب اعمال رسولان روایت میکند، در زمان پولس کنیسه‌های متعددی در این شهر قرار داشت. با توجه باینکه سیلامیس در آن زمان مرکز مهم بازرگانی بود و یهود همواره سوداگر بوده‌اند، وجود این کنیسه‌هارا درآنجا امری عادی باید تلقی کرد. امروز در این شهر صومعه‌ئی هست که بنام «برنابای مقدس» خوانده میشود و درکنار آن گوری منتسب به برنابا قرار دارد. راهبان صومعه حدیثی دارند که میگویند دومین باری که برنابا همراه مرقس بجزیره آمد، مردی که پولس در نخستین سفر خودوی‌را نابینا ساخته بود، با وی بنای مخالفت نهاد و یهودرا علیه وی بشورانید و آنها در میدان اسب دوانی برنابارا سنگسار کرده، بقتل رسانیدند.



لیستره

همان شب مرقس جسد وی‌را ربوده، در خارج شهر دور از دیدهٔ بد خواهان بخاك سپرد. چهارصد سال بعداز این ماجرا، کلیسای قبرس در صدد برآمد خودرا ازسلطه و فرمانبرداری کلیسای انطاکیه برهاند، و برای حصول این منظور استدلال کرد چون خود آن کلیسا نیز بدست یکی از رسولان مسیح بنیانگذاری شده در شأن ومنزلت کمتر از کلیسای انطاکیه نیست. در اثنائی که بحث و گفتگو در این باره جریان داشت، اسقف اعظم قبرس اعلام داشت برنابا در خواب بسراغ وی آمده، اورا بمحل گور خویش رهنمائی کرده است، و باو تکلیف نموده که مسألهٔ مورد اختلاف‌را به زنو (۱)، امپراتور قسطنطنیه، احاله کند. فردای آن اسقف اعظم همراه گروهی از پیروانش بکنار گور رفته، آنرا شکافت، و در داخل آن جسد برنابارا یافت که نسخه‌ئی از انجیل متی‌را بسینهٔ خود نهاده است. وی آثاری‌را که در گور یافته بود برداشته، نزد امپراتور شتافت، و امپراتور از سخنان وی چنان بهیجان آمد که بیدرنك شورای کلیسارا برای تأیید استقلال و خود مختاری کلیسای قبرس تشکیل داد. علاوه برآن، شورا به اسقف اعظم اجازه داد که از آن پس نامش‌را با مرکب سرخ امضا کند، و این پیش از آن حق اختصاصی امپراتور بود. همچنین، اسقف اعظم اجازه یافت کلاه ارغوانی بر سر نهد و عصای سلطنتی با خود حمل نماید. کلیسای قبرس درطی ۱٤۵۰ سال گذشته تا روزگار خودمان این حقوق و مزایارا با سرسختی و تنگنظری برای خویش محفوظ داشته است.

شهر سیلامیس در روزگار ما در زیر درختان انبوه کهنسال پنهان شده و از خلال درختان پایهٔ ستونهای مرمر و بقایای سه بازار قدیمی با میدانهای وسیع که کف آنها با سنك مرمر پوشیده و با بناهای عظیم

1– Zeno

احاطه شده بود، نمایان است. از جملهٔ آثاری‌که از میان ویرانه‌های شهر قدیمی بدست آمده ابنیه‌ئی بسبك خانه‌های رومی است که دارای گرمابه‌های متعدد و دستگاه حرارت مرکزی بوده‌اند. در بزرگ‌ترین میدان شهر بلکانی است که باحتمال قریب بیقین همان بلکانی میباشد که رسولان از آن گذشته‌اند. شهر سیلامیس و بندر آن در زمین لرزهٔ شدیدی ویران شده است.

در وسط جزیره کان‌های بزرك مس قرار دارد که در روزگار رومیان از آنها بهره برداری میشد و آنهارا هیرودیس بزرك از آگستوس قیصر گرایه کرده بود. نکتهٔ جالب توجه اینجا است که معادل کلمهٔ مس در زبان انگلیسی از کلمهٔ قبرس گرفته شده است. امروز یك شرکت آمریکائی باوسائل و شیوه‌های نوین ازاین‌کان‌ها بهره برداری میکنند. مبشران نامبرده از سیلامیس به پافوس، که مقر فرمانروای رومی جزیره بود، درآمدند. در مجاورت پافوس دهکده‌ئی است بنام «سالامیو»، که درختان زیتون کهنسال درآن روئیده است، و ساکنان آن بر خودمیبالند که تخم این درختان‌را پولس و برنابا هنگامی که برای صرف ناهار در آن توقف کردند بر زمین افشانده‌اند. نزدیك تاماسوس گوری است که گفته میشود به مناسون تعلق دارد، واین همان شخصی است که درکتاب اعمال رسولان (۲۱:۱٦) نامش آمده. معروف است که این شخص بدست یوحنا تعمید یافته و به فاصلهٔ راه یکروز از اورشلیم خانه‌ئی داشته که در آن از پولس و لوقا پذیرائی کرده. و بعدها با خشکانیدن دست صرافی بی وجدان و ستمگر معجزه‌ئی از او سر زده است.

در پافوس مبشران به سرجیوس پولس، «خلیفهٔ ولایت»، که مردی دانا و هوشمند بود و پس از سیسرو، خطیب مشهور رومی، باین مقام گماشته شد، برخوردند. در آن روزگار ایالات تابع روم بر

داشت کشیش نظامی انگلیسی مقیم ازمیر، بنام فرانسیس اروندل (۱)، است. این شخص در اثر تماس با برادر زنش جیمز موریر (۲)، که با نگارش کتاب حاجی بابای اصفهانی در ایران شهرت یافته است، به باستانشناسی علاقمند شد. پولس، پس از ورود باین شهر، بعادت دیرین خود، روز شنبه به کنیسهٔ یهود در آمد و پیام عیسی‌را به جماعت اعلام داشت. ظاهراً، یهودیان ساکن این شهر اندك بودند، و بهمین جهت تنها يك كنيسه درآن وجود داشت. این کنیسه یقیناً بشکل کنیسه‌های امروزی بوده و در وسط آن میزی برای قرائت کتاب عهد عتیق قرار داشته است. صندوق حاوی نسخهٔ خطی کتاب عهد عتیق در کنار میز در آنسوئی که به اورشلیم نزدیك‌تر است نهاده میشد و در اطراف میز صندلی‌هائی برای حاضرین چیده میشد، و زنان نیز در جای مخصوصی که معمولا در پشت معجری مشبك یا راهرو که بآنان اختصاص داشت گرد میآمدند. لوقا شرح مبسوطی از بیانات پولس دراین کنیسه میدهد که نمونه‌ئی ازمواعیظ او برای یهودیان است. سخن پولس در اینجا دوستانه و دلنشین است از پیشگوئیهای پیامبران یهود آغاز میشود و به یحیای تعمید دهنده و عیسی میرسد. در نخستین هفتهٔ اقامت پولس دراین شهر، یهودیان ساکن آنجا واکنش دوستانه‌ئی باو ابراز داشتند، ولی مخالفتی که بعداً از جانب آنان سر زد سبب گشت که پولس از یهود دل کند و به امتها روی آورد. این ماجرا درحقیقت مبدء تحولی در مشی فعالیت بشارتی پولس بود، زیرا از آن پس او نام « رسول برای امتها »را به خود گرفت. بدیهی است که در شهری چون انطاکیه، که در تحت نفوذ و سلطهٔ رومیان بود، هر تشبثی بقانون علیه پولس از جانب یهود بی ثمر

1– Fracis Arundell

2– James Morrier

و بلا اثر میماند. از این روی، مخالفان و بدخواهان بزنان مقتدر و متنفذی که به یهودیت گرویده بودند متوسل شدند و آنانرا علیه مبشران برانگیختند، و مبشران‌را ناگزیر ساختند « خاك و غبار شهررا از پا-های خود افشانده»، به قونیه، یا ایقونیه، که در شصت میلی انطاکیه واقع است، رهسپار شوند.

نزدیك ایقونیه دو تپه‌ئی هست که بنامهای پولس و تکلا خوانده میشود. تکلا جوانی از اهالی قونیه بود که به مسیحیت گروید، وداستان او در شرح جعلی کارهای پولس و تکلا، که در قرون اول میلادی در کلیساها خوانده میشد، آمده است.

تنها توصیفی که از اندام و وضع ظاهری پولس در دست داریم درهمین کتاب است. نویسندهٔ کتاب میگوید پولس «مردی بود با اندام ریز، سر کم مو، پاهای کج، تندرست، ابروان بهم رسیده، بینی نسبتاً خمیده، و شخصی پراز فیض و رحمت، زیرا گاهی چون انسان مینمود و زمانی چون فرشتگان بنظر میآمد.» ایقونیه مستعمرهٔ رومیان نبود، بلکه بشیوهٔ دموکراسی اداره میشد. از این روی، هنگامی که ساکنان آن علیه مبشران شوریدند، دموکراسی‌آن به کریه‌ترین صورتی نمایان گشت، و پولس و برنابا ناگزیر گشتند به لیستره بگریزند. تنها بخش کوچکی ازشهر قدیمی، که شاید همان باشد که پولس دیده، تا زمان ما باقی مانده است، زیرا این شهر بارها ویران شده و از سر نو بنا گردیده است.

لیستره بفاصلهٔ بیست و پنج میل از ایقونیه واقع است و ویرانه-های آن در سال ۱۸۸۵ توسط ج. ر. ستیلینگتون‌سترت (۱)، محقق آمریکائی، کشف گردیده است. در میان بقایای شهر سنك مذبحی بـه

1– J· R· Stillington Sterret

ارتفاع سه و نیم اینچ بدست آمده که بر آن نام شهر بخط لاتین حك شده و ضمناً اشاره گردیده است که شهر مستعمرهٔ رومیان بوده. از آنجا که این سنك یادگار روزگار آگستوس است، یقیناً پولس و همراه او آنرا دیده‌اند. در همین شهر بود که چون پولس مرد لنك‌را شفا داد کاهن معبد مشتری وی‌را خدا پنداشت و خواست برای او قربانی بگذارد، و مردم برنابارا چون الههٔ مشتری و پولس‌را چون خدای عطارد سجده و پرستش کردند. درك اینکه چرا در لیستره مردم این مبشران‌را چون خدایان مشتری و عطارد پنداشتند مشکل نیست. سبب آن این بود که افسانهٔ کهن فیلمون و بائوکیس در ذهن مردم این شهر ریشه دوانده بود. این حدیث میگوید مشتری و عطارد بصورت انسان در شهر نمایان شدند و روستائیان نامهربان آنانرا بیرون راندند. تنها فیلمون، مرد کهنسال نیك سیرت، و زن او بائوکیس با خوشروئی از آنان پذیرائی کردند. موجودی آذوقهٔ آنان بطرز معجزآسائی افزایش یافت تا کفاف مهمانان‌را بدهد، و بامداد فردا در جای شهر دریاچه‌ئی ظاهر گشت که در آن روستائیان نامهربان به ماهی مبدل گشته بودند. بسائق همین حدیث، وقتی مردم پنداشتند خدایان فرود آمده اند، آنانرا خدایان مشتری و عطارد شمردند. بنظر میرسد که مشتری و عطارد خدایان حامی این شهر بوده‌اند. بر اثر کاوشهائی که در میان ویرانه‌های شهر صورت گرفته بقایای معبد مشتری بهمان‌صورتی که در کتاب اعمال رسولان توصیف شده کشف گردیده، و همچنین الواح فراوانی بدست آمده است که از طرف پرستندگان مشتری و عطارد بآنان تقدیم گردیده است. لذا پیداست که شور و هیجانی که از مشاهدهٔ پولس و کارهای او به کاهن معبد مشتری دست داد و اعتقاد او باینکه این بار پذیرائی از این خدایان بجای شوربختی مایهٔ برکت شهر خواهد

گشت بی مبنا نبوده است. در محل شهر دربه، که مبشران از لیستره بدان رهسپار شدند و آخرین نقطهٔ خط سیر پولس در این سفر بود، تاکنون حفریاتی صورت نگرفته است. پولس و برنابا از اینجا به انطاکیهٔ سوریه باز گشتند.

پولس و سیلاس در دومین سفر بشارتی خود پس از عبور از برخی‌شهرهائی که در سفر قبلی دیده بودند به ترواس، درآسیای صغیر، رسیدند. در اینجا پولس رؤیای مرد مقدونی‌را که استعانت میکرد علامتی از میل و ارادهٔ خدا برای عزیمت خود به قارهٔ اروپا تلقی میکند. دراین سفر تیموتائوس درلیستره و لوقا درترواس به مبشران میپیوندند، و بدینسان تعداد آنها ظاهراً بچهار میرسد. تفاوت شیوهٔ این مبشران برای تسخیر اروپا با راهی که خشایارشا، شاه ایران، بسال ۴۸۰ ق. م.، یا قریب پانصد سال قبل از آنان، تقریباً از همان نقطه باین منظور برگزیده بود، نکتهٔ‌شایان توجه وآموزنده‌ئی است. خشایارشا، بگواهی اسناد تاریخی، با اتکای به بزرك‌ترین نیروی نظامی آن عصر تعرض خودرا آغاز کرد. هرودوت توصیفی روشن و مستند از کثرت سربازان خشایارشا و ترکیب نیروهای او باقی گذارده است. سربازان او از سراسر امپراتوری پهناور ایران، که از هند تا حبشه و از افغانستان تا شبه جزیرهٔ عربستان گسترش داشت، گرد آوری شده بودند. نیروهای او از پیاده نظام، که به شمشیر و نیزه مجهز بود، تشکیل میشد و در میان سربازان او جمعی با کلاه خود برنجین، گروهی با کلاه خود ساخته شده از جمجمهٔ اسب و عده‌ئی با کلاه نمدی بودند و جامه‌های رنگارنك گوناگون بر تن داشتند. کثرت سربازان او بحدی بود که برای شمارش آنان ده هزار تن‌را جدا ساخته، حصاری بر گرد آنان کشیدند، و چون گنجایش محوطهٔ داخل حصار معلوم شد، از آن‌برای

شهر مستعمرهٔ رومیان شد بنا گردیده و ظاهراً انتهای پومریوم‌را، که خدایان بیگانه‌را بدان راهی نبوده، تعیین میکرده است. بفاصلهٔ تقریباً یك میل از این شهر، در کنار شاهراه، به رود «گنجاتیس» میرسیم که از آن در کتاب اعمال رسولان (۱۶: ۱۳) نام برده شده، و مبشران در کنار آن بگروهی از زنان دیندار برخوردند که در روز سبت مشغول بجاآوردن مراسم دینی‌خود بودند. لیدیا، دلال ارغوان، که نخستین‌زن اروپائی است که مسیحیت‌را پذیرفت، یکی از همین زنان بود.

«گنجاتیس» رودی است به پهنای ۱۰ - ۱۲ یارد که‌آب زلالی در آن جاری است. این شهر چون پایگاه نظامی بود وچون از نظرسوداگری اهمیت چندانی نداشت، یهودیان آن بسیار اندك بودند. شهری نیز که دختری مآل‌اندیش در آن شفا یافت؛ مبشران مضروب و زندانی شدند، هنگام شب زمین لرزه‌ئی در آن حادث گشت و زندانبان به مسیحیت گروید، از نظر اهمیت و موقعیت نظامی بهمین شهر شباهت داشت. احساسات گرم و آتشین پولس نسبت بـه مسیحیان این شهر از نامهٔ او به «فیلیپیان» پیداست. این نامه از آن جهت که از سخنان گله‌آمیز و تحذیر کننده خالی است با سایر نامه‌های پولس تفاوت دارد.

رسولان از اینجا به تسالونیکی رهسپار شدند. تسالونیکی نیز در آغاز همان شاهراه بفاصلهٔ هفتاد میل ازشهر قبلی قرار داشت. این شهر، بسال ۳۱۵ق. م. بفرمان «کاساندر» ساخته شده؛ وبنام زن او که خواهر اسکندر کبیر است نامید شده. در جنك فیلیپی تسالونیکی از فاتحان پشتیبانی کرد و بهمین‌جهت شهری آزاد اعلام شد. خیابان اصلی آن در امتداد همان شاهراه معروف احداث شده است. بر دروازهٔ ویران آن، که «دروازهٔ واردار» نام دارد، این عبارت دیده میشود: «در زمان پولتیارخ‌ها.» این کتیبه ازاین جهت قابل ملاحظه است که قبل از کشف

آن گروهی از ناقدان لوقارا، که در کتاب اعمال رسولان (۱۷:٦) از فرمانروایان این شهر بعنوان پولیتارخ نام برده، متهم باستعمال القابی میکردند که تاریخ آنهارا بیاد ندارد. علاوه بر این، کتیبه‌های متعدد دیگری که حاوی این لقب‌انداز زمان‌آکستوس بیادگار مانده.پس‌انتقادی که از این نظر بر اعمال رسولان میشد پایه و مبنای صحیحی نداشته است. درهمین شهرتسالونیکی بود که‌مخالفان بااشاره بکارهای مبشران گفتند: «اینان جهان‌را زیر و رو کرده‌اند.»

کمی پس از آن در شهر آتن، که کانون فرهنك و معماری و دانش یونان بود، بار دیگر به پولس بر میخوریم. تماشای این شهر و مشاهدهٔ آثار و ابنیهٔ شگفت انگیز آن در فکر و روح پولس چه اثری بخشیده است؟ محتمل است که او با ملاحظهٔ پیروزیهای درخشان مردم این شهر در زمینهٔ فرهنك وهنر و معماری از خود پرسیده باشد آیا دین ساکنان آتن برای ارشاد آنان کافی نیست؟ هنوز در این شهر آثاری بچشم میخورد که تاکنون دست بشر در زیبائی و فریبندگی نظیرآنها‌را نیافریده است. بسیاری از نویسندگان و جهانگردان شکوه و زیبائی خیره کنندهٔ آنرا ستوده‌اند. بسال ۱۸٤۱، و. م. لیك درویرانه‌های آتن بکاوش پرداخت، و سپس شش مؤسسهٔ خـارجی با همکاری دولت یونان این کاررا بمیزان وسیعی ادامه دادند. مرکز شهر که «آکروپولیس» نام داشت بر صخرهٔ بلندی بارتفاع پانصد و دوازده پا، که از عصر حجر جدید پیوسته مسکون بوده، بنا گردیـده است. آتن شهرت خودرا در قرن هفتم ق. م. بدست آورد و مقارن جنك بـا ایران خودرا برهبری حکومت‌های یونان رسانید. درفاصلهٔ سالهای ٤٤۳ ٤۲۹ ق. م. این شهر برهبری وسرپرستی «پریکلس»(۱)، باوج ترقی و عظمت‌رسید وبااستفاده

1- Pericles

از هنر « فیدیاس »(۱)، پیکرتراش نامی، خودرا با ابنیهٔ عمومی، پرستشگاهها و آثار هنری فراوان بیاراست. با استفاده از مصالحی که در جنگ ماراتون برجای مانده بود « فیدیاس » پیکر عظیم «آتنا »را از مفرغ بارتفاع هفتاد پا بساخت و آنرا در « آکروپولیس »قرار داد. بلندی و عظمت این پیکر بحدی بود که کشتیبانانی که با سفاین خود از دماغهٔ «دانیوس» میگذشتند آنرا از دور میدیدند و اشعهٔ خورشید که بر نیزه و کلاه خود آن میتابید چشم آنانرا خیره میساخت. علاوه بر آن، پیکر دیگری برای آتنا در داخل معبد پارتنون بر پا شد. این پیکر آتنا از چوب بارتفاع چهل پا ساخته شده بود و روی آنرا با عاج پوشانده بودند. چهره و دستها از عاج، چشمها از جواهرات گرانبها، و گیسوان و کلاه خود آن ازطلا ساخته شده بود. «مهافی» (۲) نوشته است: « در سراسر جهان ویرانه‌ئی نیست که این همه زیبائیهای شگفت انگیز تاریخی در خود گرد آورده باشد. فرهنگ و تمدن جهان در یونان، تمدن یونان در آتن، تمدن آتن در آکروپولیس، و تمدن اکروپولیس در پارتنون تجلی کرده است. » میزان شیوع فساد اخلاق در یونان آن روزگار از اینجا معلوم میشود که «فیدیاس» طلائی را که در مجسمه بکار برده بود چنان ساخت که از آن قابل تفکیک باشد. سپس هنگامی که اورا متهم باختلاس طلای مزبور کردند، او قطعات طلارا از پیکر جدا ساخته، توزین نمود.

پس از آکروپولیس، مهم ترین محلهٔ شهر بازار آن بود که ضمناً مرکز فرهنگی نیز بشمار میرفت. لوقا در کتاب اعمال رسولان (۱۷ : ۲۱) به کنجکاوی ساکنان آتن اشاره میکند، و گروهی از نویسندگان

1- Phidias

2- Mahafy

دنیای قدیم نیز آنرا تائید کرده‌اند. بروایت لوقا، در همین جا بود که پولس با یهودیان، مردمان دیندار و دیگران مباحثه کرد. مدرسهٔ باستان شناسی آمریکائی با برداشتن درحدود دویست وپنجاه هزار تن خاک‌بخش وسیعی از این بازاررا بصورت اول در آورده است.

این بازار با بناهای شگفت‌انگیز - از جمله ایوانهای ستوندار، معبد آپولو پتراس، طالار شورای پانصد نفری، بنای مدور شورای اجرائیه، معبد آریس، طالار موسیقی و کتابخانه - محصور بود. درچنین شهری بود که پولس پیام مسیح را بگوش مردم رسانید.

در کتاب اعمال رسولان (۱۷: ۲۲ و ۲۳) میخوانیم که پولس‌در آتن با مردمی که بر کوه‌مریخ گرد آمده بودند سخن گفت. این کوه صخره‌ئی بارتفاع سیصد وهفتاد پا است که درشمال، غرب «آکروپولیس » قرار گرفته. قریب پانزده یا شانزده پله که در روی صخره تراشیده شده به زمین همواری دربالای کوه منتهی میشود. در سه‌طرف محوطهٔ مزبور نیمکت‌های سنگی چیده شده است. اینجا محل انعقاد شورائی بود که از بزرگان شهر آتن تشکیل میشد و در نخستین ادوار تاریخ یونان عالی‌ترین مرجع سیاسی و دینی بشمار میرفت. نکتهٔ شایان توجه اینجاست که سخنان پولس در این شهر با آنچه وی به یهودیان انطاکیه میگفته تفاوتی شگرف دارد. وی در آتن به کتاب عهد عتیق که مضامین آن بگوش یونانیان نا آشنا و نامفهوم بود اشاره‌ئی نمیکند، ولی درضمن بیانات خود ازگفتار شعرا و فیلسوفان یونان شاهد میآورد و به مذبح‌ها و پرستشگاههای ساخته شده بدست انسان اشاره میکند. اشارهٔ او به مذبح و خدای ناشناخته بنظر باور نکردنی میآید، ولی نویسندگان متعدد صحت آنرا تأئید کرده‌اند. شخصی بنام اپولونیوس، اهل تیانا، که مقارن سفرپولس به آتن ازاین شهر دیدن کرده، میگوید:

« شرط حکمت و خردمندی این است که انسان از همهٔ خدایان به نیکی یاد کند، بخصوص در آتن که مذبح‌هائی باحترام خدایان ناشناخته بر پا گشته است. » جغرافیدانی بنام پائوسانیوس، که در نیمهٔ قرن دوم به آتن سفر کرده، مینویسد که در فاصلهٔ بندر و شهر آتن به مذبح‌های خدایان ناشناخته برخورده است، و از مذبح خدایان ناشناخته در اولومپیا نام میبرد. اخیراً در پرگاموم نیز کتیبه‌ئی بدست آمده که در آن گفته میشود: « بخدایان ناشناخته، کاپیترا، مشعلدار »

پولس مدت کوتاهی در آتن توقف کرد و در طی آن معدودی از ساکنان این شهر به مسیحیت گرویدند. با اینحال، در بارهٔ یکی از ایمان آورندگان آن شهر، بنام دیونیسیوس آریوپاغی، احادیث شنیدنی نقل کرده‌اند. گفته میشود که او همراه پولس و تا زمان شهادت او در روم بسر برد. بعدها او از طرف کلمنت روم با سمت میسیونر به گال فرستاده شد. در جزیره‌ئی در رود سن رحل اقامت افکند، بسیاری را به مسیحیت کشانید و سرانجام بمقام اسقفی شهر پاریس ارتقا یافت. گفته میشود که او هنگام جفای « دومیتین » بر کوه «مارتی» که امروز کوه شهید نامیده میشود، شربت شهادت نوشیده است. او که در زمرهٔ قدیسین مسیحی است، در نزد مردم فرانسه بنام دیانیسیوس مقدس یادنیس مقدس شهرت یافته‌و قدیس خاص فرانسه بشمار است.

پولس وهمراهان ازشهر آتن به قرنتوس رهسپار شدند. این شهر، بخلاف آتن، اهمیت فرهنگی نداشت و مرکز بازرگانی و داد و ستد بشمار میرفت. از قرائن پیداست که لوقا در فیلیپی مانده، ولی تیموتائوس و سیلاس پس از اندکی به پولس پیوسته، در فعالیت مهم او در شهر قرنتوس شرکت کرده‌اند. این شهردر مغرب برزخ باریکی که پلپونزی‌را به سرزمین اصلی یونان میپیوندد قرار داشت. تقریباً رو

بروی آن در سمت شرق بندر کنخریه واقع بود. لذا، کشتی‌هائی که از اسپانیا، سیسیل و روم میآمدند در بندر قرنتوس لنگر میانداختند. بسبب کمی پهنای برزخ تنها کشتی‌های کوچك میتوانستند در آن از بندری به بندر دیگر حرکت کنند، و بار کشتی‌های بزرك‌را تخلیه کرده، باگاری یا چهارپایان حمل میکردند. بدینسان، کشتی‌ها هنگام طوفان و تلاطم دریا از پیمودن راه پر پیچ و خمی که از میان صخره‌های خطرناك بر دوربندر «مالیا» میگذشت، بی‌نیاز میگشتند. سترابو نوشته است: « وقتی مالیارا دور میزنی، امید بازگشت به وطن‌را از سر بیرون کن. » تعجب نباید کرد که در زمان اسکندر کبیر حفر کانالی از میان این برزخ مورد توجه قرار گرفت. این طرح در سال ٦٦ میلادی وارد مرحلهٔ عمل شد، بدینسان که نرون، امپراتور روم، با بیل زرین زمین‌را کند و شش هزار تن از یهودیان‌را که « وسپاسین» در جنك با یهود آنانرا باسارت آورده بود برای حفر کانال بکار واداشت. ولی در اثر تحذیر دانشمندی که میگفت سطح دریای غربی بالاتر از سطح دریای شرقی است و حفراین کانال سبب خواهد شد که جزایر گرانبهائی بزیر آب رود، نرون از ادامهٔ کار منصرف شد. لذا، این طرح بفراموشی سپرده شد، تا در فاصلهٔ سنوات ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ بدان جامهٔ عمل پوشاندند. کانال جدیدچهار میل طول دارد وروی آن پلی بارتفاع صد و هفتاد پا ساخته شده‌است.

قرنتوس در نتیجهٔ رونق یافتن بازرگانی و داد و ستدش با دو سوی مدیترانه رو به پیشرفت وعظمت نهاد. از روزگار باستان این شهر محل پرستش «افرودیت» بوده است. در حدود سال ٦٠٠ ق. م. قرنتوس یکی ازمهم‌ترین مراکز بازرگانی جهان بشمار میرفت، و ظروف سفالین و برنجی که از آن صادر شده در شهرهای سراسر مدیترانه بدست

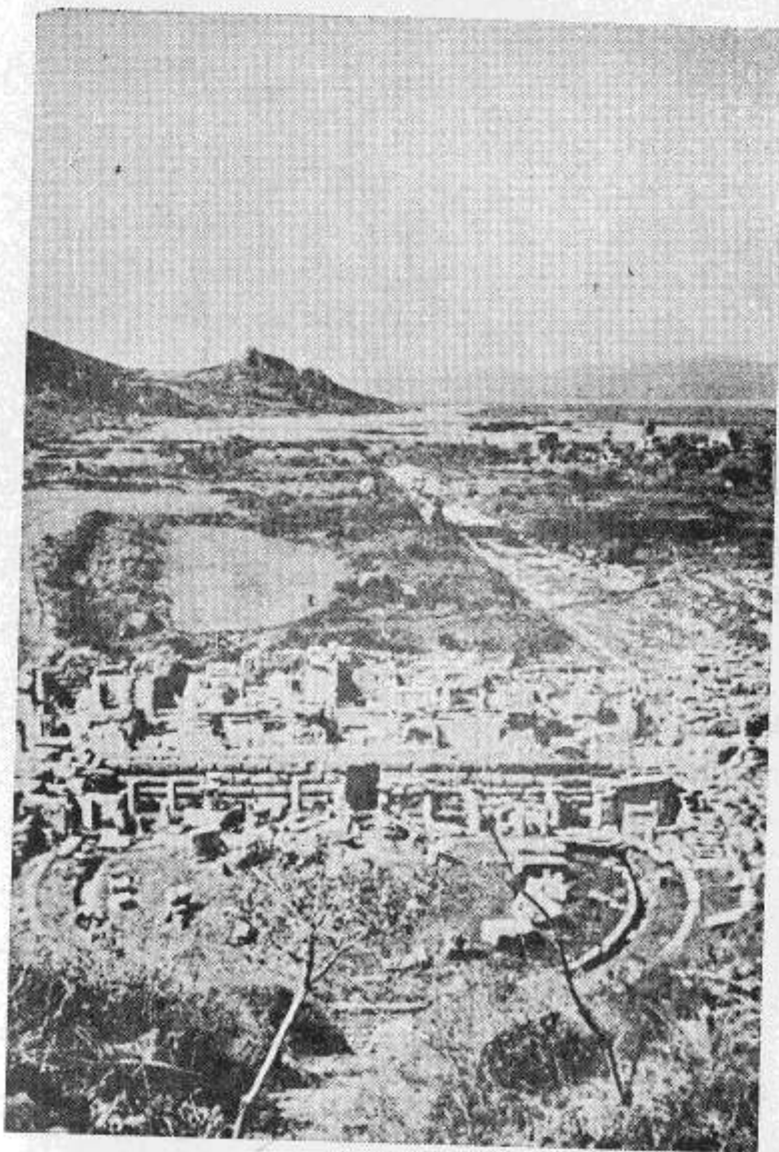
« شرط حکمت و خردمندی این است که انسان از همهٔ خدایان به نیکی یاد کند، بخصوص در آتن که مذبح‌هائی باحترام خدایان ناشناخته بر پا گشته است. » جغرافیدانی بنام پائوسانیوس، که در نیمهٔ قرن دوم به آتن سفر کرده، مینویسد که در فاصلهٔ بندر و شهر آتن به مذبح‌های خدایان ناشناخته برخورده است، و از مذبح خدایان ناشناخته در اولومپیا نام میبرد. اخیراً در پرگاموم نیز کتیبه‌ئی بدست آمده که در آن گفته میشود: « بهخدایان ناشناخته، کاپیترا، مشعلدار »

پولس مدت کوتاهی در آتن توقف کرد و در طی آن معدودی از ساکنان این شهر به مسیحیت گرویدند. با اینحال، در بارهٔ یکی از ایمان آورندگان آن شهر، بنام دیونیسیوس آریوباغی، احادیث شنیدنی نقل کرده‌اند. گفته میشود که او همراه پولس و تا زمان شهادت او در روم بسر برد. بعدها او از طرف کلمنت روم با سمت میسیونر به گال فرستاده شد. در جزیره‌ئی در رود سن رحل اقامت افکند، بسیاری را به مسیحیت کشانید و سر انجام بمقام اسقفی شهر پاریس ارتقا یافت. گفته میشود که او هنگام جفای « دومیتین » بر کوه «مارتی» که امروز کوه شهید نامیده میشود، شربت شهادت نوشیده است. او که در زمرهٔ قدیسین مسیحی است، در نزد مردم فرانسه بنام دیانیسیوس مقدس یادنیس مقدس شهرت یافته‌و قدیس خاص فرانسه بشمار است.

پولس وهمراهان ازشهر آتن به قرنتوس رهسپار شدند. این شهر، بخلاف آتن، اهمیت فرهنگی نداشت و مرکز بازرگانی و داد و ستد بشمار میرفت. از قرائن پیداست که لوقا در فیلیپی مانده، ولی تیموتائوس و سیلاس پس از اندکی به پولس پیوسته، در فعالیت مهم او در شهر قرنتوس شرکت کرده‌اند. این شهر در مغرب برزخ باریکی که پلپونزی‌را به سرزمین اصلی یونان میپیوندد قرار داشت. تقریباً رو

بروی آن در سمت شرق بندر کنخریه واقع بود. لذا، کشتی‌هائی که از اسپانیا، سیسیل و روم میآمدند در بندر قرنتوس لنگر میانداختند. بسبب کمی پهنای برزخ تنها کشتی‌های کوچك میتوانستند در آن از بندری به بندر دیگر حرکت کنند، و بار کشتی‌های بزرك‌را تخلیه کرده، باگاری یا چهارپایان حمل میکردند. بدینسان، کشتی‌ها هنگام طوفان و تلاطم دریا ازپیمودن راه پر پیچ و خمی که از میان صخره‌های خطرناك بر دوربندر «مالیا» میگذشت، بی‌نیاز میگشتند. سترابو نوشته است: « وقتی مالیارا دور میزنی، امید بازگشت به وطن‌را از سر بیرون کن. » تعجب نباید کرد که در زمان اسکندر کبیر حفر کانالی از میان این برزخ مورد توجه قرار گرفت. این طرح در سال ٦٦ میلادی وارد مرحلهٔ عمل شد، بدینسان که نرون، امپراتور روم، با بیل زرین زمین‌را کند و شش هزار تن از یهودیان‌را که « وسپاسین» در جنك با یهود آنانرا باسارت آورده بود برای حفر کانال بکار واداشت. ولی در اثر تحذیر دانشمندی که میگفت سطح دریای غربی بالاتر از سطح دریای شرقی است و حفراین کانال سبب خواهد شد که جزایر گرانبهائی بزیر آب رود، نرون از ادامهٔ کار منصرف شد. لذا، این طرح بفراموشی سپرده شد، تا در فاصلهٔ سنوات ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ بدان جامهٔ عمل پوشاندند. کانال جدیدچهار میل طول دارد وروی آن پلی بارتفاع صد و هفتاد پا ساخته شده‌است.

قرنتوس در نتیجهٔ رونق یافتن بازرگانی و داد و ستدش با دو سوی مدیترانه رو به پیشرفت وعظمت نهاد. از روزگار باستان این شهر محل پرستش «افرودیت» بوده است. در حدود سال ٦٠٠ ق. م. قرنتوس یکی ازمهم‌ترین مراکز بازرگانی جهان بشمار میرفت، و ظروف سفالین و برنجی که از آن صادر شده در شهرهای سراسر مدیترانه بدست



تماشاخانهٔ افسوس

باستانشناسان افتاده است. بسال ۱۴۶ ق. م. درجنك با رومیان قرنتوس بکلی ویران گشت و ساکنان آن بغلامی* فروخته شدند. صد سال بعد، یعنی درسال ۴۶ ق. م.، ژولیوس قیصر شهررا از نو بنا کرد و گروهی از اهالی ایتالیا و یونانیان پراکندهرا در آن جا داد. از آن پس شهر بسرعت توسعه یافت و مقر حکومت ایالتی آگستوس، یا همانگونه که در اعمال رسولان (۱۲:۱۸) آمده، مقر خلیفهٔ ولایت گشت. ترقی آن ادامه، یافت، تادر قرن پانزده بدست ترکان عثمانی سقوط کرد قرنتوس در مرکز سرزمینی واقع است که زرشك آن شهرت دارد و کلمهٔ زرشك در زبان انگلیسی از نام همین شهر گرفته شده. در قرون اخیر دو بار، یکی در ۱۸۵۸ و دیگری در ۱۹۲۸، زمین لرزه این شهررا ویران ساخته.

از سال ۱۸۹۶ یك رشته حفریاتی توسط مدرسهٔ باستانشناسی آمریکائی در قرنتوس آغاز شده. در نتیجهٔ تحقیقات هیئتهای اعزامی این‌مؤسسه، معلوم شده است که شهر قدیم قرنتوس در دو سطح مختلف که یکی صد پا بلندتر از دیگری است بنا شده. در پشت شهر کوههائی قرار دارد که ارتفاع آنها به هزار و پانصد پا میرسد. شهر با دیواری بطول شش میل محصور بود وازآن یك دیوارمضاعف بطول دو میل و ارتفاع چهل و یك پا به بندر « لکایوم » کشیده شده بود. بر سر راه لکایوم در شمال شهر دروازهٔ باشکوهی ساخته شده بود. در شمال غرب شهر بسال ۶۰۰ ق. م. معبدی برای اپولو بنا گردیده بود که از آن هفت ستون هنوز پا برجا است. علاوه براین، پرستشگاهی برای افرودیت در آن ساخته شده بود که هزار تن کاهن زن به خدمتگذاری آن اشتغال داشتند. در زیر دکانها قنات سر پوشیده‌ئی یافت شده که ظاهراً برای آوردن آب آشامیدنی و، همچنین، خنك ساختن

هوا از آن استفاده میشده است. کتیبه‌ئی که در اینجا بدست آمده از دکانهای شهر باهمان عنوان یاد میکند کــه در کتاب اول به قرنتیان (۲۵:۱۰) از آن یاد شده است. کتیبهٔ دیگری از شخصی بنام اراستوس نام میبرد. آیا ممکن است این همان شخصی باشد که در اعمال رسولان (۲۲:۱۹) و رومیان (۲۳:۱٦) ازاو نام برده شده؟ محتمل‌است این‌همان شخص باشد، زیرا چون بروایت رساله به رومیان وی خزانه دار شهر بوده‌ او شخص برجسته‌ئی بشمار میآمده است. بسال ۱۸۹۸، لوحی در نزدیکی راه لکایوم بدست آمد که برآن نوشته « کنیسهٔ یهود »، و تاریخ آن ازسال صد ق. م. تـا دویست‌میلادی است. ممکن است این لوح سر در همان بنائی بوده باشد کــه پولس در آن موعظه کرد. پولس در رسالهٔ اول بـه قرنتیان (۲٦:۱) از این مـاجرا چنین یاد میکند: « بسیاری از دعوت شدگان توانا نیستند. » این سنگ در کنار محلهٔ مسکون شهر یافت شده ومحتمل است خانهٔ تیتوس‌یوستوس که در کتاب اعمال رسولان (۷۰۱۸) بدو اشاره رفته، در مجاورت آن واقع بوده باشد. در این شهر سکوی بلندی دیده شده کـه محققاً مسند غالیون، والی شهر بوده، و همان جائی است که پولس‌را، همانگونه که کتاب اعمال رسولان (۱۸:۱۱-۱۷) روایت میکند، در آن در برابر غالیون‌حاضر ساختند.

تاریخ غالیون‌را برادر سنکای فیلسوف میشناسد، و تـاکیتوس (۱) و دیوکاسیوس (۲) بنام وی اشاره کرده‌اند. کتیبه‌ئی متعلق بسال ۲٦ سلطنت کلادیوس، یا سال۵۲ میلادی، در کنار خلیج قرنتوس بفاصلهٔ شش میل از ساحل یافت شده که نویسنده در آن بـه گزارشی که

1– Tacitus
2– Dio Cassius

از «دوستم لوکیوس جونیوس غالیون، خلیفهٔ ولایت اخائیه» دریافت داشته اشاره میکند.

این کتیبه، نه‌تنها گواه برحضور و مسئولیت غالیون در آن ناحیه است، بلکه تاریخ ورود پولس‌را به قرنتوس نیز تعیین‌میکند. با توجه باینکه هنگام ورود غالیون به قرنتوس یك سال ونیم پولس در این‌شهر اقامت داشت و از طرفی غالیون باید قبل‌از تقریر گزارش یاد شده اقلا چند ماهی در آنجا مقیم بوده باشد، معلوم میشود که پولس در حدود سال پنجاه میلادی باین شهر رسیده است.

شهر تازهٔ قرنتوس ثروتمند بود، ولی شهر اشرافی بشمار نمیرفت. این شهر بسرعت توسعه یافت و اوباش و اراذل از همه جا برای اشتغال بکار و فعالیت بدان روی آوردند. از این روی بعنوان مرکز شرارت و میگساری انگشت نما شد. در نمایشهای آن عصر معمولا بازیگرانی که نقش میگساررا ایفا میکردند از اهالی قرنتوس بودند وقرنتوسی شدن مفهوم آلودگی بفساد و انحطاط اخلاق‌را در برداشت. چنانکه از رسالهٔ اول به قرنتیان (٦: ۹ - ۱۱) برمیآید، کلیسای جوان و نوبنیاد این شهر از مردمی که باین مفاسد آلوده بودند تشکیل شده بود، و سایر مندرجات این رساله حاکی است که اینان افرادی مست، پرخاشگر، خودبین و دستخوش عقاید آشفته بوده‌اند. در همین شهر بود که فرسکا و اکیلا، که همراه یهودیان دیگر بامر کلادیوس از روم اخراج شده بودند، به پولس پیوستند. تاکیتوس اخراج آنانرا از روم تأئید میکند و میگوید اینان پیوسته بتحریك شخصی بنام کرستوس آشوب برپا میساختند، و منظور او از این آشوبها، بیگمان، حملاتی است که از جانب یهودیان به مسیحیان تازه میشد. در شهر قرنتوس پولس و فرسکا و اکیلا به کار

خیمه‌دوزی و فروش آن پرداختند. ظاهراً شهری چون قرنتوس جای مناسبی برای این کار بوده است.

یکی دیگر از خصوصیات شهر قدیم قرنتوس مسابقات موسوم به «برزخی» است که هر دو سال یکبار در این شهر برپا میشد ودرمیان آنها مسابقات المپیك از همه بیشتر شهرت داشت. از آنجا که پولس دو سال متوالی در این شهر اقامت داشت، بیگمان یکی از این مسابقات هیجان‌انگیزرا دیده است. در نامه‌های او به مسیحیان شهر قرنتوس‌مکرر باین مسابقات اشاره رفته است. مثلا، در آیات ۲٤ تا ۲۷ باب ۹ رسالهٔ اول به قرنتیان، پولس هنگامی که از این مسابقات یاد میکند از مسابقهٔ دو، جایزه‌ئی که به برندگان مسابقه داده میشد، از تمرینات دشواری که ورزشکاران برای آماده شدن جهت شرکت در مسابقه میکردند و تاج پیروزی که بسر قهرمانان نهاده میشد، سخن میگوید. در قسمتهای دیگر رسالات پولس به اشارات دیگری که به دورهٔ مسابقات، داوران، پیکار باجانوران و منادی مسابقه شده برمیخوریم. همچنین، چنانکه از نوشته‌های دیگران برمیآید، ورزشکارانی که خواهان شرکت در مسابقات و زورآزمائی بودند سوگند یاد میکردند که از ده ماه قبل از آغاز مسابقات خویشتن را با انجام تمرینات دقیق و دشوار برای شرکت در آن آماده سازند. بدینسان، ملاحظه میشود توصیفی که در کتاب اعمال‌رسولان و رسالات پولس از وضع زندگی در شهر قرنتوس شده تماماً با آنچه از این بابت در سالهای اخیر دستگیر باستانشناسان شده سازگار است.

اقامت پولس در شهر افسوس سه سال طول کشید، و این از مدت اقامت وی در هریك از شهرهای دیگری که او در سفرهای بشارتی خود از آنها دیدن کرده طولانی‌تر است. در زمان پولس دیر زمانی‌از هنگام تأسیس شهر افسوس میگذشت. این شهر در طول تاریخ خود

خاطرات‌را فراموش کردم. » حقیقتاً این معبد سزاوار آن بود که اهالی افسوس بگویند: « بزرك است دیانای افسوسیان ! »

ساکنان افسوس‌را عقیده براین بود که پیکر دیانا از آسمان افتاده است. در صورت صحت این ادعاء محتمل است کـه این سنك از احجار سماوی بوده باشد . یکی از ماههای سال در افسوس به زیارت اختصاص داشت. در طول این ماه اهالی از کلیهٔ فعالیتهـا و مشاغل عادی دست میکشیدند و برنامه‌هائی اجرامیکردند که شامل مسابقات پهلوانی، نمایش و حرکت دسته‌های مذهبی بود. هزارها قبر سیمین بعنوان یادگار بزوار فروخته میشد. در روزهای جشن پیکر عظیم دیانارا روی گاری که با قاطر و گوزن و آهـو کشیده میشد در شهـر حرکت میدادند . در زیر مذبح پرستشگاه هزاران قطعه اشیاء ساخته شده از زر و کهربا بدست حفاران افتاده است کـه در میان آنها پیکر آرتمیس نیز دیده میشود. هویت این معبد ازروی پایه‌های ستونهای منقوش معروف آن که اکنون در لندن بمعرض تماشای مردم نهاده‌شده، مشخص گردیده است.

پولس، همچنانکـه در کتاب اعمال رسولان (۲۰:۳۱) آمده، در این شهر به کار و موعظه پرداخت. بعد از ظهررا در مـدرسهٔ تیرانوس (۱) تدریس میکرد، و در اینجا چنان موفقیتی نصیب وی گشت که بسیاری از مردم بـا میل و طیب خاطر کتابهای سحر و افسون‌را بارزش پنجاه هزار قطعهٔ نقره آورده، آتش زدنـد. کار پولس چنان لطمه‌ئی به رونق بازار بت پروشان زد که آنان مـردم‌را علیه پولس شوراندند و جماعتی از مردم به تماشاخانه ریخته، فریاد برآوردند: « بزرك است دیانای افسوسیان! » تماشاخانه‌ئی که این تظاهرات در آن روی داد

1– Tiranus

کاملا از زیر خاك بیرون آورده شده. این تماشاخانه بروی تپه‌ئی مشرف بشهر که گودی میان آن آنرا بصورت آمفی تآتر طبیعی در آورده و گنجایش بیست و پنج هزار تماشاچی‌را داشته است واقع بود. نمای جالب این تماشاخانه‌را با مجسمه‌های زیبا تزئین کـرده بودند. چنانکه از بقایای آن برمیآید، پس از زمان پولس بنای تماشاخانه تجدید شده، ولی محل آن تغییر نکرده است . راهی بطول نیم میل و بپهنای سی و پنج پا از تماشاخانه به بندر کشیده شده است. در این شهر میدانی قرار داشت که در میان بناهـا، پرستشگاههـا، ایوانهای مسقف و کتابخانه‌ئی محصور بود. یك دروازهٔ تاریخی بر سرراه بندر قرار داشت.

یکی از آثاری که از زمان نسبتاً متأخر در افسوس مانده ویرانهٔ کلیسای مضاعف « مریم باکره» است کـه شورای کلیسائی معروف افسوس بسال ۴۳۱ در آن تشکیل شد. علاوه براین، دخمه‌های زیرزمینی وسیعی در این شهر قرار دارد کـه آنها را به افسانهٔ هفت خفته ربط میدهند. افسانهٔ نامبرده میگویددر سال ۲۵۰، مقارن جفای «دکیان» (۱)، هفت نفر مسیحی به دخمه‌های زیر زمینی پناه بردند. بفرمان امپراتور مدخل‌دخمه‌هارا مسدود کردند تا مسیحیان در درون‌آنها جان بسپارند. ولی اینها بخواب طولانی فرو رفتند و دویست سال بعد که درها گشوده گشت زنده و تندرست از دخمه خارج شدند، نزد تئودوسیوس(۲) دوم، امپراتور، و اسقف ماکزیم (۳) پایداری خودرا در ایمانشان تأئید کردند و بسال ۴۵۰ میلادی بدرود زندگی گفتند.

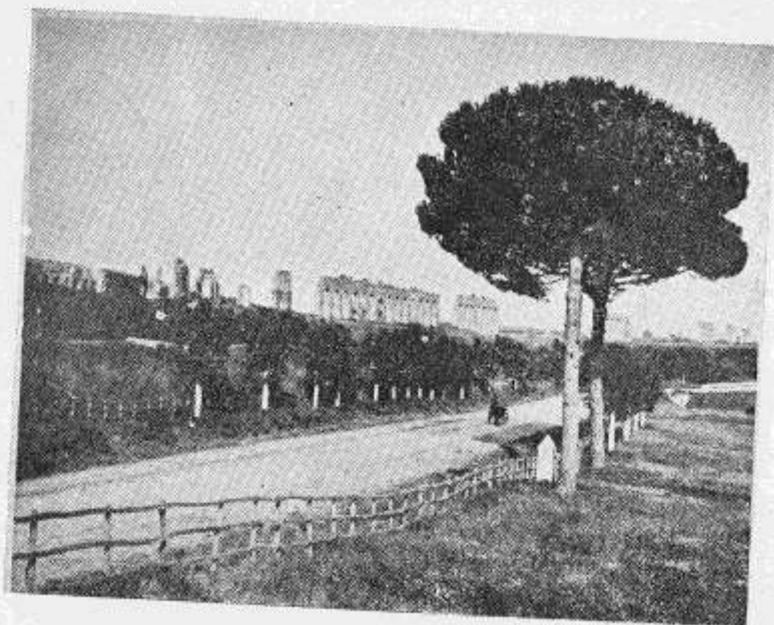
1– Decian
2– Theodosius
3– Maxim

آخرین شهری که میخوانیم پولس در آن اقامت گزید روم بود. در زمان پولس هشتصد سال از زمان تأسیس این شهر میگذشت. هفت رشته تپه‌های معروفی که شهر بروی آنها بنا شده چون انگشتان دست بسوی رود تیبر اشاره میکردند و ارتفاع آنها بتفاوت از صد وپنجاه تا چهار صد و پنجاه پا بود. شهر روم نخست در جلگه بنا شد و سپس متدرجاً چون تهران کنونی وسعت یافت و دامنهٔ آن بسارتفاعات اطراف کشیده شد. این شهر از محلات فقیر نشین پر ازدحام، بناهای با شکوه دولتی، خانه‌های مردم متوسط، و یلاهای توانگران، و باغهاو اقامتگاه‌های زیبا بر روی تپه‌ها تشکیل شده بود و در کنار رود تیبر لنگرگاه‌ها و بار اندازهائی داشت. شهر روم چون همهٔ شهرهای باستانی با دیوار محصور بود. طول این دیوارها در سه سمت شهر در زمان پولس به پنج میل میرسید ودر سمت دیگر رود تیبر آنرا محاصره کرده بود. در دور شهر خندقی بعمق سی وبپهنای صدوسی پااحداث شده بود و درخارج آن دیوار شهر با سی پا بلندی و صد پا ضخامت قرار داشت و در آن انبارهای متعددی برای اسلحه و سربازان ساخته شده بود. رود تیبر با هفت پل قطع میشد که وجود آنها در زمان جنگ مایهٔ تشویش و نگرانی مدافعین شهر بود.

آب توسط مجاری معروفی که روی آنهارا با طاقهای محکمی پوشانده بودند از چشمه‌ها و جویبارهای واقع در کوههای اطراف بشهر آورده میشد. آب پس ا. خروج ازهفت دریچهٔ بزرك که در انتهای مجاری مزبور تعبیه شده بود درصد مخزن بزرك ذخیره میشد و از آنجا به هفتصد استخر و پانصد فواره که در میدانهای عمومی شهر قرار داشت جریان مییافت. آب گرمابه‌های مجلل عمومی نیز که محل اجتماع مردم عشرت



قرنتوس کنونی



راه آپین

طلب بود از همین مخازن تأمین میشد. روم نیز چون دیگر شهرهای قدیم دارای میدان مرکزی وسیعی بعرض و طول صد و پنجاه و سیصد یا بود و در انتهای آن سکوئی بارتفاع یازده و طول هشتاد یا برای نشستن شخصیت‌های برجسته و ممتاز شهر قرار داشت. این میدان مرکز دینی، قانونی و بازرگانی شهر بشمار میرفت. در آن معابدی نیز برای خدایان مختلف بنا شده بود. گفته میشود که آگستوس هشتاد و دو معبد از این معبدهارا مرمت کرده است. علاوه بر معابد مزبور، حرمها، مذبحها و پیکرهای متعددی در این میدان بچشم میخورد.

شهر روم دارای دو تماشاخانهٔ رو باز بزرگی بود که هریك گنجایش بیست هزار نفررا داشت. برای مسابقات عمومی و مسابقات شمشیرزنی سه میدان پهناور بنامهای نرو، فلامینیوس وماکزیموس‌در این شهر قرار داشت که طول و عرض آخری به هفتصد و صد و سی یارد میرسید. این میدان محتملا دویست هزار نفررا در خود جا میداده است. طاق‌هائی بیاد آگستوس و تیبریوس در شهر ساخته شده بود و در نقاط مختلف شهر پیکر سیصد تن از افراد مهم مشهور وگمنامی که امروز آنانرا نمیشناسیم‌قرار داشت. تازه‌ترین‌اسلوب تزئین که در زمان پولس در این شهر رواج داشت عبارت بود از تعبیهٔ ستونهای آراسته که مقدار آنها در شهر به چهار صد میرسید. علاوه براینها، باغها و گردشگاههای کوچك متعدد در این شهر قرار داشت. خلاصه، این شهر از هر جهت سزاوار آن بود که پایتخت جهان باشد.

ولی در کنار ابنیهٔ زیبا و با شکوه این شهر محلات وسیع فقیر نشین نیز قرار داشت که از کوچه‌های تنك و پیچ درپیچ و خانه‌های چهار یا پنج طبقهٔ پر ازدحام تشکیل میشد. در این محلات فرو ریختن

ناگهانی دیوار یا کف اطاق و آتشسوزی مخرب از سوانح عادی بود. تنها وسیلهٔ مبارزه با آتشسوزی سطل‌های آب و پتوهای مرطوب بود. هزینهٔ ادارهٔ آتشفشانی با وجوه پرداخت شده از جانب مالکان خانه‌هائی که گرفتار آتشسوزی میشدند تأمین میگردید. هنگام وقوع آتشسوزی مأموران ادارهٔ آتشنشانی به محل سانحه میرفتند و قبل از اقدام به فرو نشاندن آتش با صاحب ملك در بارهٔ هزینهٔ آن گفتگو میکردند. هرگاه دربارهٔ میزان آن در بین آنها تراضی و توافقی حاصل نمیشد، آتشنشانان از آنجا دور میشدند و میگذاشتند که آتش بنارا سر تا پا به خاکستر مبدل کند. چون وسیله‌ئی برای گرد آوری زباله در شهر وجود نداشت، کوچه‌های باریك از فضولات انباشته میشد. آبهای راکد اطراف شهر نیز وسیله‌ئی برای پرورش پشه بود. از این روی نباید از شدت شیوع بیماریهای واگیر در این شهر تعجب کرد. کوچه‌های شهر هنگام شب در تاریکی فرو میرفت و از این جهت، با اینکه هفت هزارپاسبان به پاسداری آن مشغول بودند، دزدی در آن بشدت رواج داشت و امری عادی بشمار میآمد. هنگام روز بوسائط نقلیه جز گاریهای دولتی اجازه حرکت در شهر داده‌نمیشد، ازاین روی شب‌هایآن باصدای گوشخراش چرخ گاریهائی که مشغول بر آوردن احتیاجات اهالی بودند بسیار ناراحت کننده بود. نوع‌مال‌التجارهٔ آن بصورت روشنی در کتاب مکاشفهٔ یوحنا (۱۸:۱۰ - ۱۳)توصیف شده. فهرست مفصلی که نویسندهٔ کتاب از این کالاها میدهد به «گله‌ها، اسبان، عرابه‌ها، اجساد و نفوس مردم» پایان مییابد.

ورد زبان مردم این بود که کلیهٔ راهها به روم منتهی میشوند و راههائی که بدست رومیان ساخته شده از همهٔ راهها بهتر و کامل‌تر است.

1– Apiar

پولس از راه موسوم به «آپین»، که مشهورترین راه آن روزگار بود، به روم وارد شد. این راه از روم به «کاپوآ» کشیده شده بود و بعداً تا «بروندیسیوم» امتداد یافت، و هنوز قسمت‌هائی از آن مورد استفاده است. راههائی که رومیان میساختند معمولا شامل چهار طبقه بود. طبقهٔ زیرین از تخته‌سنك تشکیل شده بود، روی آنرا باقلوه سنك میپوشانیدند، طبقهٔ سوم را اندود سخت و محکمی تشکیل میداد، و روی این طبقات با سنك‌های تخت کثیرالاضلاع پوشانده میشد. در بعضی نقاط ارتفاع این راهها به سه پا میرسید. میتوانیم احساسات پولس را هنگام عبور از این راه مشهور، در برخورد به عرابه‌های فراوانی که بسوی روم در حرکت بودند، در حین تماشای مجاری آب که در امتداد راهها کشیده شده بود، وسرانجام هنگامی که نمای پرستشگاهها و ویلاهای این شهر از دور در برابر دیدگانش نمایان شد در نظر مجسم سازیم.

مکتوب بود، یا محتملا اشاره‌ئی است به طلسمی که جادوگران برای دخول بغار گنج بدان متوسل میشدند.

تیاتیرا در چهل میلی جنوب باختر « برغامس » قرار داشت. کتیبه‌هائی که از آن زمان مانده حاکی‌است که این شهر مرکز تجارت و داد وستد بوده‌است، و همین‌امر حیات‌و موجودیت کلیسای تیاتیرارا تهدید میکرد. در اجتماعات اتحادیهٔ اصناف با گوشتی که قبلا به‌بت ها تقدیم شده‌بود ازمهمانان‌پذیرائی میکردند؛ مردم به خدایان‌بت پرستان تمسك میکردند و ضیافت‌ها غالباً با مستی و اعمال ننگین‌پایان میبافت. بهمین جهت اخلاق مسیحیان این شهر پیوسته در معرض خطر بود. از این روی کتاب مکاشفه مسیحیان مقیم این شهررا از خطر «جزبیل»، که در کمین مردان خدا نشسته است و آنانرا بخوردن گوشت ذبح شده برای بت‌ها ترغیب میکند میآگاهاند و ازآن برحذر میدارد. در بازار تیاتیرا اشیاء برنجین زیبا ساخته میشد، و توصیف کتاب مکاشفهٔ یوحنا از فرزند خدا، که « چشمان او چون شعلهٔ آتش و پایهایش چون برنج صیقلی است »، اشاره‌ئی است بهمین مطلب.

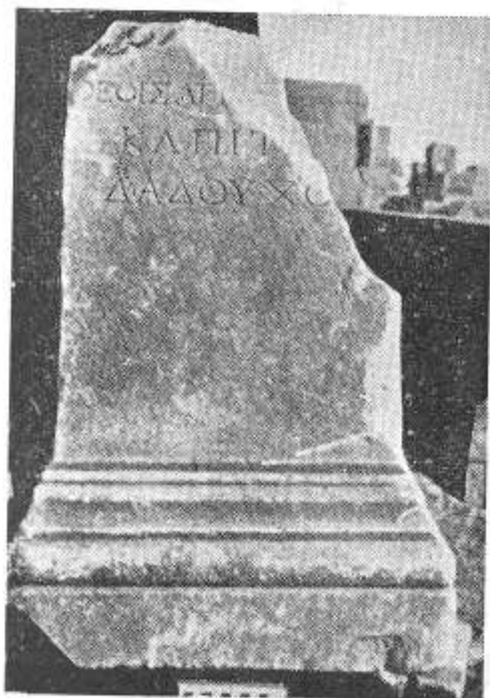
ساردیس، پایتخت سابق لیدیه، در سی و پنج میلی جنوب باختری تیاتیرا واقع بود. این شهر برای فساد و آلودگی اخلاق مردمش مشهور و انگشت‌نما بود. اخطار کتاب مکاشفه بمردمان این بندر که مسیح چون دزد در ساعت نامعلوم بسراغشان خواهد آمد، مبین روحیهٔ آنها است، زیرا بندر نامبرده دوبار در طول تاریخش در اثر بی‌بند و باری ساکنانش بدست اجانب افتاده بود. کوروش بزرك شهررا از دست کروئسوس، که نتوانسته بود بنحوی شایسته وسائل دفاع آنرا فراهم سازد خارج ساخت؛ و آنتیوکوس کبیر با بالا رفتن از ناحیهٔ سراشیب قلعه که مدافعین شهر آنرا غیر قابل عبور میپنداشتند و از همین روی‌در

صدد دفاع از آن بر نیامدند، این بندررا مسخر ساخت. لذا، مسیح به کلیسای آن اخطار میکند که « بیدار و مواظب باشد. »

شهر فیلادلفیه در بیست و هشت میلی جنوب غربی ساردس واقع بود. قریب پنجاه سال قبل از نگارش کتاب مکاشفه زمین لرزهٔ مدهشی این شهر را ویران ساخت و ساکنان وحشت‌زدهٔ آن در اطراف پراکنده شدند. از این جهت کتاب مکاشفه ازقول مسیح وعده میدهد که مسیحیان این شهر چون ستونهای استوار و تزلزل ناپذیر خواهند گشت. پس از حدوث زمین لرزه، نام شهر بعنوان قدردانی از کمك قیصر به « قیصریهٔ نو » تبدیل یافت. با اشاره به همین پیشآمد است که کتاب مکاشفهٔ یوحنا هنگام‌بحث از این شهر میگوید: «نام خدای خودرا به مؤمنان شهر خواهم داد ونام جدید خودرا بر وی خواهم‌نهاد.»

نه سرد و نه گرم توصیف مناسبی از آب چشمه‌های نزدیك شهر لاودکیه و همچنین کنایه‌ئی از روحیهٔ ساکنان آن است. مسیح در کتاب مکاشفه ساکنان این شهررا که به ثروتمندی و توانگری خویش میبالیدند سرزنش میکند، ولی با توجه باینکه این شهر مرکز صرافی بوده نباید از احساسات مردم آن تعجب کرد. شهر لاودکیه برای محصول پارچهٔ سیاه خود و همچنین برای مدرسهٔ پزشکی با رو نقش شهرت داشت. از این روی مسیح مردم این شهر را نصیحت میکند: « زر مصفی به‌آتش‌را از من بخرید، تا دولتمند شوید، و رخت سفیدرا، تا پوشانیده شوید، و ننك عریانی تو ظاهر نشود؛ و سرمه‌را، تا بچشمان خود کشیده، بینا شوید. »



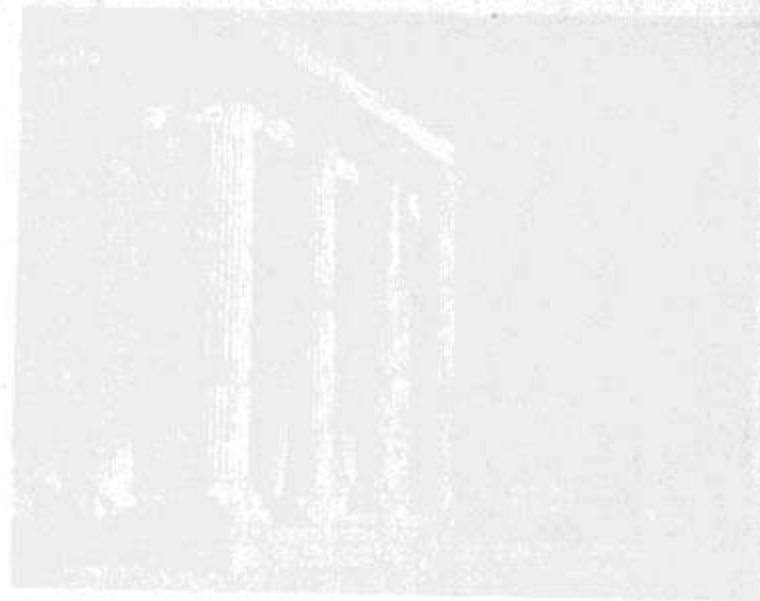


بالا : آتن

روبرو :
خدای نشناخته

فهرست اعلام

ا





بشمار میرفت. این شهر، که بنوبت استیلای سلاطین آشور، یونان و روم را تحمل کرده بود، در زمان مسیح بخشی از قلمرو حکومت آرتاس چهارم، که از سال ۹ ق. م. تا سنهٔ ٤٠ میلادی از شهر پترا حکومت کرده بشمار میرفت. هیرودیس آنتیپاس با دختر او ازدواج کرده، بعد برای اینکه زن برادرش را بنکاح خود درآورد وی را طلاق داده و این کار جنگ انتقامجویانه‌ئی را دامن زد که در نتیجهٔ آن قسمتی از قلمرو حکومت هیرودیس از سلطهٔ وی خارج گشت.

پولس تنها کسی است که در نوشته‌های خود اشاره کرده است آرتاس در آن زمان فرمانروای دمشق بود، ولی مسکوکات آن زمان نیز بر صحت گفتهٔ او گواهی میدهد. مسکوکات دمشق شامل تصویر تیبریوس امپراتور روم است که تا سال ٣٤ ق. م. سلطنت کرد. از آن پس اثری از امپراتوران روم ـ چون کالگولا، که از سال ٣٧ تا ٤١ سلطنت کرد، و کلادیوس، که حکومتش از ٤١ تا ٥٤ بطول انجامید ـ در این سکه‌ها مشاهده نمیشود. از زمان سلطنت نرون، که از سال ٦٢ میلادی آغاز میشود، تصاویر سایر امپراتوران روم بار دیگر بر سکه‌های دمشق ظاهر میشود، و همین گواه بر این است که در فاصلهٔ سالهای ٣٤ و ٦٢ شاه دیگری بر دمشق حکومت میکرده است.

در مشرق دمشق دروازه‌ئی است که قسمتی از آن یادگار روزگار رومیان است، وخیابان مستقیمی که از آن امتداد دارد هنوز «درب المستقیم» نامیده میشود، ودر کتاب اعمال رسولان بدان اشاره رفته است. در زمان پولس این خیابان با یك میل طول وصد پا پهنا که در دو سو با ایوانهای مسقف احاطه شده بود ازمشهورترین معابر جهان بشمارمیرفت. بزرگترین مسجد شهر امروز مسجدی است که چنانکه ازظاهر آن پیدا است درآغاز

کلیسای مسیحی بوده و بعدها در ترکیب آن تغییراتی داده‌اند. شهرت این مسجد بیشتر ازاین جهت است که گفته میشود سر یحیای تعمید دهنده در حرم مزینی که در وسط آن است نهاده شده. با توجه باینکه کالوین مینویسد تعداد کلیساهائی که در زمان وی مدعی بودند سر یحیای تعمید دهنده را در اختیار دارند از بیست کمتر نبوده، خوانندگان مارا معذور خواهند داشت هرگاه ادعای کلیسای دمشق را نیز با تردید تلقی کنیم. آنچه اعتقاد مارا باینکه این مسجد قبلا کلیسای مسیحی بوده تقویت میکند سرستون سنگی است که بر روی مدخل آجری جنوبی بنا قرار دارد. بر روی این ستون، که از پشت بام بازار مجاور پیدا است، کتیبه‌ئی است که «هنری واندایك» آنرا «شهامت آمیزترین کتیبهٔ جهان» نامیده. مضمون کتیبه چنین است: «فرمانروائی تو، ای مسیح، از آن همه اعصار است، و حکومت تو تا همهٔ نسلها پایدار خواهد ماند.»

در کتاب اعمال رسولان (١١:٢٦) با داستان انتشارمسیحیت بشهر انطاکیه آشنامیشویم، وملاحظه میکنیم در همین جا بود که پیروان مسیح برای نخستین بار مسیحی خوانده شدند. در واقع، پس از سقوط روم، انطاکیه مهمترین مرکز نفوذ و قدرت مسیحیت در خاور نزدیك شد. از اینجا هدایائی توسط پولس و برنابا به قحطی زدگان اورشلیم فرستاده شد، و از اینجا بود که همان دو رسول نخستین سفر بشارتی خودرا آغاز کردند و گاهی از سفرهای خود بهمین جا باز میگشتند. وسعت و موقعیت سوق‌الجیشی انطاکیه آنرا کانون مناسبی برای مسیحیت ساخته بود. انطاکیه در کنار رود اورنتوس بفاصلهٔ بیست میل از دریا واقع شده، و در اینجا رود نامبرده یگانه معبری‌را که‌در بین کوههای لبنان و «تائوروس» واقع است بوجودآورده‌است. شهر انطاکیه بامر شاه یونان، سلوکوس اول نیکاتور، ساخته شد. این شاه شهرهای بسیار

آن ارکی بنا شده که درتمام سال توسط سربازان رومی نگهبانی میشده است. در سوی دیگر پرستشگاه ژوپیتر سر بآسمان کشیده و در زیرآن مقر نایب‌السلطنه واقع است کـه مملو از اطاق‌های متعدد است، و بـا اینحال چنان ساخته شده که از دستبرد اوباش مصون باشد. بـر روی پلی که قدری دور ترقرار دارد علامت محدودیت کشتی رانی دیده‌میشود. از بالای پل جزیره‌ئی شروع میشود که «کالینیکوس» برآن شهر تازهٔ خودرا با پنج پل بزرگی که بر روی دره ساخته شده بنا کرد. این پلها چنان محکم و استوار است که طول زمان و سیل و زمین لرزه نتوانسته است برآنها گزندی وارد سازد.» انطاکیه درآن روزگار سومین شهر مهم امپراتوری روم بود و تنها خود روم و اسکندریه با آن میتوانستند رقـابت کنند. این شهر که در زیبائی شهرهٔ عالم بـود مساحتی بیش از یك بـرابـر ونیم شهر رومرا در بر داشت؛ ولی از نظر اخلاق مردمش نیکنام نبود. انطاکیه مرکزمهم بازرگانی و داد وستد وهمچنین مرکز ادیان خاور زمین بشمار میرفت؛ « جوونال » میگوید مـوهوم پرستی و فساد اخلاق شرق از « اورنتوس » بـه « تیبر » سرایت کـرد. گمان میرود در سراسر تـاریخ بشری هیچ مـردمـی بـه اندازهٔ ساکنان ایـن شهر رومی ـ یـونانی بفساد و مـوهـوم پرستی آلـوده نشده باشند.

بسال۱۹۳۲، دراین شهرحفریاتی بدست یك هیئت مختلطآمریکائی و بریتانیائی و فرانسوی آغازگشت. ازآنجاکه شهرکنونی انطاکیه کوچك‌تر از شهر قدیمی است، نقاط بسیاری درآن وجود داشت که نظر باستانشناسان‌را بخود جلب کرد. محل دیوارهای قدیمی شهر شناخته شد، آکروپولیس کشف گردید، و بقایای تماشاخانهٔ بزرگی کـه در قرن اول میلادی توسط رومیان بنا شده و در زمان خود با گنجایش دویست

هزار نفر عظیم‌ترین تماشاخانهٔ جهان بشمار میرفت از زیر خاك بیرون آورده شد. گـرمابه‌ها، ویلاها، و بعد از آن بناهای متعدد دیگری کشف شدند که یکی از آنها کلیساهای مسیحی است که بسال ۳۸٤ ساخته شده. علاوه بر این، قطعات فراوان مجسمه و مقداری موزائیك کف اطاق، که متعلق بقرون اول تا ششم میلادی است، بدست باستانشناسان افتاد. این مـوزائیك‌ها دارای تصاویری از تاریخ و اساطیر یـونان ـ روم و مناظر طبیعت و صحنه‌هـای شکاراند و از نظر هنری ارزش فراوان دارند.

ولی گرانبهاترین یادگارتاریخی که درانطاکیه کشف شده توسط کارگران عرب از زیر خاك بیرون آورده شده است نه باستانشناسان. گروهی از کارگران عرب که در سال ۱۹۱۰ زمین‌را میکندند به پیالهٔ مخصوص عشای ربانی برخوردند که بنام «پیالهٔ انطاکیه» معروف شد. این کارگران ازافشای نام محلی که در آن باین پیالهٔ برخورده‌اند امتناع ورزیدند، ولی گفتند در زیر بنای یك کلیسای قدیمی آنرا یافته‌اند. علاوه بر این پیاله، یك صلیب، چند جلد سیمین کتاب، و یك پیالهٔ دیگر نیز در اینجا بدست آنها افتاده بود. این پیاله در حقیقت،ظرفی است که ساغر کوچکتـری در آن جا میگرفته و روی‌آن تصاویری حك شده است که گمان میرود تصویر مسیح و رسولان او ست.

دو تصویر ازمسیح در طرفین‌آن دیده میشود. یکی از آنها مسیح‌را در دوران جـوانی و دیگری اورا بصورت مـردی بـالغ نمایش میدهد. تصویر ده نفر دیگر نیز جلب توجه میکند که با دستهای افراشته بر دو مسیح درود میفرستند. دردست راست مسیح بشقابی است که پنج قرص‌نان و دو ماهی در آن دیده میشود؛ و در کنارآنها کبوتری جلب توجه میکند. در زیر پاهای مسیح تصویر عقاب رومی قرار دارد. طرح بوتهٔ تاك با

تصاویر دیگر در هم‌آمیخته است. ایسین ، باستانشناس؛ پس از ده سال دقت وبررسی این پیاله،کتاب مصورجالب توجهی انتشار داد که مضامین آن مـا حصل مطالعات اوست. باستانشناس نامبرده تصاویر دور مسیح جوان‌را متی، مرقس؛ لوقا، یوحنا، یعقوب پسر زبدی، وآنانی‌را که بدور مسیح بالغ گردآمده‌اند پطرس؛ پولس، یعقوب، یهودا و اندریاس تلقی میکند. این تصاویر هر یك دو اینچ طول دارد و با هم متفات‌اند. ایسین با توجه بشکل وترکیب این پیاله آنرا متعلق به سال هفتاد میلادی میداند. پیاله‌های دیگری که چون این دارای قاعدهٔ کوچك باشند پس از دوران تیبریوس که فرمانروائیش در سال۳٤ بپایان رسید، تا کنون بدست نیامده است. لذا،او تصاویر روی این پیاله‌را مستند میشمارد. مسیح در این تصویر فاقد ریش است و وقار و ملاحت از چهره‌اش هویدا است. از نظر هنر،این پیاله بسبك یونانی ساخته شده، وظاهراً بآخرین مراحل هنر یونان تعلق دارد پیالهٔ منقور برونی ظرفی است که ساغر سادهٔ کوچك‌تری‌را در خود جای میداده است. قطعاتی از این پیالهٔ کوچك‌تر- را بمرور زمان ازآن جدا کرده، با خود برده‌انـد. دکتر ایسین این فرضیه‌را که پیالهٔ درونی ممکن است همان پیاله‌ئی باشد کـه مسیح و شاگردانش در شب بازپسین از آن شراب نوشیدند، محتمل تلقی میکند. این فرضیه، گرچه قابل اثبات نیست، ولی جالب توجه و دلکش است.

پس از کشف این پیاله، در بارهٔ آن و بخصوص قدمتش اختلاف نظر شدیدی در میان باستانشناسان پدید آمد. دکتر بارتون معتقد است عقاید منعکس در تصاویر و ترتیبات این پیاله بیشتر مربـوط به اوائـل قرن دوم میلادی،یعنی حدود سالهای ۱۲۰ـ ۱٤۰،میباشد. دکتر کوك، استاد کامبریج، برعکس،عقیده دارد که این تصاویر یا باید متعلق بعصر فلاوین (۷۰ ـ۹٦) باشد یا بزمان تراژان (۹۸-۱۱٦). فوکس جانسن

آنراکار قرن اول میلادی میدانند. برخی دیگر معتقداند متعلق بقرن پنجم است و سبك هنری آن بزمانی دیرتر از قرن اول میلادی تعلق دارد. با اینحال، پروفسور بیکن گفته است آثار هنری مشابه این از معابدی که در قرن دوم میلادی دربعلبك بنا شده‌اند بدست آمده است، و «دورتی» ثابت کرده است هنرمندان خاور زمین از مدتها قبل این سبك‌را پیروی میکرده‌اند. توماس کوستین، داستانسرا، در اثر کثیرالانتشار خود موسوم به «پیاله»، شرح خیالی دلکشی از نحوهٔ تهیهٔ این اثر گرانبها بیان داشته است. اکنون پیالهٔ مورد بحث دریکی از موزه‌های شهر نیویورك بنام «دیرها» نگاهداری میشود، و در میان آثار گرانبهای دیگری که از صنعت اولیهٔ مسیحی در این موزه گردآمده، محتملا، از همه زیباتر و شگفت انگیزتر است.

دو کلیسای ویران نادر در مجاورت انطاکیه کشف شده است. یکی از اینها در «سلوکیه پیریه»، که بندر قدیم انطاکیه است و پولس و برنابا، بروایت کتاب اعمال رسولان (۱۳: ٤)، سفر بشارتی خودرا از آنجا آغاز کردند، واقع شده. این کلیسا، ظاهراً، در سال ٤٨٠ میلادی بنا شده، و کلیسای بزرگی بوده است. کف متحرك آن با مجموعهٔ موزائیك نادر و خارق‌العاده‌ئی که صحنه‌هائی زنده از فردوس طبیعت‌را با جانوران، پرندگان، درختان و گلها نمایش میدهد پوشیده شده است. در میان جانوران زرافه و اسب کوهی دیده میشوند که از دیدن مرغ عظیم‌الجثه‌ئی از طایفهٔ درنا، یك فیل خروشان، شیران غران، اسبان لجام گسیخته، یك دسته آهو، گوسفندان، بزها، یك کفتار و جانوران دیگر رم کرده‌اند. پرندگانی که در روی پیاله منعکس شده‌اند عبارت‌اند از یك عقاب، درحالی که بالهای خودرا بهم میزند، یك مرغابی، که سرش‌را چنك میزند، چند طاوس و درنا و مرغابی و قاز. تصاویر مربوط به

داستانهای کتاب عهد عتیق عبارت‌اند: از دانیال، موسی، یونهٔ فروزان و یوسف و شائول. از داستانهای کتاب عهد جدید تصویر مجوسیان، مرد توانگر و ایلعازر، و اطعام پنج هزار نفر توسط عیسی بر روی پیاله منعکس است.

در هشتاد میلی شمال شرق انطاکیه ویرانه‌های کلیسای «سیمون مقدس» واقع است. سیمون مقدس درحدود ۳۹۰ در شمال سوریه متولد شد و سی سال آخر عمر خودرا بر روی ستونهائی بسر برد که ارتفاع آنها پیوسته افزایش مییافت. ستون اول شش پا و ستون آخر قریب شصت پا ارتفاع داشت. بیشتر روزهارا او در دعا و مناجات بسر میبرد و در ضمن آن از کمر تا بزمین خم شده، دوباره راست میگردید. یك تماشاچی روزی بشمردن حرکات او پرداخت، و پس از آنکه هزار و دویست و چهل و چهار بار آنرا شمرد خسته شد و از شمردن باز ایستاد، در حالی که سیمون مقدس خسته نشده بود و هنوز باین حرکت شگفت انگیز ادامه میداد. مشهور است که او یك سال تما را روی یك پا ایستاد. از همه جا زائران برای تماشای او هجوم میآوردند، و گفته‌اند که هزاران تن با دیدن او به مسیحیت گرویده‌اند. میگویند ستارهٔ فروزانی بر فراز ستون او نور افشانی میکرد، و جماعتی از پیشوایان دین جسد اورا تا گور مشایعت کرده‌اند. اونمونه‌ئی فنا ناپذیر از قدیسین مرتاض مسیحی شناخته شده است. اندکی پس از مرك وی، کلیسای بزرگی در محل ستون او ساخته شد که ویرانه‌های تأثر انگیز آن هنوز بر جاست. این کلیسا از چهار اطاق بزرك تشکیل شده بود که بشکل صلیب در کنار هم قرار داشتند. روی این اطاق‌هارا با سقف پوشانده بودند و ستون سیمون مقدس، که هنوز قسمتی از آن پا بر جا است، دروسط آنها قرار داشت. اواگریوس، که بسال ٥٦٠ این کلیسارا دیده، آنرا چنین

توصیف میکنند: « ستونهای صیقلی زیبا سقف نسبتاً بلندی‌را بر روی خود نگاهداشته‌اند. در وسط کلیسا صحنی است که در مرکز آن ستونی بارتفاع چهل ذراع قرار دارد. بر روی این ستون فرشتهٔ مجسم زندگی آسمانی خودرا بر روی زمین بسر برده.» صومعه‌های متعددی در دور این کلیسا بنا شده‌بود، و از روی ویرانه‌های شهر میتوان دریافت برای پذیرائی از زائرانی که برای زیارت این کلیسا میآمدند چه تدارکات مفصلی لازم بود در این شهر بعمل آمده باشد.

فصل پانزده

راههائی که پولس پیمود

در کتاب اعمال رسولان (۱۳:۴ و ۵) با نخستین سفر بشارتی پولس و برنابا به قبرس، که موطن برنابا بود، آشنا میشویم. قبرس جزیرهٔ طویل و زیبا و باروری است که در مشرق مدیترانه در مدخل خلیج انطاکیه واقع شده و در روز روشن از این بندر دیده میشود. مبشران نامبرده در شهر سیلامیس، که در آن روزگار از بندرهای مهم مدیترانه بود و مرکز بازرگانی قبرس بشمار میرفت، پیاده شدند. این شهر در کنار جلگه‌ئی واقع است که وسیع‌ترین جلگهٔ جزیره میباشد. چنانکه کتاب اعمال رسولان روایت میکنند، در زمان پولس کنیسه‌های متعددی در این شهر قرار داشت. با توجه باینکه سیلامیس در آن زمان مرکز مهم بازرگانی بود و یهود همواره سوداگر بوده‌اند، وجود این کنیسه‌هارا درآنجا امری عادی باید تلقی کرد. امروز در این شهر صومعه‌ئی هست که بنام «برنابای مقدس» خوانده میشود و درکنار آن گوری منتسب به برنابا قرار دارد. راهبان صومعه حدیثی دارند که میگویند دومین باری که برنابا همراه مرقس بجزیره آمد، مردی که پولس در نخستین سفر خودوی‌را نابینا ساخته بود، با وی بنای مخالفت نهاد و یهودرا علیه وی بشورانید و آنها در میدان اسب دوانی برنابارا سنگسار کرده، بقتل رسانیدند.



لیستره

همان شب مرقس جسد ویرا ربوده، در خارج شهر دور از دیدهٔ بد خواهان بخاك سپرد. چهارصد سال بعداز این ماجرا، کلیسای قبرس در صدد برآمد خودرا ازسلطه و فرمانبرداری کلیسای انطاکیه برهاند، و برای حصول این منظور استدلال کرد چون خود آن کلیسا نیز بدست یکی از رسولان مسیح بنیانگذاری شده در شأن ومنزلت کمتر از کلیسای انطاکیه نیست. در اثنائی که بحث و گفتگو در این باره جریان داشت، اسقف اعظم قبرس اعلام داشت برنابا در خواب بسراغ وی آمده، اورا بمحل گور خویش رهنمائی کرده است، و باو تکلیف نموده که مسألهٔ مورد اختلافرا به زنو (۱)، امپراتور قسطنطنیه، احاله کند. فردای آن اسقف اعظم همراه گروهی از پیروانش بکنار گور رفته، آنرا شکافت، و در داخل آن جسد برنابارا یافت که نسخه‌ئی از انجیل متی‌را بسینهٔ خود نهاده است. وی آثاری‌را که در گور یافته بود برداشته، نزد امپراتور شتافت، و امپراتور از سخنان وی چنان بهیجان آمد که بیدرنك شورای کلیسارا برای تأیید استقلال و خود مختاری کلیسای قبرس تشکیل داد. علاوه برآن، شورا به اسقف اعظم اجازه داد که از آن پس نامشرا با مرکب سرخ امضا کند، و این پیش از آن حق اختصاصی امپراتور بود. همچنین، اسقف اعظم اجازه یافت کلاه ارغوانی بر سر نهد و عصای سلطنتی با خود حمل نماید. کلیسای قبرس در طی ۱۴۵۰ سال گذشته تا روزگار خودمان این حقوق و مزایارا با سرسختی و تنگنظری برای خویش محفوظ داشته است.

شهر سیلامیس در روزگار ما در زیر درختان انبوه کهنسال پنهان شده و از خلال درختان پایهٔ ستونهای مرمر و بقایای سه بازار قدیمی با میدانهای وسیع که کف آنها با سنك مرمر پوشیده و با بناهای عظیم

1– Zeno

احاطه شده بود، نمایان است. از جملهٔ آثاری‌که از میان ویرانه‌های شهر قدیمی بدست آمده ابنیه‌ئی بسبك خانه‌های رومی است که دارای گرمابه‌های متعدد و دستگاه حرارت مرکزی بوده‌اند. در بزرگترین میدان شهر بلکانی است‌که باحتمال قریب بیقین همان بلکانی میباشد که رسولان از آن گذشته‌اند. شهر سیلامیس و بندر آن در زمین لرزهٔ شدیدی ویران شده است.

در وسط جزیره کان‌های بزرك مس قرار دارد که در روزگار رومیان ازآنها بهره برداری میشد وآنهاراهیرودیس بزرك ازآگستوس قیصر گرایه کرده بود. نکتهٔ جالب توجه اینجا است‌که معادل کلمهٔ مس در زبان انگلیسی از کلمهٔ قبرس گرفته شده است. امروز یك شرکت آمریکائی باوسائل و شیوه‌های نوین ازاین‌کان‌ها بهره برداری میکنند. مبشران نامبرده از سیلامیس به پافوس، که مقر فرمانروای رومی جزیره بود، درآمدند. در مجاورت پانوس دهکده‌ئی است بنام «سالامیو»، که درختان زیتون کهنسال درآن روئیده است، و ساکنان آن بر خودمیبالند که تخم این درختان‌را پولس و برنابا هنگامی که برای صرف ناهار در آن توقف کردند بر زمین افشانده‌اند. نزدیك تاماسوس گوری است که گفته میشود به مناسون تعلق دارد، واین همان شخصی است که در کتاب اعمال رسولان (۱۶:۲۱) نامش آمده. معروف است که این شخص بدست یوحنا تعمید یافته و به فاصلهٔ راه یکروز از اورشلیم خانه‌ئی داشته که در آن از پولس و لوقا پذیرائی کرده. و بعدها با خشکانیدن دست صرافی بی وجدان و ستمگر معجزه‌ئی از او سر زده است.

در پافوس مبشران به سرجیوس پولس، «خلیفهٔ ولایت»، که مردی دانا و هوشمند بود و پس از سیسرو، خطیب مشهور رومی، باین مقام گماشته شد، برخوردند. در آن روزگار ایالات تابع روم بر

داشت کشیش نظامی انگلیسی مقیم ازمیر، بنام فرانسیس اروندل (۱)، است. این شخص در اثر تماس با برادر زنش جیمز موریر (۲)، که با نگارش کتاب حاجی بابای اصفهانی در ایران شهرت یافته است، به باستانشناسی علاقمند شد. پولس، پس از ورود باین شهر، بعادت دیرین خود، روز شنبه به کنیسهٔ یهود در آمد و پیام عیسی‌را به جماعت اعلام داشت. ظاهراً، یهودیان ساکن این شهر اندك بودند، و بهمین جهت تنها یك کنیسه درآن وجود داشت. این کنیسه یقیناً بشکل کنیسه‌های امروزی بوده ؛ در وسط آن میزی برای قرائت کتاب عهد عتیق قرار داشته است. صندوق حاوی نسخهٔ خطی کتاب عهد عتیق در کنار میز در آنسوئی که به اورشلیم نزدیك‌تر است نهاده میشد و در اطراف میز صندلی‌هائی برای حاضرین چیده میشد، و زنان نیز در جای مخصوصی که معمولا در پشت معجری مشبك یا راهرو که بآنان اختصاص داشت گرد میآمدند. لوقا شرح مبسوطی از بیانات پولس دراین کنیسه میدهد که نمونه‌ئی ازمواعظ او برای یهودیان است. سخن پولس در اینجا دوستانه و دلنشین است از پیشگوئیهای پیامبران یهود آغاز میشود و به یحیای تعمید دهنده و عیسی میرسد. در نخستین هفتهٔ اقامت پولس دراین شهر، یهودیان ساکن آنجا واکنش دوستانه‌ئی باو ابراز داشتند، ولی مخالفتی که بعداً از جانب آنان سر زد سبب گشت که پولس از یهود دل کند و به امتها روی آورد. این ماجرا درحقیقت مبدء تحولی در مشی فعالیت بشارتی پولس بوده، زیرا از آن پس او نام « رسول برای امتها »را به خود گرفت. بدیهی است که در شهری چون انطاکیه، که در تحت نفوذ و سلطهٔ رومیان بود، هر تشبثی بقانون علیه پولس از جانب یهود بی ثمر

1– Fracis Arundell

2– James Morrier

و بلا اثر میماند. از این روی، مخالفان و بدخواهان بزنان مقتدر و متنفذی‌که به یهودیت گرویده بودند متوسل شدند و آنانرا علیه مبشران برانگیختند، و مبشران‌را ناگزیر ساختند « خاك و غبار شهررا از پا‌های خود افشانده»، به قونیه، یا ایقونیه، که در شصت میلی انطاکیه واقع است، رهسپار شوند.

نزدیك ایقونیه دو تپه‌ئی هست که بنامهای پولس و تکلا خوانده میشود. تکلا جوانی از اهالی قونیه بود که به مسیحیت گروید، وداستان او در شرح جعلی کارهای پولس و تکلا، که در قرون اول میلادی در کلیساها خوانده میشد، آمده است.

تنها توصیفی که از اندام و وضع ظاهری پولس در دست داریم درهمین کتاب است. نویسندهٔ کتاب میگوید پولس «مردی بود با اندام ریز، سر کم مو، پاهای کج، تندرست، ابروان بهم رسیده، بینی نسبتاً خمیده، و شخصی پراز فیض و رحمت، زیرا گاهی چون انسان مینمود و زمانی چون فرشتگان بنظر میآمد.» ایقونیه مستعمرهٔ رومیان نبود، بلکه بشیوهٔ دموکراسی اداره میشد. از این روی، هنگامی که ساکنان آن علیه مبشران شوریدند، دموکراسی‌آن به کریه‌ترین صورتی نمایان گشت، و پولس و برنابا ناگزیر گشتند به لیستره بگریزند. تنها بخش کوچکی ازشهر قدیمی، که شاید همان باشد که پولس دیده، تا زمان ما باقی مانده است، زیرا این شهر بارها ویران شده و از سر نو بنا گردیده است.

لیستره بفاصلهٔ بیست و پنج میل از ایقونیه واقع است و ویرانه‌های آن در سال ۱۸۸۵ توسط ج. ر. ستیلینگتون‌سترت (۱)، محقق آمریکائی، کشف گردیده است. در میان بقایای شهر سنك مذبحی با

1– J. R. Stillington Sterret

ارتفاع سه و نیم اینچ بدست آمده که بر آن نام شهر بخط لاتین حك شده و ضمناً اشاره گردیده است که شهر مستعمرهٔ رومیان بوده. از آنجا که این سنك یادگار روزگار آگستوس است، یقیناً پولس و همراه او آنرا دیده‌اند. در همین شهر بود که چون پولس مرد لنك‌را شفا داد کاهن معبد مشتری وی‌را خدا پنداشت و خواست برای او قربانی بگذارد، و مردم برنابارا چون الههٔ مشتری و پولس‌را چون خدای عطارد سجده و پرستش کردند. درك اینکه چرا در لیستره مردم این مبشران‌را چون خدایان مشتری و عطارد پنداشتند مشکل نیست. سبب آن این بود که افسانهٔ کهن فیلمون و باتوکیس در ذهن مردم این شهر ریشه دوانده بود. این حدیث میگوید مشتری و عطارد بصورت انسان در شهر نمایان شدند و روستائیان نامهربان آنانرا بیرون راندند. تنها فیلمون، مرد کهنسال نیك سیرت، و زن او باتوکیس با خوشروئی از آنان پذیرائی کردند. موجودی آذوقهٔ آنان بطرز معجزآسائی افزایش یافت تا کفاف مهمانان‌را بدهد، و بامداد فردا در جای شهر دریاچه‌ئی ظاهر گشت که در آن روستائیان نامهربان به ماهی مبدل گشته بودند. بسائق همین حدیث، وقتی مردم پنداشتند خدایان فرود آمده اند، آنانرا خدایان مشتری و عطارد شمردند. بنظر میرسد که مشتری و عطارد خدایان حامی این شهر بوده‌اند. بر اثر کاوشهائی که در میان ویرانه‌های شهر صورت گرفته بقایای معبد مشتری بهمان‌صورتی که در کتاب اعمال رسولان توصیف شده کشف گردیده، و همچنین الواح فراوانی بدست آمده است که از طرف پرستندگان مشتری و عطارد بآنان تقدیم گردیده است. لذا پیداست که شور و هیجانی که از مشاهدهٔ پولس و کارهای او به کاهن معبد مشتری دست داد و اعتقاد او باینکه این بار پذیرائی از این خدایان بجای شوربختی مایهٔ برکت شهر خواهد

گشت بی مبنا نبوده است. در محل شهر دربه، که مبشران از لیستره بدان رهسپار شدند و آخرین نقطهٔ خط سیر پولس در این سفر بود، تاکنون حفریاتی صورت نگرفته است. پولس و برنابا از اینجا به انطاکیهٔ سوریه بازگشتند.

پولس و سیلاس در دومین سفر بشارتی خود پس از عبور از برخی‌شهرهائی که در سفر قبلی دیده بودند به ترواس، درآسیای صغیر، رسیدند. در اینجا پولس رؤیای مرد مقدونی‌را که استعانت میکرد علامتی از میل و ارادهٔ خدا برای عزیمت خود به قارهٔ اروپا تلقی میکند. دراین سفر تیموتائوس درلیستره و لوقا درترواس به مبشران میپیوندند، و بدینسان تعداد آنها ظاهراً بچهار میرسد. تفاوت شیوهٔ این مبشران برای تسخیر اروپا با راهی که خشایارشا، شاه ایران، بسال ۴۸۰ ق. م.، یا قریب پانصد سال قبل از آنان، تقریباً از همان نقطه باین منظور برگزیده بود، نکتهٔ‌شایان توجه وآموزنده‌ئی است. خشایارشا، بگواهی اسناد تاریخی، با اتکای به بزرك‌ترین نیروی نظامی آن عصر تعرض خودرا آغاز کرد. هرودوت توصیفی روشن و مستند از کثرت سربازان خشایارشا و ترکیب نیروهای او باقی گذارده است. سربازان او از سراسر امپراتوری پهناور ایران، که از هند تا حبشه و از افغانستان تا شبه جزیرهٔ عربستان گسترش داشت، گرد آوری شده بودند. نیروهای او از پیاده نظام، که به شمشیر و نیزه مجهز بود، تشکیل میشد و در میان سربازان او جمعی با کلاه خود برنجین، گروهی با کلاه خود ساخته شده از جمجمهٔ اسب و عده‌ئی با کلاه نمدی بودند و جامه‌های رنگارنك گوناگون بر تن داشتند. کثرت سربازان او بحدی بود که برای شمارش آنان ده هزار تن‌را جدا ساخته، حصاری بر گرد آنان کشیدند، و چون گنجایش محوطهٔ داخل حصار معلوم شد، از آن‌برای

آن گروهی از ناقدان لوقارا، که در کتاب اعمال رسولان (۶:۱۷) از فرمانروایان این شهر بعنوان پولیتارخ نام برده، متهم باستعمال القابی میکردند که تاریخ آنهارا بیاد ندارد. علاوه بر این، کتیبه‌های متعدد دیگری که حاوی این لقب‌اند از زمان آگستوس بیادگار مانده. پس انتقادی که از این نظر بر اعمال رسولان میشد پایه و مبنای صحیحی نداشته است. درهمین شهر تسالونیکی بود که مخالفان بااشاره بکارهای مبشران گفتند: «اینان جهان‌را زیر و رو کرده‌اند.»

کمی پس از آن در شهر آتن، که کانون فرهنگ و معماری و دانش یونان بود، بار دیگر به پولس بر میخوریم. تماشای این شهر و مشاهدهٔ آثار و ابنیهٔ شگفت انگیز آن در فکر و روح پولس چه اثری بخشیده است؟ محتمل است که او با ملاحظهٔ پیروزیهای درخشان مردم این شهر در زمینهٔ فرهنگ وهنر و معماری از خود پرسیده باشد آیا دین ساکنان آتن برای ارشاد آنان کافی نیست؟ هنوز در این شهر آثاری بچشم میخورد که تاکنون دست بشر در زیبائی و فریبندگی نظیر آنها‌را نیافریده است. بسیاری از نویسندگان و جهانگردان شکوه و زیبائی خیره کنندهٔ آنرا ستوده‌اند. بسال ۱۸۴۱، و. م. لیك درویرانه‌های آتن بکاوش پرداخت، و سپس شش مؤسسهٔ خارجی با همکاری دولت یونان این کاررا بمیزان وسیعی ادامه دادند. مرکز شهر که «آکروپولیس» نام داشت بر صخرهٔ بلندی بارتفاع پانصد و دوازده پا، که از عصر حجر جدید پیوسته مسکون بوده، بنا گردیده است. آتن شهرت خودرا در قرن هفتم ق. م. بدست آورد و مقارن جنگ با ایران خودرا برهبری حکومت‌های یونان رسانید. درفاصلهٔ سالهای ۴۴۳ ۴۲۹ ق. م. این شهر برهبری وسرپرستی «پریکلس»(۱)، باوج ترقی و عظمت رسید وبااستفاده

1– Pericles

شهر مستعمرهٔ رومیان شد بنا گردیده و ظاهراً انتهای پومریوم‌را، که خدایان بیگانه‌را بدان راهی نبوده، تعیین میکرده است. بفاصلهٔ تقریباً یك میل از این شهر، در کنار شاهراه، به رود «گنجاتیس» میرسیم که ازآن در کتاب اعمال رسولان (۱۶: ۱۳) نام برده شده، و مبشران در کنار آن بگروهی از زنان دیندار برخوردند که در روز سبت مشغول بجاآوردن مراسم دینی‌خود بودند. لیدیا، دلال ارغوان، که نخستین‌زن اروپائی است که مسیحیت‌را پذیرفت، یکی از همین زنان بود.

«گنجاتیس»رودی است به پهنای ۱۰ - ۱۲ یارد که‌آب زلالی در آن جاری است. این شهر چون پایگاه نظامی بود وچون از نظرسوداگری اهمیت چندانی نداشت، یهودیان آن بسیار اندك بودند. شهری نیز که دختری مآل‌اندیش در آن شفا یافت؛ مبشران مضروب و زندانی شدند، هنگام شب زمین لرزه‌ئی در آن حادث گشت و زندانبان به مسیحیت گروید، از نظر اهمیت و موقعیت نظامی بهمین شهر شباهت داشت. احساسات گرم و آتشین پولس نسبت بـه مسیحیان این شهر از نامهٔ او به «فیلیپیان» پیداست. این نامه از آن جهت که از سخنان گله‌آمیز و تحذیر کننده خالی است با سایر نامه‌های پولس تفاوت دارد.

رسولان از اینجا به تسالونیکی رهسپار شدند. تسالونیکی نیز در آغاز همان شاهراه بفاصلهٔ هفتاد میل ازشهر قبلی قرار داشت. این شهر، بسال ۳۱۵ق. م. بفرمان «کاساندر» ساخته شده؛ وبنام زن او که خواهر اسکندر کبیر است نامید شده. در جنك فیلیپی تسالونیکی از فاتحان پشتیبانی کرد و بهمین‌جهت شهری آزاد اعلام شد. خیابان اصلی آن در امتداد همان شاهراه معروف احداث شده است. بر دروازهٔ ویران آن، که «دروازهٔ واردار» نام دارد، این عبارت دیده میشود: «در زمان پولتیارخ‌ها.» این کتیبه ازاین جهت قابل ملاحظه است که قبل از کشف

از هنر « فیدیاس »(۱)، پیکرتراش نامی، خودرا با ابنیهٔ عمومی، پرستشگاهها و آثار هنری فراوان بیاراست. با استفاده از مصالحی که در جنگ ماراتون برجای مانده بود « فیدیاس » پیکر عظیم «آتنا »را از مفرغ بارتفاع هفتاد پا بساخت و آنرا در « آکروپولیس »قرار داد. بلندی و عظمت این پیکر بحدی بود که کشتیبانانی که با سفاین خود از دماغهٔ «دانیوس» میگذشتند آنرا از دور میدیدند و اشعهٔ خورشید که بر نیزه و کلاه خود آن میتابید چشم آنانرا خیره میساخت. علاوه بر آن، پیکر دیگری برای آتنا در داخل معبد پارتنون بر پا شد. این پیکر آتنا از چوب بارتفاع چهل پا ساخته شده بود و روی آنرا با عاج پوشانده بودند. چهره و دستها از عاج، چشمها از جواهرات گرانبها، و گیسوان و کلاه خود آن ازطلا ساخته شده بود. «مهافی» (۲) نوشته است: « در سراسر جهان ویرانه‌ئی نیست که این همه زیبائیهای شگفت انگیز تاریخی در خود گرد آورده باشد. فرهنگ و تمدن جهان در یونان، تمدن یونان در آتن، تمدن آتن در آکروپولیس، و تمدن اکروپولیس در پارتنون تجلی کرده است. » میزان شیوع فساد اخلاق در یونان آن روزگار از اینجا معلوم میشود که «فیدیاس» طلائی را که در مجسمه بکار برده بود چنان ساخت که از آن قابل تفکیک باشد. سپس هنگامی که اورا متهم باختلاس طلای مزبور کردند، او قطعات طلارا از پیکر جدا ساخته، توزین نمود.

پس از آکروپولیس، مهم ترین محلهٔ شهر بازار آن بود که‌ضمناً مرکز فرهنگی نیز بشمار میرفت. لوقا در کتاب اعمال رسولان (۱۷ : ۲۱) به کنجکاوی ساکنان آتن اشاره میکند، و گروهی از نویسندگان

1- Phidias

2- Mahafy

دنیای قدیم نیز آنرا تائید کرده‌اند. بروایت لوقا، در همین جا بود که پولس با یهودیان، مردمان دیندار و دیگران مباحثه کرد. مدرسهٔ باستان شناسی آمریکائی با برداشتن درحدود دویست وپنجاه هزار تن خاک بخش وسیعی از این بازاررا بصورت اول در آورده است.

این بازار با بناهای شگفت‌انگیز - از جمله ایوانهای ستوندار، معبد آپولو پتراس، طالار شورای پانصد نفری، بنای مدور شورای اجرائیه، معبد آریس، طالار موسیقی و کتابخانه - محصور بود. درچنین شهری بود که پولس پیام مسیح را بگوش مردم رسانید.

در کتاب اعمال رسولان (۱۷: ۲۲ و ۲۳) میخوانیم که پولس‌در آتن با مردمی که بر کوه‌مریخ گرد آمده بودند سخن گفت. این کوه صخره‌ئی بارتفاع سیصد وهفتاد وهفت پا است که درشمال غرب «آکروپولیس » قرار گرفته. قریب پانزده یا شانزده پله که در روی صخره تراشیده شده به زمین هموار در بالای کوه منتهی میشود. در سه‌طرف محوطهٔ مزبور نیمکت‌های سنگی چیده شده است. اینجا محل انعقاد شورائی بود که از بزرگان شهر آتن تشکیل میشد و در نخستین ادوار تاریخ یونان عالی‌ترین مرجع سیاسی و دینی بشمار میرفت. نکتهٔ شایان توجه اینجاست که سخنان پولس در این شهر با آنچه وی به یهودیان انطاکیه میگفته تفاوتی شگرف دارد. وی در آتن به کتاب عهد عتیق که مضامین آن بگوش یونانیان نا آشنا و نامفهوم بود اشاره‌ئی نمیکند، ولی درضمن بیانات خود ازگفتار شعرا و فیلسوفان یونان شاهد میآورد و به مذبحها و پرستشگاههای ساخته شده بدست انسان اشاره میکند. اشارهٔ او به مذبح و خدای ناشناخته بنظر باور نکردنی میآید، ولی نویسندگان متعدد صحت آنرا تأیید کرده‌اند. شخصی بنام اپولونیوس، اهل تیانا، که مقارن سفر پولس به آتن ازاین شهر دیدن کرده، میگوید:

« شرط حکمت و خردمندی این است که انسان از همهٔ خدایان به نیکی یاد کند، بخصوص در آتن که مذبح‌هائی باحترام خدایان ناشناخته بر پا گشته است. » جغرافیدانی بنام پائوسانیوس، که در نیمهٔ قرن دوم به آتن سفر کرده، مینویسد که در فاصلهٔ بندر و شهر آتن به مذبح‌های خدایان ناشناخته برخورده است، و از مذبح خدایان ناشناخته در اولمپیا نام میبرد. اخیراً در پرگاموم نیز کتیبه‌ئی بدست آمده که در آن گفته میشود: « به‌خدایان ناشناخته، کاپیترا، مشعلدار »

پولس مدت کوتاهی در آتن توقف کرد و در طی آن معدودی از ساکنان این شهر به مسیحیت گرویدند. با اینحال، در بارهٔ یکی از ایمان آورندگان آن شهر، بنام دیونیسیوس آریوپاغی، احادیث شنیدنی نقل کرده‌اند. گفته میشود که او همراه پولس و تا زمان شهادت او در روم بسر برد. بعدها او از طرف کلمنت روم با سمت میسیونر به گال فرستاده شد. در جزیره‌ئی در رود سن رحل اقامت افکند، بسیاری را به مسیحیت کشانید و سر انجام بمقام اسقفی شهر پاریس ارتقا یافت. گفته میشود که او هنگام جفای « دومیتین » بر کوه «مارتی» که امروز کوه شهید نامیده میشود، شربت شهادت نوشیده است. او که در زمرهٔ قدیسین مسیحی است، در نزد مردم فرانسه بنام دیانیسیوس مقدس یادنیس مقدس شهرت یافته‌و قدیس خاص فرانسه بشمار است.

پولس وهمراهان ازشهر آتن به قرنتوس رهسپار شدند. این شهر، بخلاف آتن، اهمیت فرهنگی نداشت و مرکز بازرگانی و داد و ستد بشمار میرفت. از قرائن پیداست که لوقا در فیلیپی مانده، ولی تیموتائوس و سیلاس پس از اندکی به پولس پیوسته، در فعالیت مهم او در شهر قرنتوس شرکت کرده‌اند. این شهردر مغرب برزخ باریکی که پلپونزی‌را به سرزمین اصلی یونان میپیوندد قرار داشت. تقریباً رو

بروی آن در سمت شرق بندر کنخریه واقع بود. لذا، کشتی‌هائی که از اسپانیا، سیسیل و روم میآمدند در بندر قرنتوس لنگر میانداختند. بسبب کمی پهنای برزخ تنها کشتی‌های کوچك میتوانستند در آن از بندری به بندر دیگر حرکت کنند، و بار کشتی‌های بزرك‌را تخلیه کرده، با گاری یا چهارپایان حمل میکردند. بدینسان، کشتی‌ها هنگام طوفان و تلاطم دریا از پیمودن راه پر پیچ و خمی که از میان صخره‌های خطرناك بر دوربندر «مالیا» میگذشت، بی‌نیاز میگشتند. استرابو نوشته است: « وقتی مالیارا دور میزنی، امید بازگشت به وطن‌را از سر بیرون کن. » تعجب نباید کرد که در زمان اسکندر کبیر حفر کانالی از میان این برزخ مورد توجه قرار گرفت. این طرح در سال ٦٦ میلادی وارد مرحلهٔ عمل شد، بدینسان که نرون، امپراتور روم، با بیل زرین زمین‌را کند و شش هزار تن از یهودیان‌را که « وسپاسین» در جنك با یهود آنانرا باسارت آورده بود برای حفر کانال بکار واداشت. ولی در اثر تحذیر دانشمندی که میگفت سطح دریای غربی بالاتر از سطح دریای شرقی است و حفراین کانال سبب خواهد شد که جزایر گرانبهائی بزیر آب رود، نرون از ادامهٔ کار منصرف شد. لذا، این طرح بفراموشی سپرده شد، تا در فاصلهٔ سنوات ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ بدان جامهٔ عمل‌پوشاندند. کانال جدید‌چهار میل طول دارد وروی آن پلی بارتفاع صد و هفتاد پا ساخته شده‌است.

قرنتوس در نتیجهٔ رونق یافتن بازرگانی و داد و ستدش با دو سوی مدیترانه رو به پیشرفت وعظمت نهاد. از روزگار باستان این شهر محل پرستش «افرودیت» بوده است. در حدود سال ٦۰۰ ق. م. قرنتوس یکی ازمهم‌ترین مراکز بازرگانی جهان بشمار میرفت، و ظروف سفالین و برنجی که از آن صادر شده در شهرهای سراسر مدیترانه بدست

« شرط حکمت و خردمندی این است که انسان از همهٔ خدایان به نیکی یاد کند، بخصوص در آتن که مذبح‌هائی باحترام خدایان ناشناخته بر پا گشته است. » جغرافیدانی بنام پائوسانیوس، که در نیمهٔ قرن دوم به آتن سفر کرده، مینویسد که در فاصلهٔ بندر و شهر آتن به مذبح‌های خدایان ناشناخته برخورده است، و از مذبح خدایان ناشناخته در اولومپیا نام میبرد. اخیراً در پرگاموم نیز کتیبه‌ئی بدست آمده که در آن گفته میشود: « به‌خدایان ناشناخته، کاپیترا، مشعلدار »

پولس مدت کوتاهی در آتن توقف کرد و در طی آن معدودی از ساکنان این شهر به مسیحیت گرویدند. با اینحال، در بارهٔ یکی از ایمان آورندگان آن شهر، بنام دیونیسیوس آریوباغی، احادیث شنیدنی نقل کرده‌اند. گفته میشود که او همراه پولس و تا زمان شهادت او در روم بسر برد. بعدها او از طرف کلمنت روم با سمت میسیونر به گال فرستاده شد. در جزیره‌ئی در رود سن رحل اقامت افکند، بسیاری را به مسیحیت کشانید و سر انجام بمقام اسقفی شهر پاریس ارتقا یافت. گفته میشود که او هنگام جفای « دومیتین » بر کوه «مارتی» که امروز کوه شهید نامیده میشود، شربت شهادت نوشیده است. او که در زمرهٔ قدیسین مسیحی است، در نزد مردم فرانسه بنام دیانیسیوس مقدس یادنیس مقدس شهرت یافته‌و قدیس خاص فرانسه بشمار است.

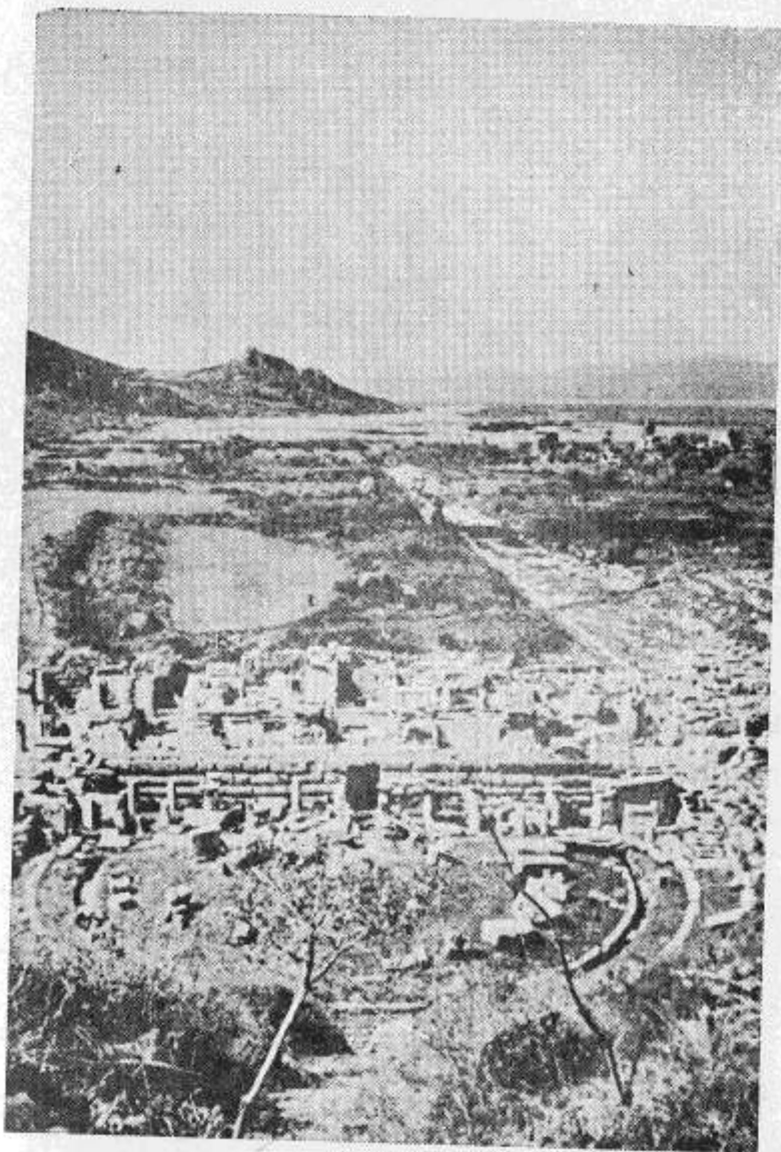
پولس وهمراهان ازشهر آتن به قرنتوس رهسپار شدند. این شهر، بخلاف آتن، اهمیت فرهنگی نداشت و مرکز بازرگانی و داد و ستد بشمار میرفت. از قرائن پیداست که لوقا در فیلیپی مانده، ولی تیموتائوس و سیلاس پس از اندکی به پولس پیوسته، در فعالیت مهم او در شهر قرنتوس شرکت کرده‌اند. این شهر در مغرب برزخ باریکی که پلپونزی‌را به سرزمین اصلی یونان میپیوندد قرار داشت. تقریباً رو

بروی آن در سمت شرق بندر کنخریه واقع بود. لذا، کشتی‌هائی که از اسپانیا، سیسیل و روم میآمدند در بندر قرنتوس لنگر میانداختند. بسبب کمی پهنای برزخ تنها کشتی‌های کوچک میتوانستند در آن از بندری به بندر دیگر حرکت کنند، و بار کشتی‌های بزرگ‌را تخلیه کرده، باگاری یا چهارپایان حمل میکردند. بدینسان، کشتی‌ها هنگام طوفان و تلاطم دریا از پیمودن راه پر پیچ و خمی که از میان صخره‌های خطرناك بر دوربندر «مالیا» میگذشت، بی‌نیاز میگشتند. سترابو نوشته است: « وقتی مالیارا دور میزنی، امید بازگشت به وطن‌را از سر بیرون کن. » تعجب نباید کرد که در زمان اسکندر کبیر حفر کانالی از میان این برزخ مورد توجه قرار گرفت. این طرح در سال ٦٦ میلادی وارد مرحلهٔ عمل شد، بدینسان که نرون، امپراتور روم، با بیل زرین زمین‌را کند و شش هزار تن از یهودیان‌را که « وسپاسین» در جنك با یهود آنانرا باسارت آورده بود برای حفر کانال بکار واداشت. ولی در اثر تحذیر دانشمندی که میگفت سطح دریای غربی بالاتر از سطح دریای شرقی است و حفراین کانال سبب خواهد شد که جزایر گرانبهائی بزیر آب رود، نرون از ادامهٔ کار منصرف شد. لذا، این طرح بفراموشی سپرده شد، تا در فاصلهٔ سنوات ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ بدان جامهٔ عمل‌پوشاندند. کانال جدید‌چهار میل طول دارد وروی آن پلی بارتفاع صد و هفتاد پا ساخته شده‌است.

قرنتوس در نتیجهٔ رونق یافتن بازرگانی و داد و ستدش با دو سوی مدیترانه رو به پیشرفت وعظمت نهاد. از روزگار باستان این شهر محل پرستش «افرودیت» بوده است. در حدود سال ٦٠٠ ق. م. قرنتوس یکی ازمهم‌ترین مراکز بازرگانی جهان بشمار میرفت، و ظروف سفالین و برنجی که از آن صادر شده در شهرهای سراسر مدیترانه بدست

باستانشناسان افتاده است. بسال ۱۴۶ ق. م. درجنك بارومیان قرنتوس بکلی ویران گشت و ساکنان آن بغلامی* فروخته شدند. صد سال بعد، یعنی درسال ۴۶ ق. م.، ژولیوس قیصر شهررا از نو بنا کرد و گروهی از اهالی ایتالیا و یونانیان پراکندهرا در آن جا داد. از آن پس شهر بسرعت توسعه یافت و مقر حکومت ایالتی آگستوس، یا همانگونه که در اعمال رسولان (۱۲:۱۸) آمده، مقر خلیفهٔ ولایت گشت. ترقی آن ادامه، یافت، تادر قرن پانزده بدست ترکان عثمانی سقوط کرد قرنتوس در مرکز سرزمینی واقع است که زرشك آن شهرت دارد و کلمهٔ زرشك در زبان انگلیسی از نام همین شهر گرفته شده. در قرون اخیر دو بار، یکی در ۱۸۵۸ و دیگری در ۱۹۲۸، زمین لرزه این شهررا ویران ساخته.

از سال ۱۸۹۶ یك رشته حفریاتی توسط مدرسهٔ باستانشناسی آمریکائی در قرنتوس آغاز شده. در نتیجهٔ تحقیقات هیئتهای اعزامی اینمؤسسه، معلوم شده است که شهر قدیم قرنتوس در دو سطح مختلف که یکی صد پا بلندتر از دیگری است بنا شده. در پشت شهر کوههائی قرار دارد که ارتفاع آنها به هزار و پانصد پا میرسد. شهر با دیواری بطول شش میل محصور بود وازآن یك دیوارمضاعف بطول دو میل و ارتفاع چهل و یك پا به بندر « لکایوم » کشیده شده بود. بر سر راه لکایوم در شمال شهر دروازهٔ باشکوهیساخته شده بود. در شمال غرب شهر بسال ۶۰۰ ق. م. معبدی برای اپولو بنا گردیده بود که از آن هفت ستون هنوز پا برجا است. علاوه براین، پرستشگاهی برای افرودیت در آن ساخته شده بود که هزار تن کاهن زن به خدمتگذاری آن اشتغال داشتند. در زیر دکانها قنات سر پوشیدهئی یافت شده که ظاهراً برای آوردن آب آشامیدنی و، همچنین، خنكساختن


تماشاخانهٔ افسوس

هوا از آن استفاده میشده است. کتیبه‌ئی که در اینجا بدست آمده از دکانهای شهر باهمان عنوان یاد میکند که در کتاب اول به قرنتیان (۲۵:۱۰) از آن یاد شده است. کتیبهٔ دیگری از شخصی بنام اراستوس نام میبرد. آیا ممکن است این همان شخصی باشد که در اعمال رسولان (۲۲:۱۹) و رومیان (۲۳:۱٦) ازاو نام برده شده؟ محتمل‌است این‌همان شخص باشد، زیرا چون بروایت رساله به رومیان وی خزانه دار شهر بوده او شخص برجسته‌ئی بشمار میآمده است. بسال ۱۸۹۸ لوحی در نزدیکی راه لکایوم بدست آمد که برآن نوشته « کنیسهٔ یهود »، و تاریخ آن ازسال صد ق. م. تا دویست‌میلادی است. ممکن است این لوح سر در همان بنائی بوده باشد که پولس در آن موعظه کرد. پولس در رسالهٔ اول به قرنتیان (۲٦:۱) از این ماجرا چنین یاد میکند: « بسیاری از دعوت شدگان توانا نیستند. » این سنگ در کنار محلهٔ مسکون شهر یافت شده ومحتمل است خانهٔ تیتوس‌یوستوس که در کتاب اعمال رسولان (۷:۱۸) بدو اشاره رفته، در مجاورت آن واقع بوده باشد. در این شهر سکوی بلندی دیده شده که محققاً مسند غالیون، والی شهر بوده، و همان جائی است که پولس‌را، همانگونه که کتاب اعمال رسولان (۱۸:۱۱-۱۷) روایت میکند، در آن در برابر غالیون حاضر ساختند.

تاریخ غالیون‌را برادر سنکای فیلسوف میشناسد، و تاکیتوس (۱) و دیوکاسیوس (۲) بنام وی اشاره کرده‌اند. کتیبه‌ئی متعلق بسال ۲٦ سلطنت کلادیوس، یا سال۵۲ میلادی، در کنار خلیج قرنتوس بفاصلهٔ شش میل از ساحل یافت شده که نویسنده در آن بـه گزارشی که

1- Tacitus
2- Dio Cassius

از «دوستم لوکیوس جونیوس غالیون، خلیفهٔ ولایت اخائیه» دریافت داشته اشاره میکند.

این کتیبه، نه‌تنها گواه برحضور و مسئولیت غالیون در آن ناحیه است، بلکه تاریخ ورود پولس‌را به قرنتوس نیز تعیین‌میکند. با توجه باینکه هنگام ورود غالیون به قرنتوس یك سال ونیم پولس در این‌شهر اقامت داشت و از طرفی غالیون باید قبل‌از تقریر گزارش یاد شده اقلا چند ماهی در آنجا مقیم بوده باشد، معلوم میشود که پولس در حدود سال پنجاه میلادی باین شهر رسیده است.

شهر تازهٔ قرنتوس ثروتمند بود، ولی شهر اشرافی بشمار نمیرفت. این شهر بسرعت توسعه یافت و اوباش و اراذل از همه جا برای اشتغال بکار و فعالیت بدان روی آوردند. از این روی بعنوان مرکز شرارت و میگساری انگشت نما شد. در نمایشهای آن عصر معمولا بازیگرانی که نقش میگساررا ایفا میکردند از اهالی قرنتوس بودند وقرنتوسی شدن مفهوم آلودگی بفساد و انحطاط اخلاق‌را در برداشت. چنانکه از رسالهٔ اول به قرنتیان (٦: ٩ ـ ١١) برمیآید، کلیسای جوان و نوبنیاد این شهر از مردمی که باین مفاسد آلوده بودند تشکیل شده بود، و سایر مندرجات این رساله حاکی است که اینان افرادی مست، پرخاشگر، خودبین و دستخوش عقاید آشفته بوده‌اند. در همین شهر بود که فرسکا و اکیلا، که همراه یهودیان دیگر بامر کلادیوس از روم اخراج شده بودند، به پولس پیوستند. تاکیتوس اخراج آنانرا از روم تأئید میکند و میگوید اینان پیوسته بتحریك شخصی بنام کرستوس آشوب برپا میساختند، و منظور او از این آشوبها، بیگمان، حملاتی است که از جانب یهودیان به مسیحیان تازه میشد. در شهر قرنتوس پولس و فرسکا و اکیلا به کار

خیمه‌دوزی و فروش آن پرداختند. ظاهراً شهری چون قرنتوس جای مناسبی برای این کار بوده است.

یکی دیگر از خصوصیات شهر قدیم قرنتوس مسابقات موسوم به «برزخی» است که هر دو سال یکبار در این شهر برپا میشد ودرمیان آنها مسابقات المپیك از همه بیشتر شهرت داشت. از آنجا که پولس دو سال متوالی در این شهر اقامت داشت، بیگمان یکی از این مسابقات هیجان‌انگیزرا دیده است. در نامه‌های او به مسیحیان شهر قرنتوس‌مکرر باین مسابقات اشاره رفته است. مثلا، در آیات ٢٤ تا ٢٧ باب ٩ رسالهٔ اول به قرنتیان، پولس هنگامی که از این مسابقات یاد میکند از مسابقهٔ دو، جایزه‌ئی که به برندگان مسابقه داده میشد، از تمرینات دشواری که ورزشکاران برای آماده شدن جهت شرکت در مسابقه میکردنـد و تاج پیروزی که بسر قهرمانان نهاده میشد، سخن میگوید. در قسمت‌های دیگر رسالات پولس به اشارات دیگری که به دورهٔ مسابقات، داوران، پیکار باجانوران و منادی مسابقه شده برمیخوریم. همچنین،چنانکه از نوشته‌های دیگران برمیآید، ورزشکارانی کـه خواهان شرکت در مسابقات و زورآزمائی بودند سوگند یاد میکردند کـه از ده ماه قبل از آغاز مسابقات خویشتن را با انجام تمرینات دقیق و دشوار برای شرکت در آن آماده سازند. بدینسان، ملاحظه میشود توصیفی که در کتاب اعمال‌رسولان و رسالات پولس از وضع زندگی در شهر قرنتوس شده تماماً با آ‌نچه از این بابت در سالهای اخیر دستگیر باستانشناسان شده سازگار است.

اقامت پولس در شهر افسوس سه سال طول کشید، و این از مدت اقامت وی در هریك از شهرهـای‌دیگری که او در سفرهای بشارتی خود از آنها دیدن کرده طولانی‌تر است. در زمان پولس دیر زمانی‌از هنگام تأسیس شهر افسوس میگذشت. این شهر در طـول تاریخ خود

خاطرات‌را فراموش کردم. » حقیقتاً این معبد سزاوار آن بود که اهالی افسوس بگویند: « بزرگ است دیانای افسوسیان ! »

ساکنان افسوس‌را عقیده براین بود که پیکر دیانا از آسمان افتاده است. در صورت صحت این ادعاء محتمل است کـه این سنك از احجار سماوی بوده باشد . یکی از ماههای سال در افسوس به زیارت اختصاص داشت. در طول این ماه اهالی از کلیهٔ فعالیت‌هـا و مشاغل عادی دست میکشیدند و برنامه‌هائی اجرامیکردند که شامل مسابقات پهلوانی، نمایش و حرکت دسته‌های مذهبی بود. هزارها قبر سیمین بعنوان یادگار به‌زوار فروخته میشد. در روزهای جشن پیکر عظیم دیانارا روی گاری که با قاطر و گوزن و آهـو کشیده میشد در شهـر حرکت میدادند. در زیر مذبح پرستشگاه هزاران قطعه اشیاء ساخته شده از زر و کهربا بدست حفاران افتاده است کـه در میان آنها پیکر آرتمیس نیز دیده میشود. هویت این معبد ازروی پایه‌های ستونهای منقوش معروف آن که اکنون در لندن بمعرض تماشای مردم نهاده‌شده، مشخص گردیده است.

پولس، همچنانکـه در کتاب اعمال رسولان (۲۰:۳۱) آمده، در این شهر به کار و موعظه پرداخت. بعد از ظهررا در مـدرسهٔ تیرانوس (۱) تدریس میکرد، و در اینجا چنان موفقیتی نصیب وی گشت که بسیاری از مردم بـا میل و طیب خاطر کتاب‌های سحر و افسون‌را بارزش پنجاه هزار قطعهٔ نقره آورده، آتش زدنـد. کار پولس چنان لطمه‌ئی به رونق بازار بت پروشان زد که آنان مـردم‌را علیه پولس شوراندند و و جماعتی از مردم به تماشاخانه ریخته، فریاد برآوردند: « بزرك است دیانای افسوسیان! » تماشاخانه‌ئی که این تظاهرات در آن روی داه

1– Tiranus

کاملا از زیر خاك بیرون آورده شده. این تماشاخانه بروی تپه‌ئی مشرف بشهر که گودی میان آن آنرا بصورت آمفی تآتر طبیعی در آورده و گنجایش بیست و پنج هزار تماشاچی‌را داشته است واقع بود. نمای جالب این تماشاخانه‌را با مجسمه‌های زیبا تزئین کـرده بودند. چنانکه از بقایای آن برمیآید، پس از زمان پولس بنای تماشاخانه تجدید شده، ولی محل آن تغییر نکرده است . راهی بطول نیم میل و بپهنای سی و پنج پا از تماشاخانه به بندر کشیده شده است. در این شهر میدانی قرار داشت که در میان بناهـا، پرستشگاهـا، ایوانهای مسقف و کتابخانه‌ئی محصور بود. یك دروازهٔ تاریخی بر سرراه بندر قرار داشت.

یکی از آثاری که از زمان نسبتاً متأخر در افسوس مانده ویرانهٔ کلیسای مضاعف « مریم باکره» است کـه شورای کلیسائی معروف افسوس بسال ۴۳۱ در آن تشکیل شد. علاوه براین، دخمه‌های زیرزمینی وسیعی در این شهر قرار دارد کـه آنها را به افسانهٔ هفت خفته ربط میدهند. افسانهٔ نامبرده میگویدکه در سال ۲۵۰، مقارن جفای «دکیان» (۱)، هفت نفر مسیحی به دخمه‌های زیر زمینی پناه بردند. بفرمان امپراتور مدخل‌دخمه‌هارا مسدود کردند تا مسیحیان در درون‌آنها جان بسپارند. ولی اینها بخواب طولانی فرو رفتند و دویست سال بعد که درها گشوده گشت زنده و تندرست از دخمه خارج شدند، نزد تئودوسیوس(۲) دوم، امپراتور، و اسقف ماکزیم (۳) پایداری خودرا در ایمانشان تأئید کردند و بسال ۴۵۰ میلادی بدرود زندگی گفتند.

1– Decian

2– Theodosius

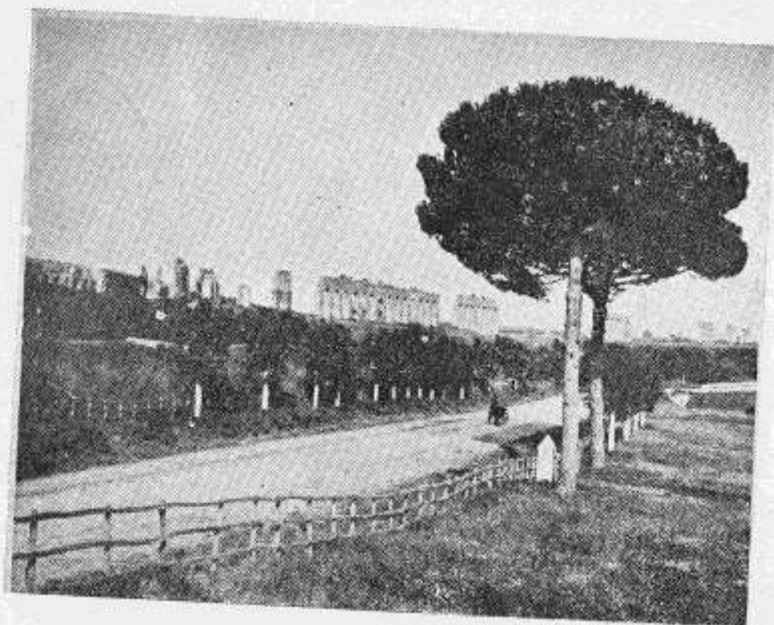
3– Maxim

آخرین شهری که میخوانیم پولس در آن اقامت گزید روم بود. در زمان پولس هشتصد سال از زمان تأسیس این شهر میگذشت. هفت رشته تپه‌های معروفی که شهر بروی آنها بنا شده چون انگشتان دست بسوی رود تیبر اشاره میکردند و ارتفاع آنها بتفاوت از صد و پنجاه تا چهار صد و پنجاه پا بود. شهر روم نخست در جلگه بنا شد و سپس متدرجاً چون تهران کنونی وسعت یافت و دامنهٔ آن بسار تفاعات اطراف کشیده شد. این شهر از محلات فقیر نشین پر ازدحام، بناهای با شکوه دولتی، خانه‌های مردم متوسط، و یلاهای توانگران، و باغهاو اقامتگاه‌های زیبا بر روی تپه‌ها تشکیل شده بود و در کنار رود تیبر لنگرگاه‌ها و بار اندازهائی داشت. شهر روم چون همهٔ شهرهای باستانی با دیوار محصور بود. طول این دیوارها در سه سمت شهر در زمان پولس به پنج میل میرسید ودر سمت دیگر رود تیبر آنرا محاصره کرده بود. در دور شهر خندقی بعمق سی و بپهنای صدوسی پااحداث شده بود و درخارج آن دیوار شهر با سی پا بلندی و صد پا ضخامت قرار داشت و در آن انبارهای متعددی برای اسلحه و سربازان ساخته شده بود. رود تیبر با هفت پل قطع میشد که وجود آنها در زمان جنگ مایهٔ تشویش و نگرانی مدافعین شهر بود.

آب توسط مجاری معروفی که روی آنهارا با طاقهای محکمی پوشانده بودند از چشمه‌ها و جویبارهای واقع در کوههای اطراف بشهر آورده میشد. آب پس ا. خروج ازهفت دریچهٔ بزرك که در انتهای مجاری مزبور تعبیه شده بود درصد مخزن بزرك ذخیره میشد و از آنجا بهفتصد استخر و پانصد فواره که در میدانهای عمومی شهر قرار داشت جریان مییافت. آب گرمابه‌های مجلل عمومی نیز که محل اجتماع مردم عشرت



قرنتوس کنونی



راه آپین

طلب بود از همین مخازن تأمین میشد. روم نیز چون دیگر شهرهای قدیم دارای میدان مرکزی وسیعی بعرض و طول صد و پنجاه و سیصد یا بود و در انتهای آن سکوئی بارتفاع یازده و طول هشتاد پا برای نشستن شخصیت‌های برجسته و ممتاز شهر قرار داشت. این میدان مرکز دینی، قانونی و بازرگانی شهر بشمار میرفت. در آن معابدی نیز برای خدایان مختلف بنا شده بود. گفته میشود که آگستوس هشتاد و دو معبد از این معبدهارا مرمت کرده است. علاوه بر معابد مزبور، حرمها، مذبحها و پیکرهای متعددی در این میدان بچشم میخورد.

شهر روم دارای دو تماشاخانهٔ رو باز بزرگی بود که هریك گنجایش بیست هزار نفررا داشت. برای مسابقات عمومی و مسابقات شمشیرزنی سه میدان پهناور بنامهای نرو، فلامینیوس وماکزیموس‌در این شهر قرار داشت که طول و عرض آخری به هفتصد و صد و سی یارد میرسید. این میدان محتملا دویست هزار نفررا در خود جا میداده است. طاق‌هائی بیاد آگستوس و تیبریوس در شهر ساخته شده بود و در نقاط مختلف شهر پیکر سیصد تن از افراد مهم مشهور وگمنامی که امروز آنانرا نمیشناسیم‌قرار داشت. تازه‌ترین‌اسلوب تزئین که در زمان پولس در این شهر رواج داشت عبارت بود از تعبیهٔ ستونهای آراسته که مقدار آنها در شهر به چهار صد میرسید. علاوه براینها، باغها و گردشگاههای کوچك متعدد در این شهر قرار داشت. خلاصه، این شهر از هر جهت سزاوار آن بود که پایتخت جهان باشد.

ولی در کنار ابنیهٔ زیبا و با شکوه این شهر محلات وسیع فقیر نشین نیز قرار داشت که از کوچه‌های تنك و پیچ درپیچ و خانه‌های چهار یا پنج طبقهٔ پر ازدحام تشکیل میشد. در این محلات فرو ریختن

ناگهانی دیوار یا کف اطاق و آتشسوزی مخرب از سوانح عادی بود. تنها وسیلهٔ مبارزه با آتشسوزی سطل‌های آب و پتوهای مرطوب بود. هزینهٔ ادارهٔ آتشفشانی با وجوه پرداخت شده از جانب مالکان خانه‌هائی که گرفتار آتشسوزی میشدند تأمین میگردید. هنگام وقوع آتشسوزی مأموران ادارهٔ آتشنشانی به محل سانحه میرفتند و قبل از اقدام به فرو نشاندن آتش با صاحب ملك در بارهٔ هزینهٔ آن گفتگو میکردند. هرگاه دربارهٔ میزان آن در بین آنها تراضی و توافقی حاصل نمیشد، آتشنشانان از آنجا دور میشدند و میگذاشتند که آتش بنارا سر تا پا به خاکستر مبدل کند. چون وسیله‌ئی برای گرد آوری زباله در شهر وجود نداشت، کوچه‌های باریك از فضولات انباشته میشد. آبهای راکد اطراف شهر نیز وسیله‌ئی برای پرورش پشه بود. از این روی نباید از شدت شیوع بیماریهای واگیر در این شهر تعجب کرد. کوچه‌های شهر هنگام شب در تاریکی فرو میرفت و از این جهت، با اینکه هفت هزارپاسبان به پاسداری آن مشغول بودند، دزدی در آن بشدت رواج داشت و امری عادی بشمار میآمد. هنگام روز بوسائط نقلیه جز گاریهای دولتی اجازه حرکت در شهر داده نمیشد، ازاین روی شب‌های آن باصدای گوشخراش چرخ گاریهائی که مشغول برآوردن احتیاجات اهالی بودند بسیار ناراحت کننده بود. نوع مال‌التجارهٔ آن بصورت روشنی در کتاب مکاشفهٔ یوحنا (۱۸: ۱۰ - ۱۳) توصیف شده. فهرست مفصلی که نویسندهٔ کتاب از این کالاها میدهد به «گله‌ها، اسبان، عرابه‌ها، اجساد و نفوس مردم» پایان مییابد.

ورد زبان مردم این بود که کلیهٔ راهها به روم منتهی میشوند و راههائی که بدست رومیان ساخته شده از همهٔ راهها بهتر و کامل‌تر است.

1– Apiar

پولس از راه موسوم به «آپین»، که مشهورترین راه آن روزگار بود، به روم وارد شد. این راه از روم به «کاپوآ» کشیده شده بود و بعداً تا «بروندیسیوم» امتداد یافت، و هنوز قسمت‌هائی از آن مورد استفاده است. راههائی که رومیان میساختند معمولا شامل چهار طبقه بود. طبقهٔ زیرین از تخته‌سنگ تشکیل شده بود، روی آنرا باقلوه سنگ میپوشانیدند، طبقهٔ سوم را اندود سخت و محکمی تشکیل میداد، و روی این طبقات با سنگ‌های تخت کثیرالاضلاع پوشانده میشد. در بعضی نقاط ارتفاع این راهها به سه پا میرسید. میتوانیم احساسات پولس را هنگام عبور از این راه مشهور، در برخورد به عرابه‌های فراوانی که بسوی روم در حرکت بودند، در حین تماشای مجاری آب که در امتداد راهها کشیده شده بود، وسرانجام هنگامی که نمای پرستشگاهها و ویلاهای این شهر از دور در برابر دیدگانش نمایان شد در نظر مجسم سازیم.

مکتوب بود، یا محتملا اشاره‌ئی است به طلسمی که جادوگران برای دخول بغار گنج بدان متوسل میشدند.

تیاتیرا در چهل میلی جنوب باختر « برغامس » قرار داشت. کتیبه‌هائی که از آن زمان مانده حاکی‌است که این شهر مرکز تجارت و داد وستدبوده‌است، و همین‌امرحیات‌و موجودیت کلیسای تیاتیرارا‌تهدید میکرد. در اجتماعات اتحادیهٔ اصناف با گوشتی که قبلا به‌بت ها تقدیم شده‌بود ازمهمانان‌پذیرائی میکردند، مردم به خدایان‌بت پرستان تمسك میکردند و ضیافتها غالباً با مستی و اعمال ننگین‌پایان مییافت. بهمین جهت اخلاق مسیحیان این شهر پیوسته در معرض خطر بود. از این روی کتاب مکاشفه مسیحیان مقیم این شهررا از خطر «جزبیل»، که در کمین مردان خدا نشسته است و آنانرا بخوردن گوشت ذبح شده برای بتها ترغیب میکند میآگاهاند و ازآن برحذر میدارد. در بازار تیاتیرا اشیاء برنجین زیبا ساخته میشد، و توصیف کتاب مکاشفهٔ یوحنا از فرزند خدا، که « چشمان او چون شعلهٔ آتش و پایهایش چون برنج صیقلی است »، اشاره‌ئی است بهمین مطلب.

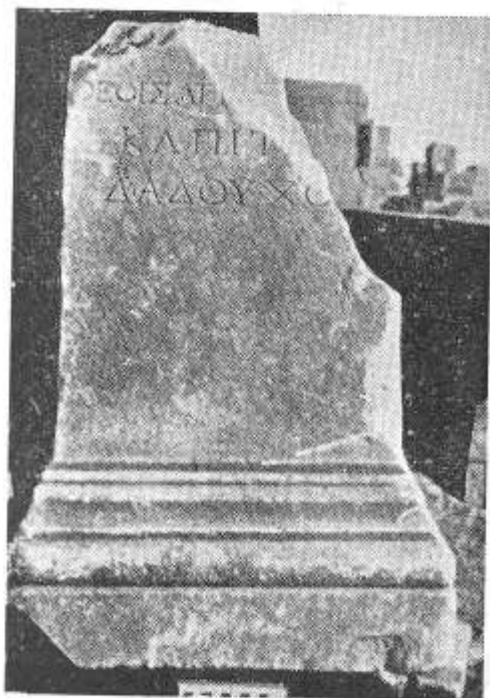
ساردیس، پایتخت سابق لیدیه، در سی و پنج میلی جنوب باختری تیاتیرا واقع بود. این شهر برای فساد و آلودگی اخلاق مردمش مشهور و انگشت‌نما بود. اخطار کتاب مکاشفه بمردمان این بندر که مسیح چون دزد در ساعت نامعلوم بسراغشان خواهد آمد، مبین روحیهٔ آنها است، زیرا بندر نامبرده دوبار در طول تاریخش در اثر بی‌بند و باری ساکنانش بدست اجانب افتاده بود. کوروش بزرك شهررا از دست کروئسوس، که نتوانسته بود بنحوی شایسته وسائل دفاع آنرا فراهم سازد خارج ساخت، و آنتیوکوس کبیر با بالا رفتن از ناحیهٔ سراشیب قلعه که مدافعین شهر آنرا غیر قابل عبور میپنداشتند و از همین روی‌در

صدد دفاع از آن بر نیامدند، این بندررا مسخر ساخت. لذا، مسیح به کلیسای آن اخطار میکند که « بیدار و مواظب باشد. »

شهر فیلادلفیه در بیست و هشت میلی جنوب غربی ساردس واقع بود. قریب پنجاه سال قبل از نگارش کتاب مکاشفه زمین لرزهٔ مدهشی این شهر را ویران ساخت و ساکنان وحشت‌زدهٔ آن در اطراف پراکنده شدند. از این جهت کتاب مکاشفه ازقول مسیح وعده میدهد که مسیحیان این شهر چون ستونهای استوار و تزلزل ناپذیر خواهند گشت. پس از حدوث زمین لرزه، نام شهر بعنوان قدردانی از کمك قیصر به « قیصریهٔ نو » تبدیل یافت. با اشاره به همین پیشآمد است که کتاب مکاشفهٔ یوحنا هنگام‌بحث از این شهر میگوید: «نام خدای خودرا به مؤمنان شهر خواهم داد ونام جدید خودرا بر وی‌خواهم‌نهاد.»

نه سرد و نه گرم توصیف مناسبی از آب چشمه‌های نزدیك شهر لاودکیه و همچنین کنایه‌ئی از روحیهٔ ساکنان آن است. مسیح در کتاب مکاشفه ساکنان این شهررا که به ثروتمندی و توانگری خویش میبالیدند سرزنش میکند، ولی با توجه باینکه این‌شهر مرکز صرافی بوده نباید از احساسات مردم آن تعجب کرد. شهر لاودکیه برای محصول پارچهٔ سیاه خود و همچنین برای مدرسهٔ پزشکی با رو نقش شهرت داشت. از این روی مسیح مردم این شهر را نصیحت میکند: « زر مصفی به‌آتش‌را از من بخرید، تا دولتمند شوید، و رخت سفیدرا، تا پوشانیده شوید، و ننك عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه‌را، تا بچشمان خود کشیده، بینا شوید. »





بالا : آتن

روبرو :
خدای نشناخته

فهرست اعلام

ا

